



اهدا:

به جوانان مؤمنی که در راه اصالت فرهنگی،
عدالت اجتماعی، وحدت ملی و ارزش‌های
تمدنی قدم برمی‌دارند.

مذهب طالبان

نگارش:

خواجہ بشیر احمد انصاری

بهار ۱۴۰۱ ش.

مذهب طالبان

نگارش: خواجہ بصیر احمد انصاری

چاپ: دوم، بہار ۱۴۰۱ ش.

تیراژ: ۵۰۰۰ جلد

فهرست عناوین

۷	مقدمه
۱۰	پیشگفتار
۱۳	آغاز ماجرا
۱۹	گروهی متقی تراز پیامبر(ص)!
۲۳	ذهنیت قبیله ای
۲۹	جنگ با زمامداران مسلمان
۳۶	تجربۀ فقهی
۴۳	مذهبی نظامی گرا
۴۹	مذهبی انتقام جو
۵۲	بینوایانی عقده مند
۵۸	گهواره مشترک خوارج قدیم و جدید
۶۵	امر به معروف و نهی از منکر
۶۹	از آن «قاریان» تا این «طالبان»
۷۲	نتیجه
۸۱	کالبد شکافی یک هیولا
۸۳	مقدمه

۸۵	دین و خشونت
۹۰	خشونت و مذاهب اسلامی
۹۳	امواج چهارگانه تروریسم
۹۶	از خشونت دینی تا خشونت سکولار
۹۹	بمب‌های انتحاری: از تئوری تا عمل
۱۰۳	جاذبه‌های جنون‌انگیز خشونت
۱۰۶	زبان سرخ خشونت
۱۰۹	خشونت تکفیر
۱۱۳	جامعه‌شناسی خشونت
۱۱۶	خشونت و جنسیت
۱۲۱	منابع و مآخذ

/ مقدمه /

طالبان حکم زمین لرزه هولناکی را دارند که تمامی زباله‌های انباشته در لایه‌های عمیق حوض تاریخ و جامعه مسلمین را از عمق به سطح کشیده و در معرض دید بیننده قرار داد. تقلب سیاسی، بدویت فرهنگی، تعصب مذهبی، استبداد دولتی، انحصار مدیریتی، تخلف و عقب ماندگی تمدنی، انارشی فقهی و ستم و جفا در حق همه بیچارگان مظلوم و مقهور جامعه اعم از زنان و اقلیت‌های مذهبی و گروه‌های قومی، از عناصر اصلی این معجون مرگب بازار سیاست به شمار می‌رود.

حدود بیست و هشت سال از ظهور طالبان می‌گذرد و در این مدت ما شاهد نوشته‌های فراوانی بوده‌ایم که بر ابعاد سیاسی، استخباراتی، منطقه‌ای و جهانی ظهور این گروه پرداخته که نیاز هم بوده است، ولی در این میان کمتر نوشته‌ای به ریشه‌های اجتماعی این گروه و پیش‌زمینه‌های فرهنگی تشکیل آن پرداخته است. کشمکش‌های اجتماعی دارای ابعادی بس پیچیده و گوناگون‌اند که برای شناخت درست ریشه‌ها باید به تحلیل واقعیت‌های جامعه پرداخت. تفاوت افکار و نبرد اندیشه‌ها انعکاس غیرمستقیم تضادهای اجتماعی با ابعاد سیاسی، فرهنگی و اقتصادی آن می‌باشد ولو که مردم و حتی بازیگران آن، حقیقت چنین کشمکش‌ها و

انگیزه‌های عمیق آن را درک نکنند. به عبارت دیگر، کسانی که پرچم حرکتی را به شانه حمل می‌نمایند در حقیقت حامل اشکال، تضادها و پدیده‌های متعدد اجتماعی نیز می‌باشند.

هرگاه به تاریخ اسلامی مراجعه نماییم در خواهیم یافت که کشمکش‌های سیاسی نقش مهمی در زمینه پیدایش مذاهب دینی بازی نموده و بخش بزرگ مذاهب اسلامی ریشه در تضادهای سیاسی جامعه اسلامی داشته‌اند. اختلاف‌هایی که در میان مسلمانان صدر اسلام رخ داد، در بنیاد خویش، اختلاف سیاسی بود، سپس شکل اعتقادی به خود گرفت و آهسته آهسته مذاهب فقهی در بستر آن شکل گرفتند.

مسئله رهبری جامعه اسلامی و شروط زعامت، نخستین موضوعی بود که مسلمانان بر سر آن اختلاف نمودند که جنگ جمل، جنگ صفین و جنگ با خوارج، نخستین مظهر همین اختلاف و برجسته‌ترین بازتاب خونین این کشمکش به شمار می‌روند. پرسشی که در آن وقت مطرح می‌شد این بود که رهبر جامعه آیا باید از خانواده پیامبر(ص) باشد، یا آنکه قریشی باشد، و یا هم آنکه تنها مسلمان؟ در زمینه پاسخ به این پرسش، شیعیان، تنها نسل پیامبر اسلام را شایسته این رهبری دانستند، مذاهب اهل سنت، قریشی بودن را شرط خواندند، و خوارج مسلمان بودن؛ و یا بهتر بگوییم خارجی بودن را، که انگیزه اصلی خوارج از برداشتن شرط قریشی بودن در زمینه انتخاب خلیفه، قبل از آنکه بر بنیاد اصول دینی استوار می‌بود، در خصومت عمیق آن گروه با قریشیان ریشه داشت.

آنچه امروز مسلمانان را رنج می‌دهد، ادامه همان اختلافات است که به اشکال گوناگونی چهره می‌نمایانند. شگفتی انگیز اینکه ما شاهد افکار و

جریان‌هایی هستیم که پس از مرور سیزده و یا چهارده قرن از زیرریشه‌های پوسیده اندیشه‌های کهن در حال جوانه زدند. به عنوان نمونه امروز شخصیت‌ها و گروه‌هایی در مصر، ایران، اردن و جایهای دیگر دنیا پرچم اعتزال برافراشته و در صدد احیای مذهبی‌اند که از قرن‌ها بدینسو جزء تاریخ شده است. به همین صورت ما شاهد تولد دوباره خوارج در جغرافیای جهان اسلام نیز می‌باشیم. گرچه بسیار مشکل خواهد بود تا مدعی تکرار گذشته با همه تفاسیل آن در حال بود ولی آنچه می‌توان ادعا نمود این است که حال، گذشته را مطابق به اوضاع و شرایط خودش به خدمت می‌طلبد.

آری! کشمکش‌هایی که در آتش آن می‌سوزیم، در پهلوی عوامل منطوقی و بین‌المللی ریشه در اندیشه‌های کهن دارند، اندیشه‌هایی که اوضاع فرهنگی، شرایط اجتماعی، عوامل تاریخی و انگیزه‌های اقتصادی نقش مهمی در تکوین آن داشته‌اند که رسالهٔ مختصرپیش رو اشاره به همین عوامل و انگیزه‌ها در جامعه افغانستان دارد. رسالهٔ حاضر با عنوان «مذهب طالبان» کوششی است در جهت شناخت، کاوشی است در زمینه ریشه‌یابی و تلاشی است در مسیر برجسته ساختن راه و روشی که گروه طالبان در پیش گرفته‌اند. مذهب در زبان عربی مصدری میمی است که به معنی مسیر و مکان رفتن آمده و به روشی اطلاق می‌گردد که گروهی فقهی و یا عقیدتی خود را بدان ملتزم دانند، چه خود بدان اعتراف نمایند و یا نه، و هدف ما از «مذهب» در این رساله، مکتب فقهی نه بلکه اعتقاد و شیوه برخورد با قضایای بزرگ جامعه است.

در اینجا بر خود واجب می‌دانم تا در پیشگاه دوستان بزرگواری که نویسنده را در بارور ساختن این رساله همکاری نموده‌اند اظهار سپاس نمایم.

/ پیشگفتار /

نزدیک به دو دهه پیش حوزه جنوب غربی افغانستان شاهد پیدایش گروهی بود که خود را «طالبان» یعنی دانش آموزان امور دینی نامیده و از آن زمان تا امروز منطقه و جهان را سخت به خود مشغول نگه داشته اند. با آنکه طالبان از همان آغاز پیدایش شان هویت و مشروعیت خویش را برخاسته از مذهب دانستند، ولی نه سنی ها و نه هم شیعیان افغانستان در درازای تاریخ یک هزار و چهارصد ساله اسلام در سرزمین شان نه چنین رفتار و برداشتی از مذهب را تجربه نموده اند و نه هم چنین چیزی را در حافظه تاریخی خویش داشته اند. پرسش هایی که در این زمینه مطرح می شوند آنست که طالبان چه کسانی اند، چه ماهیتی دارند، کدام اوضاع در تکوین شان نقش بازی نموده، تحت چگونه شرایطی به وجود آمده، کدام فعل و انفعالی ظهورشان را تسریع بخشیده و آیا ظهور گروهی با چنین ویژگی ها امری طبیعی بوده است، و پرسش اخیر اینکه طالبان به کدام مکتب اعتقادی ارتباط دارند؟

از بدو تأسیس طالبان تا امروز سخنان زیادی در رابطه به مذهب اعتقادی این گروه گفته شده، گاهی آنها به مذهب حنفی^۱ نسبت داده شده اند و

۱. د افغانستان اسلامی امارت، رسمی جریده، شماره ۷۹۹، دوشنبه، ۱۵ جمادی الثانی، سال ۱۴۲۲ هجری قمری. و قوانین ملا عمر، نشرنگاه امروز، به کوشش محمدرضا حاج بابایی، تهران، ایران، ۱۳۸۱، ص ۹.

زمانی به نهضت دیوبند^۱. با آنکه گروهی از رهبران این حرکت در مدارس حنفی دیوبندی درس خوانده‌اند ولی آیا مشرب سیاسی برخاسته از اعتقاد دینی گروه طالبان با اصول پایه‌های اعتقادی اهل سنت به صورت عموم و احناف به صورت خصوص، و مؤسسه دیوبند به صورت اخص همخوانی دارد؟ اگر همخوانی ندارد، پس این گروه را با کدام مکتب اعتقادی در تاریخ مسلمانان می‌توان مقایسه نمود؟ نگاشته حاضر پاسخ‌یست به پرسش‌های بالا و کاوشیست مختصر در زمینه ریشه‌یابی باورهای اعتقادی این حرکت نظامی-دینی.

سنجش و ارزیابی طالبان در میزان مذهب حنفی و مؤسسه دیوبند کار چندان مشکلی نیست زیرا هم اصول پایه‌های فقه حنفی در یک هزار و دو صد سالی که از عمر این مذهب می‌گذرد با همه جزئیاتش تدوین گردیده، و در هم تاریخ یک و نیم قرن دارالعلوم دیوبند، اصول فکری و هویت بنیان‌گذاران آن هویدا بوده، و هم جنبش طالبان در تاریخ هفده ساله‌شان چه در تئوری و چه در عمل، چه در اریکه قدرت و چه در پایگاه مخالفان حکومت، خود را به جهان معرفی نموده‌اند.

در مسیر یک هزار و چهار صد سالی که از عمر اسلام می‌گذرد؛ مذاهب گوناگونی در دامن این دین زاده شدند و رشد نمودند که می‌توان از شیعه، اهل سنت، معتزله، اشاعره، ماتریدیه، اهل رأی، اهل روایت، مذاهب چهارگانه اهل سنت، ظاهری‌ها، زیدی‌ها، اسماعیلی‌ها، مذهب طبری و دیگر مذاهب اسلامی نام برد، ولی طالبان با هیچ یک از این گروه‌ها

۱. احمد رشید، طالبان، ترجمه عبدالودود ظفری، کالیفرنیا، امریکا، Folger Graphics،

ارتباط ندارند. تاریخ معاصر مسلمانان نیز شاهد پیدایش گروه‌های سیاسی مختلفی بوده که می‌توان از نهضت‌های اخوان المسلمین، حرکت سلفی‌ها، جماعت اسلامی، جماعت تبلیغ، جنبش آیت الله خمینی، نهضت نوری و حزب اربکان و امثال آن نام برد اما طالبان با هیچ‌یک از این جنبش‌ها نیز پیوندی ندارند. پرسشی که باز مطرح می‌شود این است که طالبان کیستند و چیستند، و ریشه‌های این اندیشه در کجا نهفته است؟

به باور این نویسنده، ریشه‌های اعتقادی طالبان تنها به یک گروه مذهبی در تاریخ مسلمانان منتهی می‌شود که نشانه‌های ظهورشان در عصر خود پیامبر اسلام (ص)^۱ به چشم می‌خورد؛ گروهی که سپس به نام «خوارج» شهرت حاصل نمود، چه طالبان خود را مربوط به این شجره اعتقادی بدانند و یا ندانند و چه خود آن را احساس نمایند و یا احساس ننمایند. اگر نیک نگریسته شود طالبان چیزی جز کپی برابر با اصل خوارج نیستند، زیرا مشخصات روانی، بستر اجتماعی، شیوه تفکر، اخلاق سیاسی، و حتی شکل و شمایل ظاهری طالبان و خوارج شباهت‌های شگفت‌انگیزی با هم دارند که در این نبشته سعی خواهیم نمود تا به مقایسه آنها بپردازیم.

۱. ابن القیم الجوزی و گروهی از دانشمندان را عقیده بر آنست که خوارج در زمان پیامبر اسلام (ص) به وجود آمده و نخستین فرد خارجی در تاریخ اسلام ذوالخویصره تیممی است. (عبدالرحمن ابن الجوزی، تلیس إبلیس، دار ابن خلدون، اسکندریه، مصر، بدون تاریخ، ص ۸۸).

/ آغاز ماجرا /

در اوج جنگ سرد و کشمکش ایدیولوژی‌های جهانی چون کمونیزم و کاپیتالیسم و امثال آن، من دانشجوی دوره لیسانس بودم. یکی از مضامینی که در آن وقت فرا می‌گرفتیم، مضمون علم کلام و عقاید بود. بحث عقاید و علم کلام با تاریخچه گروه‌های مسلمان مانند شیعه و خوارج و معتزله و امثال آن که در قرون اولیه اسلام شکل گرفته‌اند، پیوندی ناگسستنی داشت. در آن زمان و برسیبیل نقد و اعتراض به دوستان هم درس خویش می‌گفتم که چه نیازی وجود دارد تا وقت و انرژی خویش را صرف برخی گروه‌هایی نماییم که منقرض گردیده و استخوان رهبران و پیروان شان قرن‌ها پیش در زیر انبار خاک آرد گردیده است.

آنچه را من نمی‌دانستم، و از همین لحاظ این مضمون را جدی هم نمی‌گرفتم، باز تولید این اندیشه‌ها و عقاید و مکتب‌ها بود که در امتداد تاریخ مسلمانان بارها و به اشکال مختلفی عرض وجود نموده‌اند. یکی از این گروه‌ها خوارج است که بنا بر حدیثی از پیامبر اسلام بیشتر از بیست بار ظهور خواهند نمود.^۱

۱. پیامبر اکرم - صلی الله علیه و سلم - می‌فرماید: «جوانانی ظهور می‌کنند که قرآن

برخی مورخان آغاز پیدایش خوارج را در حوادث جنگ صفین میان علی و معاویه جستجو نموده‌اند، این در حالی است که ظهور یک بارگی و قدرتمند یک گروه و تکفیر شخصیتی به قامت علی و آن هم در اثنای یک جنگ را نمی‌توان زاده یک حادثه آنی دانست.

پس از آنکه دولت پیامبر در مدینه استقرار یافت و توازن قوا در جزیره عربستان به نفع دولت مدینه برهم خورد، گروه‌های مختلفی از میان قبایل بدوی و بادیه‌نشین به اسلام، رو آوردند. قرآن کریم در همان زمان ایمان برخی از این بادیه‌نشینان را زیر سؤال برده و آن را زاده تسلیمی در برابر امر واقع می‌دانست.^۱ این گروه پس از مسلمان شدن هم تا حدی غرق برتری جویی قبیله خویش بودند که حتی به پیامبر فخر می‌فروختند.^۲

خوارج در زبان عربی اسم جمع بوده و از ریشه (خ ر ج) که به معنی بیرون شدن آمده، اشتقاق یافته است. و در اصطلاح به کسانی اطلاق می‌گردد که

می‌خوانند ولی قرآن از گلولی شان فراتر نمی‌رود، هرباری که شاخی بیرون آید، قطع خواهد شد. «ابن عمر، راوی حدیث، فرموده است: از رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - شنیدم که فرمود: «سپس هربار شاخ شان بیرون آمد، و این کار بیشتر از بیست مرتبه تکرار خواهد شد، تا آنکه از میان بقایای آنان دجال ظهور خواهد نمود» (این حدیث را ابن ماجه روایت نموده و البانی صحیح خوانده است).

۱. قرآن می‌فرماید: قَالَتِ الْاَعْرَابُ اَمَّا قُلُ لِمَ تُؤْمِنُوْا وَ لَكِنْ قُلُوْا اَسْلَمْنَا وَ لَمَّا يَدْخُلِ الْاِيْمَانُ فِيْ قُلُوْبِكُمْ وَ اِنْ تُطِيعُوْا اللّٰهَ وَ رَسُوْلَهُ لَآيِلَتُكُمْ مِنْ اَعْمَالِكُمْ شَيْئًا اِنَّ اللّٰهَ غَفُوْرٌ رَّحِيْمٌ. عرب‌های کوچی و بادیه‌نشین گفتند: ما ایمان آوردیم، به آنها بگو شما ایمان نیاوردید؛ چون حقیقت ایمان هنوز در قلب شما داخل نشده است، بلکه بگویید اسلام آوردیم و اگر از خدا و رسول وی اطاعت کنید، از اجراء اعمال شما هیچ کاسته نخواهد شد؛ که خداوند آمرزنده و مهربان است.

۲. مفسران چون زمخشری در کشاف و دیگران در شأن نزول آیت فوق گفته‌اند که روزی گروهی از نمایندگان قبیله تمیم وارد مسجد پیامبر شدند و بر پیامبر صدا می‌زدند که بیا ببینیم که قبیله کدام یکی از ما بهتر و نیرومندتر و ثروتمندتر و بزرگتر است.

در برابر دولت اسلامی و زعامت آن که برخاسته از مردم بوده، دست به سلاح برده‌اند. این تعریف می‌تواند عصر صحابه و تابعین را شامل شود چنانچه می‌تواند بر همه زمانه‌ها تطبیق گردد.^۱

با آنکه گرایش خشن خارجی بودن، به قول خیلی از دانشمندان، حتی در زمان پیامبر اکرم هم وجود داشت، و از همین لحاظ احادیث فراوانی در این باب ذکر گردیده است ولی نخستین گروه سیاسی و مسلّحی که در تاریخ مسلمانان به این نام شناخته شدند، زاده ماجرای بوده که در سال ۳۷ هجری در جنگ صقین روی داد و به ظهور پر قدرت خوارج در صحنه تاریخ انجامید.

در جنگ صفین، در حالی که سپاه معاویه در آستانه شکست قرار گرفته بودند، آنها قرآن‌ها را بر سر نیزه بلند نموده و لشکر علی را مخاطب قرار داده فریاد زدند که بیایید حکمیت قرآن را بپذیریم. هر چه علی از عمق این دسیسه آگاه بود و آن را حيله‌ای می‌دانست در جهت فریب لشکرش و کسب فرصت برای تنظیم دوباره سپاه، ولی چون دید که گروهی از طرفدارانش از این پیشنهاد استقبال نمودند، خود نیز با دلی ناخواسته بر پذیرش آن گردن نهاد. این جنگ با تعیین نماینده هر دو طرف برای مذاکره پذیرفتن نتیجه اتفاق‌شان متوقف شد و ماجرای تحکیم شکل گرفت. این که چه کسانی به نمایندگی از دو جبهه جنگ تعیین گردیدند و چگونه این انتخاب صورت گرفت و چه عواملی در آن سهیم بود، مسئله دیگری است که طرح آن در اینجا سخن را به درازا خواهد کشید.

در کشاکش این ماجرا، گروهی اصل تحکیم را که به گفته آن‌ها با حکم صریح قرآن تضاد دارد نپذیرفتند و شعار «لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ» را سر داده و گفتند که

۱. الشهرستانی، الملل والنحل، ج ۱، ص ۱۵۰.

در دین خدا هیچ‌کس نباید دیگری را حَکَم قرار دهد. گروهی دیگر هم به آنان پیوستند و پذیرش حکمی را خیانتی در حق قرآن و گناه کبیره و کفر دانستند و گفتند ما از این گناه توبه نمودیم و از علی هم می‌خواهیم تا توبه نماید.

امام علی کَرَم الله وجهه سپاه خود را از صَقِین به استقامت کوفه سوق داد و در این هنگام دوازده هزار تن از سربازان او جدا شدند و به رهبری افرادی چون عبدالله بن کَوَّاء و شَبِث بن رِبْعی به موقعیتی به نام حَروراء رفتند، این در وقتی بود که هنوز آن دو حَکَم به مذاکره نپرداخته بودند. ظاهراً، این ماجرا نتیجه ترفند کسانی از قبیل اشعث بن قیس کِنْدی، حُرْقُوص بن زُهَیْر و شبث بن ربعی بوده است.

این تحکیم از یک سو به ناکامی انجامید و از سوی دیگر بحث‌های کلامی طولانی را برانگیخت و اساسی گردید برای مذهب خوارج. خوارج با استناد به آیاتی چون «إِنَّ الْحُكْمَ لِلَّهِ»^۱ (حکم جز از آن خدا نیست) و آیت «وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ»^۲ (و کسانی که به موجب آنچه خدا نازل کرده داوری نکرده‌اند، آنان خود کافران‌اند)؛ و آیت‌های دیگری، هم علی، هم معاویه و هم هر مرتکب گناه کبیره دیگری را با صراحت و قاطعیت تکفیر نمودند. حضرت علی در پاسخ به آن‌ها جمله مشهوری را گفت و آن این‌که: «اینکه خوارج می‌گویند حکم جز از آن خدا نیست سخن حقی است که هدف از آن رسیدن به نتیجه باطلی است، زیرا انتظام امور جامعه بدون رهبری بشری آن ممکن نیست.»^۳ جالب این‌که خوارج خود خیلی زود بر اهمیت رهبری پی بردند.

۱. سوره انعام، آیت ۵۷.

۲. قرآن کریم، سوره مائده، آیت ۴۶.

۳. نهج البلاغه، خطبه ۴۰، چاپ صبحی صالح، بیروت، ۱۳۸۷.

پس از این حادثه، مسلمانان در سه جبهه تنظیم شدند، جبهه علی بن ابی طالب، جبهه معاویة بن ابی سفیان و جبهه خوارج. جنبش خوارج با اشتباهات آغاز یافت و با اشتباهات ادامه یافت و در منجلاب اشتباه غرق شد. احساس و عاطفه قوی، فهم و درک خیلی ضعیف از دین و دنیا و دولت، تنگ نظری، ذهنیت بدوی با عقده و تعصب و بلندپروازی های آن، صراحت لهجه، جانبازی در راه هدف، و عقده و انتقام و کینه در برابر دیگران از جمله ویژگی های این گروه بود. خوارج در تاریخ یک هزار و چهار صد ساله مسلمین بارها ظهور نموده و سپس کوییده شده و در زیر انبار تاریخ از نظرها پنهان گردیده است. خوارج به نام های گوناگونی شناخته شده اند مانند خوارج، شراه، حروریه، نواصب، مارقه و امثال آن، و آن ها به گروه ها و فرقه های مختلفی تقسیم شده که برخی دانشمندان شمار گروه های آن ها را سی و شش دانسته اند.^۱ مهم ترین گروه های خوارج عبارت بوده اند از حفصیه، حارثیه، یزیدیه، عجارده، صلتیه، حمزیه، خلفیه، میمونیه، ثعالبه، اخنسیه، معبدیه، مکرمیه، خازمیه، شعیبیه، شبیبیه، بهیسیه، و امثال آن.^۲ آنچه در تقسیم خوارج به گروه ها نقش داشته ولاء و براء آن ها به شخصیت ها و رهبران شان بوده است. خوارج دارای نظریات متفاوتی بوده اند. آنان مرتکب گناه کبیره را کافر می شمارند،^۳ و در این باب با هم اختلاف ورزیده اند که مراجع کلامی به آن پرداخته است. دیدگاه آن ها در باب رهبری جامعه بیانگر انارشی فکری شان

۱. مقالات الاسلامیین، ص ۱۶۷.

۲. اثر الخوارج فی الفكر الاسلامی، عبدالنواب محمد عثمان، الجامعة الأمريكية المفتوحة، اکتوبر ۲۰۰۳ م، ص ۸۸.

۳. الملل والنحل، ۱/ ۱۲۴.

بوده، گروه رهبری را نیاز نمی‌بینند،^۱ گروهی دیگر با بودن چند خلیفه مشکلی ندارند^۲ و گروهی دیگر از آن‌ها به باور بوده‌اند که اگر رهبری کافر شد - و یا به عبارت دیگر گناه کبیره‌ای را مرتکب گردید- رعیت او چه کسانی که حاضرند و چه کسانی که غایب بوده‌اند همه کافر شمرده می‌شوند.^۳ گروه ازرقه، سرزمین مخالفان شان را دارالکفر شمرده و کشتن زنان و اطفال آن‌ها و سلب اموال شان را نیز جایز می‌دانند.^۴ خوارج با اندیشه و مکانیزم تحکیم و میانجی‌گری مشکل بزرگی داشته و نخستین واکنشی که نشان داده و خطی میان آن‌ها و سواد اعظم مسلمان‌ها ایجاد نمود، مسئله تحکیم و میانجی‌گری بود.

خوارج برای چند قرن خاری بودند در بغل دولت‌های راشدی و اموی و عباسی که در پهنای جغرافیای بزرگی که یک سوی آن در سرزمین ما و آسیای میانه قرار داشت و سردیگران در خاورمیانه و جزیره عربستان و مغرب عربی و شمال افریقا فعالیت می‌نمودند و گاهی دولت‌هایی را هم در این سو و آن سوی جهان اسلام ایجاد نمودند که عمری طولانی نداشت.

۱. مقالات الاسلامیین، ۲۰۰/۱.

۲. الممل والنحل، ۱۲۵/۱.

۳. مقالات الاسلامیین، ۱۹۲/۱.

۴. مقالات الاسلامیین، ۱۷۴/۱.

/ گروهی متقی تراز پیامبر(ص)! /

همان طوری که گفتیم، پژوهشگران، نخستین جرقه‌های اندیشه خوارج را به حادثه‌ای پیوند می‌دهند که در عصر پیامبر اسلام به وقوع پیوست. در حدیثی که امام بخاری از ابوسعید الخدری روایت نموده و کتاب‌های دیگر حدیث و تاریخ نیز آن را نقل نموده‌اند، آورده است که روزی پیامبر اسلام(ص) مقداری طلا را که علی بن ابی طالب(رض) از یمن فرستاده بود در میان چهار تن از رهبران قبایل چادرنشین بیابان‌های نجد و حجاز هر یک زید الخیل، اقرع بن حابس، عیینه بن حصن و علقمه بن علاثه تقسیم نمود. پیامبر اسلام خوب دریافته بود که نزدیک‌ترین راه به قلب آن گروه از کانال جیب‌های شان گذشته و مسلمان شدن بزرگان آن قبایل راه را برای نشر اسلام در میان فرزندان قبیله‌های شان خواهد گشود. هنگام توزیع آن پول، مرد دیگری از بادیه‌نشینان قبیله تمیم بنام حرقوص بن زهیر «ذو الخویصره» که ریشی انبوه، پاچه‌هایی بلند، پیشانی برآمده، موهایی تراشیده و چشمانی فرورفته داشت و آن صحنه را مشاهده می‌نمود، پیامبر را مخاطب قرار داده و گفت: از خدا بترس! پیامبر پاسخ داد: آیا من خدا ترس‌ترین انسان روی زمین نیستم؟ و یا بنا بر روایت دیگری او به پیامبر گفت: محمد! عدالت

کن! پیامبر اسلام (ص) در پاسخش فرمود: اگر من عادل نباشم پس چه کسی عادل خواهد بود؟! حرقوص این را گفت و راه خویش را در پیش گرفت و پیامبر (ص) در حالی که به حرقوص بن زهیر اشاره می نمود رو به کسانی که در آنجا حضور داشتند نموده و فرمود: از پشت این مرد افرادی پیدا خواهند شد که قرآن خوانند ولی قرآن از گلوهای شان پایین نخواهد رفت، آنها از دین چنان می گذرند که تیراز شکار^۱

سالها سپری شد، پیامبر اسلام (ص) وفات نمود، جنگ میان حضرت علی (رض) و معاویه آغاز گردید و جنگ صفین به وقوع پیوست، جنگی که شاهد ظهور رسمی و پر قدرت خوارج در عرصه تاریخ و میدان سیاست و دین بود. در صفین بود که حرقوص بن زهیر در صف تأثیرگذارترین علم برداران خوارج ایستاد، موفقی که مصداق عملی پیش بینی پیامبر بزرگ اسلام (ص) گردید. حرقوص بالاخره در جنگی که در سال سی و هفت هجری میان سپاه علی و خوارج در نهروان به وقوع پیوست، به دست سپاهیان علی (رض) کشته شد.^۲

همان طوری که نخستین خارجی حرقوص ذوالخویصره خودش را عدالت پیشه‌تر و پرهیزگارتراز پیامبر این دین تصور می نمود، خوارج در مسیر تاریخ شان سعی نموده‌اند تا نسخه دیگری از دین را که به گمان خودشان اصیل-ترو الهی تراست به جهان معرفی نمایند. در میان خوارج گروه‌هایی

۱. محمد بن اسماعیل البخاری. صحیح البخاری، جزء ۸، کتاب الادب. باب ما جاء فی قول الرجل ویلک. صفحه ۳۸. مرکز خدمة السنة والسيرة النبوية بالمدينة المنورة. دار طوق النجاة، بیروت. ۱۴۲۲ هجری قمری؛ صحیح البخاری، جزء ۴، کتاب المناقب. صفحه ۲۷۱.

۲. عبدالقاهر بغدادی، الفرق بین الفرق، المكتبة العصرية، بیروت، ۱۹۹۵، ص ۸۰-۸۱.

چون میمونیه و عجارده طوری که کرایسی، کعبی، اشعری و شهرستانی^۱ نوشته اند می گفتند که سوره یوسف جزء قرآن نیست زیرا شأن قرآن بالاتراز آن است تا از عشق و عاشقی سخن گوید. آنها همچنان بر خلاف تمامی مذاهب اسلامی معتقد بودند که دست دزد باید از شانه بریده شود. اگر قرآن محمد (ص) طعام اهل کتاب را حلال می داند خوارج اندلس طعام آنها را حرام پنداشته، ماهی را ذبح نموده و گروه ازارقه خوارج را اعتقاد بر این بود که زنان هنگام سپری نمودن عادت ماهانه خویش هم باید نماز بخوانند و هم باید روزه بگیرند.^۲

اگر به عملکرد طالبان نگاهی بیفکنیم خواهیم دید که آنها نیز کوشیده اند تا خود را متقی تراز پیامبر اسلام (ص) جلوه داده و شریعت او را تکمیل نمایند. اگر حرقوص در صدر اسلام، پیامبر اسلام (ص) را غیر عادل تصور نمود همین روحیه در لاشعور طالبان جا داشته در عملکردشان به وضوح مشاهده می شود، ولو که خود نمی خواهند به آن اعتراف نمایند. اگر گذاشتن ریش در شریعت محمد (ص) سنت است طالبان آمدند تا این سنت را تا مرتبه فرض بالا برده و سپس (مرتکبان) گناه ریش تراشی را در زندان افکنده و در حضور مردم شلاق زنند؛ کاری که در تاریخ يك هزار و چهار صد ساله اسلام هیچگاهی سابقه نداشته است. اگر زن در تمامی فعالیت های پیامبر این دین در هجرت به مدینه و حبشه، جنگ و صلح، مسجد و مدرسه و سفر و حضر حضور داشت تا جایی که در مسجد نبوی بر خطیب نماز جمعه

۱. محمد بن عبدالکریم شهرستانی، الملل والنحل، دارالکتب العلمیه، بیروت، لبنان، ۱۹۹۲، جلد-۱، ص ۱۲۴ و ص ۱۲۶.

۲. ابن حزم الظاهری، کتاب الفصل فی الملل والأهواء والنحل، مطبعة التمدن، ۱۳۲۱، جزء ۴-، صفحه ۱۸۹.

نهیب می‌زد، در شریعت طالبان تمامی عرصه‌ها از وجودش پاک گردید. اگر خوارج قرن نخست اسلام، دست دزد را از شانه قطع می‌نمودند، خوارج معاصر ما در زمینه تطبیق قانون جزا سخاوت فراوانی نشان داده و حتی بر خلاف تمامی معیارهای شریعت اسلامی دست گرسنگان را بریدند. اگر پیامبر(ص) و همسرش از بازی حبشی‌ها و آن‌هم در صحن مسجد دیدن می‌نمود، خوارج افغانستان آمدند تا حتی بازی با کاغذپران «بادبادک» را حرام اعلام نمایند.^۲

خلاصه سخن اینکه طالبان قوانینی را به نام شریعت به اجرا در آوردند که نه در عصر پیامبر اسلام(ص)، نه در زمان خلفای چهارگانه او، نه در امتداد تاریخ يك هزار و چهار صد ساله این دین و نه هم در هیچ جای جهان کنونی اسلام کسی از آن آگاهی داشته و یا بدان عمل نموده است.

۱. صحیح البخاری، باب فی العیدین والتجمل فیہ. مجلد ۱، جزء ۲، صفحه ۱۶. مرکز خدمة السنة والسيرة النبوية بالمدينة المنورة. دار طوق النجاة، بیروت. ۱۴۲۲ هجری قمری.

۲. در بند هفتم، ماده چهارم، فصل دوم قانون امر به معروف طالبان که ملاحظه خود آن را امضا نموده است چنین می‌خوانیم: «فروشنده سامان کاغذپران از ساختن و فروختن کاغذپران منع و دکان آن الی سه روز مسدود و در صورت تکرار الی ده روز حبس شود. موظفین امر بالمعروف والنهی عن المنکر برای مردم اضرار کاغذپران مانند مصرف بیجا، مرگ، محرومیت از تعلیم و تربیه، دیدن به منازل اشخاص و غیره را بیان نمایند.»

/ ذهنیت قبیله‌ای /

امام ابو زهره و جمع کثیری از محققان را عقیده بر آنست که ذهنیت، ساختار، خصومت‌ها، تعصب‌ها، کینه‌ها و رقابت‌های قبیله‌ای در شبه جزیره عربستان نقش مهمی در پیدایش خوارج داشته است.^۱ در عربستان پیش از اسلام دو کتله بزرگ قبیله‌ای می‌زیستند که یکی اتحاد قبایل مُضَر بود و دیگرش تجمع قبایل ربیعه. زمانی که پیامبر اسلام ظهور نمود و قضا بر این رفته بود تا پیامبر این دین از میان فرزندان مضر برخیزد، شاخه‌های قبایل ربیعه و یمن پرچم مخالفت در برابر حکومت مدینه و پیامبر اسلام (ص) برداشته و در اطراف مدعیان نبوت از میان خودشان گرد آمدند. قبایل بیابان‌گرد عربستان در آن زمان به هیچ صورت حاضر نبودند اسلام را بپذیرند تا آنکه مکه فتح گردید و پیروزی مطلق پیامبر تحقق یافت. همین بود که در سال نهم هجری سران قبایل ربیعه و تمیم به مدینه سرازیر شدند تا جایی که آن سال را «عام الوفود» یعنی سال هیئت‌ها خوانند. مسلمان شدن قبایل چادرنشین عرب در حقیقت امر به مفهوم تسلیم شدن ایشان بود طوری که

۱. امام محمد ابو زهره، تاریخ المذاهب الاسلامیة، دار الفکر العربی، قاهره، مصر، بدون تاریخ، ص ۵۹-۶۰.

قرآن خود می‌فرماید: «عرب‌های بادیه‌نشین گفتند: ما ایمان آورده‌ایم، بگو: شما ایمان نیاورده‌اید بلکه تسلیم شده‌اید»^۱، از همین لحاظ، زمانی که پیامبر(ص) رحلت نمود نخستین کاری که همین قبایل انجام دادند بلند نمودن پرچم بغاوت، ندادن زکات و عدم تسلیمی در برابر دولت مدینه بود که این واکنش خونین در چهارچوب جنگهایی که به نام جنگهای مرتدین شهرت یافت، عملی گردید. پس از آنکه این مردان «از دین برگشتگان» از سوی خلیفه اول مسلمانان کوبیده شدند، آنها راه دیگری را در پیش گرفته و کوشیدند تا در جستجوی پرچم و چهارچوب دیگری برای عقده‌گشایی‌های قبیله‌ای خویش بیفتند که بالاخره گمشده خویش را در وجود خوارج یافتند و خوارج در فرجام کار پرچمی گردید که فرزندان قبایل ربیعه و یمن در سایه آن انسجام یافتند.

یکی از رهبران جنبش خوارج اشعث بن قیس نام داشت که قبیله‌کنده را رهبری می‌نمود. اشعث در سال دهم هجری مسلمان شد ولی همین که پیامبر اسلام(ص) وفات نمود دوباره از دین برگشت، و باز زمانی که در برابر ارتش خلافت ابوبکر صدیق شکست سهمگینی خورد بار دیگر مسلمان شد و در فرجام با ظهور خوارج در صفین در جمع رهبران آنها جا گرفت، مسلمانی دوآتشه شد و شعارهای تندی سردادن گرفت. اشعث ابن قیس از نوادگان پادشاهان مملکت کنده بود، مملکتی که مرزهایش تا عراق و حجاز و نجد می‌رسید و در آن زمانی که اسلام ظهور نمود از سقوط آن تقریباً يك قرن گذشته بود^۲. اشعث بن قیس و قبایل یمنی که قدرت خویش را به نفع

۱. قرآن کریم، سوره الحجرات، آیت ۱۴.

۲. محمد عابد الجابری، العقل السياسي العربي، مرکز دراسات الوحدة العربية، چاپ اول، بیروت، لبنان، ۱۹۹۰، ص ۲۱۴.

ایرانیان - کسانی که در یمن به نام (ابناء) شناخته شده و نخستین کسانی بودند که به اسلام گرویدند- از دست داده بودند، سعی می‌ورزیدند تا از هر راهی که می‌شود شوکت از دست رفته خویش را احیا نمایند. این رهبر خوارج چنان غرق هویت قبیله‌ای بود که ابن اسحاق می‌نویسد: «زمانی که اشعث در رأس هیئت کننده وارد مجلس پیامبر(ص) گردید، گفت: ای فرستاده خدا هم من فرزندان قبیله (آکل المرار) هستم و هم تو فرزند قبیله (آکل المرار) هستی، پیامبر تبسمی نمود و سپس اهل مجلس را مخاطب قرار داده گفت: عباس فرزند عبدالمطلب و ربیعہ فرزند حارث را به این نسب نسبت می‌دهند و آن هر دو چون تجارت پیشه بودند هر گاهی که از سوی برخی عربها پرسیده می‌شدند که مربوط به کدام قبیله‌اند، پاسخ می‌دادند که گویا فرزندان قبیله (آکل المرار) هستند و بدین شیوه روابط «تجارتی» خویش را تحکیم می‌بخشیدند. سپس پیامبر پاسخ داد: نه، ما فرزندان (نضر بن کنانه) هستیم، ما نسب را از مادر نمی‌گیریم و نسب پدری خویش را انکار نمی‌کنیم.»^۱ مورخان بر این باورند که در میان رهبران خوارج صدر اول اسلام نه مردی قریشی به چشم می‌خورد و نه هم شخصی از فرزندان انصار مدینه چون اوس و خزرج.

گفتیم که خوارج نخستین از بستر قبایل ربیعہ و تمیم برخاستند که رهبران آنها افرادی چون مسعر بن فدکی، زید بن حصین، عبدالله بن کواء، عبدالله بن وهب راسبی و نافع بن ازرق بودند. تهور، خشم، تعصب، خشونت، افتخار،

۱. ابن جریر طبری، تاریخ الرسل والملوک، تحقیق محمد أبو الفضل ابراهیم، دارالمعارف، مصر، قاهره، چاپ دوم، جلد ۳، صفحه ۱۳۹؛

ابن هشام، السیرة النبویة، تحقیق مصطفی السقا، مکتبة مصطفی البابی الحلبي، ۱۹۵۵، ج ۲، ص ۵۸۵.

عدم تحمل، معیشت از راه خونریزی، غارت و اسارت از عناصر اصلی روحیه بدوی بود که خوارج بر آن آب و رنگ درشت دینی نیز افزودند. معیشت قبایل ربیعه و تمیم بر مبنای کوچ نشینی استوار بود و این بیابان زادگان سبک سردر برابر هر قیدی که آزادی و لجام گسیختگی شان را مهار می نمود، مقاومت نشان می دادند.

تعصب قبیله ای خوارج از همان آغاز تأسیس شان هویدا بود. پس از جنگ صفین زمانی که حضرت علی (رض) خواست تا عبدالله بن عباس را به عنوان سخنگوی جبهه خویش برگزیند تا با عمرو بن عاص، نماینده معاویه مذاکره نماید، خوارج علم اعتراض برافراشتند و اعتراض شان این بود که هم عبدالله بن عباس و هم عمرو بن العاص مربوط به قبایل مضربند، اعتراضی که علی (رض) را مجبور نمود تا ابوموسی اشعری را که خود یمنی بود به جای عبدالله بن عباس بفرستد. زمانی که خلیفه چهارم بر تفاوت میان ابوموسی و عبدالله بن عباس اشاره نمود، اشعث بن قیس اعلام نمود که اگر دو حُکم به ضرر ما حُکم کنند در حالی که یکی از آن دو یمنی باشد برای ما بهتر است از اینکه آنها به نفع ما حُکم کنند در حالی که هر دو یمنی باشند.^۱

این تعصب قومی همراه با تاریخ خشونت بار خوارج ادامه یافت و در دوره عباسیان که هنوز میدان های جنگ خوارج گرم بود، زمانی که یکی از اعضای خانواده عباسی به جبهه خوارج پیوست، شاعر خوارج شبیل الضبعی بیتی بدان مناسبت سرود که بوی تند تعصب قبیله ای تا هنوز از آن

۱. احمد ابن ابی یعقوب، تاریخ یعقوبی، مطبعة بریل، لیدن، ۱۸۸۳ میلادی، هالند، جلد دوم، ص ۲۲۰.

به مشام می‌رسد. او گفت:

ألم ترأنّ الله اظهر دینه

وصلت قریش خلف بکر بن وائل^۱

به این مفهوم: آیا ندیدی که خداوند دینش را پیروز نمود و بالاخره قریش به قبیله بکر بن وائل اقتدا نمود؟! از نظر این شاعر که خود را سخنگوی قبیله بکر می‌دانست، امامت قبیله بکر بن وائل به معنی پیروزی دین خدا بود. امام ابوزهره از ابن ابی الحدید نقل می‌نماید، یکی از دختران عرب که خود عضو گروه خوارج بود زمانی که با یک غیر عربی ازدواج نمود، با اعتراض خوارج مواجه شد که می‌گفتند: فضحتنا! یعنی: آن دختر ما را بی آبرو ساخت.^۲

خوارج در تاریخ سه قرنه خویش جزء کشمکش‌های قبیله‌ای اقوام خاورمیانه از سیستان گرفته تا اندلس بوده‌اند. تاریخ شهادت می‌دهد که در سیستان دو قبیله چون گژدم با هم درگیر شدند و برای دو سال تمام خون همدیگر را ریختند که خوارج نقش مهمی در آن جنگ داشتند. نویسنده کتاب «دول الخوارج والعلویین فی بلاد المغرب والأندلس» می‌نگارد که در قرن‌های دوم و سوم هجری کشمکش‌هایی میان اقوام و قبایل مختلف شمال آفریقا صورت گرفت که يك بار میان عربها و بربرها، بار دیگر میان عرب‌های قدیم و تازه وارد، بار سوم میان عرب-های قیسی و کلبی، بار چهارم میان عرب‌های عدنانی و قحطانی و بار پنجم میان عرب‌های مُضَری و یمنی به وقوع پیوست و جالب اینکه خوارج آن حوزه با آنکه شعارشان در

۱. ابن عساکر، تاریخ دمشق، حرف سین، سلیمان بن عبدالملک.

۲. ابوزهره، ص ۶۰.

ظاهر «لا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ» بود ولی در تمامی این درگیری‌های قبیله‌ای نقش مهمی ایفا نمودند.

در مقام مقایسه میان قبیله‌گرایی خوارج و طالبان سخن بسیار می‌توان گفت و در اینجا به این اکتفا می‌نماییم که طالبان هیچگاهی نتوانسته‌اند وحدت ملی جامعه صد پارچه افغانستان را تأمین نمایند. تمامی رهبران طالبان از آغاز تا امروز مربوط به یک قبیله و سمت بوده، آنها پایتخت کشور را در زمان قدرت خویش عملاً از شهر کابل به شهری که خود را منسوب بدان می‌دانند انتقال دادند، زبان رسمی و معاملات کشور را زبانی قرار دادند که خود بدان حرف می‌زدند و خلاصه اینکه بوی تعصب قبیله‌ای و نژادی در هر حرکت‌شان محسوس بود. نگاهی گذرا به هویت ۲۹ تن از رهبران طالبان که احمد رشید درج کتاب خویش نموده می‌رساند که در میان ۲۹ تن اعضای کادر رهبری آنان تنها ۲ تن مربوط به قبیله آنها نبوده‌اند و از جمع هیئت رهبری ۲۹ نفری آن گروه ۱۵ تن شان از يك ولايت بوده‌اند.^۱ همانطوری که در حکایت اشعث بن قیس دیدیم، با آنکه او پس از وفات پیامبر اسلام مرتد گردید ولی باز هم خود را در چهار چوب جنبش خوارج مسلمانی دوآتشه معرفی نمود، به همین شکل خوارج افغانستان نیز گروهی از اعضای حزب خلق را در صفوف خویش جا دادند که شواهد فراوانی در این رابطه وجود دارد.

انحصار پست‌های دولتی در دست فرزندان یک قبیله و تحمیل سنت‌ها، قوانین، لباس و روحیه یک گروه بر تمامی ملت و کشور و آن هم زیر نام اسلام و پرچم شریعت تنها در دین خوارج پذیرفتنی است.

۱. احمد رشید، طالبان، ترجمه عبدالودود ظفری، کالیفرنیا، امریکا، Folger Graphics, صفحه ۳۱-۳۴.

/ جنگ با زمامداران مسلمان /

خصوصیت دیگری که صف خوارج را هم از صف شیعه و هم از صف اهل سنت و جماعت جدا می‌سازد مسئله استخدام سلاح در برابر حکومتها است. مذاهب اهل سنت و شیعه معتقدند که اطاعت از رهبر جامعه اسلامی تا زمانی که از اسلام رو نگردانیده و مردم را از ادای نماز منع نکرده است واجب، و سرکشی مسلحانه در برابر او حرام می‌باشد. اهل سنت این حکم را بر مبنای احادیث و متون فراوانی استوار داشته‌اند که در معتبرترین مراجع حدیث همچون صحیح بخاری و مسلم روایت شده‌اند. امام نووی شارح مسلم می‌گوید که تمامی علمای اهل سنت معتقد به عدم شورش در برابر زمامداران مسلمان بوده‌اند. او می‌نویسد: «وَأَمَّا الْخُرُوجُ عَلَيْهِمْ وَقِتَالِهِمْ فَحَرَامٌ بِاجْتِمَاعِ الْمُسْلِمِينَ وَإِنْ كَانُوا فَسَقَهُ ظَالِمِينَ». اما عصیان در برابر «زمامداران» و جنگ با آنان به اجماع و اتفاق تمامی مسلمانان حرام بوده ولو که آنها فسق و ظلم پیشه نمایند. در اینجا می‌بینیم که امام نووی مسئله حرمت شورش را تا مرحله اجماع بالا می‌برد، در حالی که تاریخ مسلمانان شاهد عصیان‌های خونینی علیه زمامداران مسلمان بوده است. اینکه چرا نووی این شورش‌ها را نادیده انگاشته، می‌تواند دو علت داشته باشد:

علت اولی کم اهمیت جلوه دادن گرایش های عصیان گر، و علت دوم اینکه شورش در برابر امیران مسلمان در آغاز امر، مسئله ای بود اختلافی ولی با گذشت زمان و در نظر داشت نتایج منفی بغاوت، دانشمندان مسلمان در امر حرمت آن اجماع نمودند. قاضی عیاض نظریه دوم را تأیید نموده می گوید که در آغاز امر گروهی چون حسن و ابن زبیر در برابر اموی ها تمرّد نمودند ولی سپس دانشمندان مسلمان در زمینه استخدام سلاح در برابر زمامداران مسلمان اجماع نمودند.^۱

دانشمندان حنفی بحث امامت و رهبری را در کتابهای عقیده مطرح ساخته و معتبرترین کتاب عقیده در مذهب احناف که طالبان خود را بدان منسوب می دانند عقیده طحاوی (۸۵۲-۹۳۳م) است. طحاوی در این باره می گوید: «ولا نرى الخروج على أئمتنا وولاء أمرنا وإن جاروا ولا ندعوا عليهم ولا ننزعهما من طاعتهم».^۲ یعنی: «ما سرکشی در برابر زمامداران خویش را ولو که ستم پیشه نمایند، جایز نمی دانیم. ما در حق آنها دعای بد نمی کنیم و نه از اطاعت آنها سرپیچی می نماییم». امام ابوالحسن اشعری (۸۷۴-۹۳۶م) که وی را امام اهل سنت و جماعت نامند می گوید: «و یرون الدعاء لأئمة المسلمین بالصلاح وأن لا یخرجوا علیهم بالسیف»^۳ یعنی «اهل سنت برای رهبران دولت اسلامی دعای خیر نموده و به روی شان شمشیر نمی کشند».

۱. النووی، محی الدین بن شرف. شرح صحیح مسلم. دمشق؛ دارالخیر، ۱۹۹۸. جزء ۱۲، صفحه ۵۴۰-۵۴۱.

۲. متن العقیده الطحاویة، أبو جعفر الطحاوی الحنفی، دار ابن حزم، بیروت، لبنان، ۱۹۹۵، ص ۲۴

۳. ابوالحسن اشعری، مقالات الاسلامیین، مکتبة النهضة المصرية، ۱۹۵۰، القاهرة، ص ۳۲۳.

امام بزدوی از نظریه پردازان فقه حنفی گوید: «إذا فسق الامام يجب الدعاء له بالتوبة، و لا يجوز الخروج عليه لأن في الخروج إثارة الفتن و الفساد في العالم»^۱. به این معنی که «اگر امیر فسق پیشه نمود، باید برایش دعا نمود تا توبه نماید و جایز نیست در برابرش سلاح کشید زیرا عصیان و سرکشی در برابر او زمینه را برای فتنه و فساد آماده خواهد نمود». بزدوی در جای دیگری گوید: «الامام اذا جار أو فسق لا ينعزل عند أصحاب أبي حنيفة، و هو المذهب المروى»^۲. به این مفهوم که اگر امیر ستم نمود و یاراه فسق در پیش گرفت به باور اتباع ابوحنیفه عزل نمی شود و مذهب حنفی در این زمینه بر همین رأی متکی می باشد.

خطر شورش و عصیان مسلحانه در برابر زمامداران مسلمان ذهن و اندیشه پیامبر اسلام را از همان بامداد نبوت به خود مشغول نگه داشته بود. پیامبر در حالی که هنوز در مکه بود و دوران مظلومیت خود را می پیمود و هجرت نکرده بود و دولتی تشکیل نداده بود ولی باز هم از یاران خویش در بیعت عقبه پیمان گرفت که در تنگی و فراخی و غم و شادی اطاعت نموده و بر سر فرمانروایی با اهلش به ستیزه برنخیزند تا آنکه کفری آشکار به چشم بینند که دلیلی الهی آن را تأیید نماید.^۳ امام ابن حجر هنگام شرح این حدیث

۱. البزدوی، اصول الدین، تحقیق الدكتور هانس بیترنس، المكتبة الازهرية للتراث، القاهرة، مصر، ۲۰۰۳، ص ۱۹۸.

۲. الامام البزدوی، اصول الدین، ۱۹۶، طبع قاهره.

۳. امام بخاری در کتاب الفتن خویش این حدیث را چنین روایت نموده است: «عَنْ جُنَادَةَ بْنِ أَبِي أُمَيَّةَ قَالَ دَخَلْنَا عَلَى عُبَادَةَ بْنِ الصَّامِتِ وَهُوَ مَرِيضٌ قُلْنَا أَصْلَحَكَ اللَّهُ حَدَّثَ بِحَدِيثٍ يَنْفَعُكَ اللَّهُ بِهِ سَمِعْتَهُ مِنَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ دَعَانَا النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَبَايَعَنَا فَقَالَ فِيمَا أَخَذَ عَلَيْنَا أَنْ بَايَعَنَا عَلَى السَّمْعِ وَالطَّاعَةِ فِي مَنْشَطِنَا وَمَكْرَهِنَا وَعُسْرِنَا وَيُسْرِنَا وَأَثَرَةَ عَلَيْنَا وَأَنْ لَا نُنَازِعَ الْأُمْرَاءَ لَهُ إِلَّا أَنْ تَرَوْا كُفْرًا بَوَاحًا

می نویسد تا زمانی که عملکرد این زمامداران قابل تأویل باشد، بغاوت در برابرشان جایز نیست.

جنبشهای معاصر اسلامی از اخوان المسلمین گرفته تا جماعت تبلیغ و سلفی‌ها و حزب تحریر و جماعت اسلامی و حزب رفاه و حزب نهضت و جنبش اسلامی مالیزیا و اندونیزیا و سودان و مراکش و سایر کشورهای جهان اسلام جنگ در برابر دولت‌هایی را که حتی تنها به نام مسلمانند، حرام می‌دانند. جمعیت العلمای دیوبندی پاکستان هم نمی‌تواند در این راستا استثنا باشد ورنه باید در برابر دولت‌ها و زمامداران فاسد و همیشه خمار خودشان فتوای جنگ صادر می‌کردند، که هیچگاهی نکرده‌اند.

در اینجایک نکته را نباید فراموش نمود و آن اینکه پیامبر اسلام مقاومت صلح‌آمیز و یا سخن از حق و عدالت در برابر زمامداران ستم‌پیشه را بهترین جهادها خوانده است.^۱ همان طوری که فقهای بزرگ و مجتهدان نامدار تاریخ مسلمین گفته‌اند، جنگ مسلحانه نه تنها که رفع فساد نخواهد نمود بلکه منجر به فتنه‌ای بزرگتر خواهد شد که سلاح برداشتن در برابر حکومت محمد داود خان نمونه زنده همین تجربه در کشور ما می‌باشد. در مصر گروه‌های اسلامی سی سال پیش رئیس جمهور آن کشور را ترور نمودند ولی آن ترور زمینه را برای آمدن زمامداری ستم‌پیشه‌تر و نظامی فاسدتر آماده نمود، تا آنکه جنبش بهار عربی جوشیدن گرفت و بغاوت مسلحانه جای خود را به «جهاد سخن» داد و ثابت ساخت که جهاد سخن و تیغ زبان و زبان قلم بر آن تراز هر سلاح دیگری در برابر زمامداران خودکامه و لجام‌گسیخته است.

عِنْدَكُمْ مِنْ اللَّهِ فِيهِ بُرْهَانٌ.؛ صحیح مسلم بشرح النووی، جزء ۱۲، صفحه ۵۴۱.

۱. سنن أبی داود، حدیث شماره (۴۳۴۴)، سنن الترمذی، حدیث شماره (۲۱۷۴)، و سنن ابن ماجه، حدیث شماره (۴۰۱).

جهادِ سخن، جامعه را در برابر ستم بسیج نموده و افکار را آماده می‌سازد زیرا تا زمانی که افکار عمومی آماده نشوند و عصیانی منظم و مدنی طرح نگردد، آوردن تحولی مثبت کاری ساده نخواهد بود. تاریخ اسلامی شاهد است به هر اندازه‌ای که جنگ در برابر زمامداران مسلمان شدت گرفته، به همان اندازه جامعه از اسلام دور شده است.

خوارج در دشمنی با زمامداران چنان پیش رفتند که شاخه عوفیه گروه بیهسیه خوارج و برخی گروه‌های دیگر آنها نه تنها زمامداران ستم پیشه مسلمان بلکه رعیت مظلوم دولت شان را نیز تکفیر می‌نمودند.^۱ اینکه کدام زمامداری ستم پیشه است و کدام یکی ستم پیشه نیست می‌تواند تابع معیارهای لغزنده‌ای باشد که افراد و گروه‌های مختلفی می‌توانند از زوایای مختلفی بدان نگرسته و اقامه حجت نمایند. طرح چنین حکم خطرناکی از یکسو و فقدان نظریات مفصل و منسجم سیاسی از سوی دیگر و افزودن عاطفه، تهور و احساسات آتشین بر آن از دیگر طرف کافی است تا هر جامعه‌ای را در گردونه دور و تسلسل جنگ، انتقام و بی‌ثباتی همیشگی قرار دهد، کاری که خوارج قدیم و جدید انجام داده‌اند.

هنگامی که طالبان در جنوب غرب افغانستان ظاهر شدند حکومتی در کابل وجود داشت که در اثر سقوط رژیم کمونستی نجیب الله تشکیل شده بود و در رأس آن یکی از رهبران احزاب مجاهدین قرار داشت. طالبان به حجت اینکه دولت مذکور از نظر دینی خلأهایی داشته و نتوانسته است اسلام و یا برداشتی را که آنها از اسلام داشتند، پیاده نماید، در برابرش سلاح برداشتند. پرسشی که مطرح می‌شود اینست که بغاوت در برابر زمامدارانی

۱. أبو الحسن الأشعری، مقالات الاسلامیین، تحقیق محمد محیی الدین عبدالحمید، المكتبة العصرية، بیروت، لبنان، ۱۹۹۰، ج ۱، صفحه ۱۹۲.

که خود را مسلمان و دولت خویش را اسلامی می‌نامند چه قدر با اصول اهل سنت و فقه حنفی و دیدگاه‌های دیوبند تطابق و همخوانی دارد؟ در آن زمان که هم کشورهای همسایه و هم قدرت‌های بیرونی هر روز برنامه‌ای می‌چیدند و هر کشور گروهی را تقویت می‌نمود، طالبان ظهور نمودند تا در مناسبت‌هایی مشابه به صحنه‌های هالیوود و کارنامه‌های «رابین هود» در برابر گروه‌های مسلح بایستند، حرکتی که از سوی دولت آن زمان و رهبری آن تأیید گردید، ولی سپس معلوم شد که هدف اساسی این گروه برچیدن بساط همان حکومتی بود که طالبان را در فعالیت‌هایشان تأیید نموده بود، بغاوتی که یافتن فتوا برای آن کاری ساده نیست. با آنکه طالبان توانستند حکومت وقت را از پایتخت برانند ولی سیل خون متوقف نگردید و ماجراجویی‌های ائتلاف فرزندان فکری خوارج قدیم و جدید در یازدهم سپتمبر سال ۲۰۰۱ میلادی دروازه‌های کشور ویرانه و بینوای افغانستان را به روی نیروهای ده‌ها کشور خارجی و سازمانهای گوناگون قدرتهای بزرگ باز نمود.

توجه به دیدگاه‌های جنبش سیاسی - دینی طالبان در رابطه به قدرت، مهم‌ترین روش در زمینه تبارشناسی این گروه خواهد بود زیرا نخستین مسئله‌ای که اساس مذاهب اعتقادی و فقهی در تاریخ مسلمانان گردید و شیعه و سنی و خوارج و امثال آن را به وجود آورد، همین مسئله قدرت و زعامت سیاسی جامعه و تعامل با آن بود.

در مسئله یورش بر زمامداران مسلمان، در میان دیدگاه خوارج عربی قرن اول هجری و خوارج افغانی قرن چهاردهم هجری هیچگونه تفاوتی نمی‌توان دید. در اینجا یک نکته دیگر را نیز باید در خاطر داشت که گروهی از دانشمندان معاصر دینی و از آن جمله اندیشه-ورز فقه مقاصد احمد ریسونی و دیگران

به این باور بوده‌اند که اگر گروهی انتخابات را نپذیرند و از راه زور بر کرسی قدرت تکیه زنند، چاره‌ای نیست جز اینکه در برابرشان قیام صورت گیرد. او می‌گوید اندیشه رایج در فقه اسلامی مشروع دانستن حکومت متغلب می‌باشد. این سخن به این معناست که، اگر شخصی قدرت سیاسی را با زور تصاحب نموده و حریفان خویش را شکست داده و مردم تسلیم او گردند، چنین شخصی مشروعیت داشته و قیام در برابر او جایز نمی‌باشد.

او می‌گوید این باور با روح اسلام تعارض داشته، نه این روش را مشروع دانسته، نه به آن توصیه کرده و در یک مورد هم آن را تأیید نکرده است. هیچ دلیلی در قرآن و سنت و راه و رسم خلفای راشدین نمی‌توان در جهت تأیید این روش یافت. هر نظامی که از طریق شورا و نهادهای آن چون انتخابات به وجود آمد، دارای مشروعیت می‌باشد.^۱

اگر فقهای پیشین ما حکومت زور و تغلب را در گذشته‌ها جایز می‌دانستند، راهی وجود داشت، ولی امروز که عصر قانون اساسی و انتخابات و نهادها و همه‌پرسی است، هیچ راهی در جهت پذیرش آن نمی‌توان یافت. او می‌گوید، استفاده از زور تنها وقتی جایز است که حکومت مستبد و زورگوی اولی را سقوط داد و زمینه انتخابات را مهیا نمود و سپس قدرت را به مردم سپرد.

۱. احمد ال‌ریسونی، إمامة المتغلب بین الشرع والتاریخ. پایگاه تلویزیون الجزیره. ۲۰ مارچ ۲۰۱۴ م.

/ تحجّر فقهی /

برداشت خوارج و طالبان از دین، برداشتی سطحی است که نه با عقل هم‌نوایی دارد نه با نقل، نه با رأی و نه هم با روایت. تلقی خوارج قدیم و جدید از اسلام چنان عقب مانده است که انسان را به تعجب وامی‌دارد. اگر در شریعت محمد بن عبدالله (ص) حلال اصل است و حرام استثناء، در شریعت خوارج حرام اصل می‌باشد و حلال استثناء.

گروه خوارج در نخستین لحظات ظهورشان شعار «لا حُکَمَ الاّ للهِ» یعنی: داوری تنها از آن خداست، را سردادند که هدف آنها از داوری خدا چیزی جز داوری خودشان نبود، همین‌طور در جامعه ما نیز آنها شعار شریعت را بلند نمودند که شریعت‌شان بیشتر از آنکه به شریعت اسلام رابطه داشته باشد، از سنت‌های قبیله رنگ گرفته و جنبه‌ای سیاسی داشته است. خوارج قدیم هر گاهی که میل جنگ می‌نمودند شعار «لا حُکَمَ الاّ للهِ» را بلند می‌نمودند، این جنگ با هر کسی که می‌بود و تحت هر شرایطی که اعلام می‌گردید، مشروعیت خویش را از همین شعار می‌گرفت. خوارج در سایه همین شعار با عثمان و علی و معاویه و خلفای اموی و خلفای عباسی و زمامداران محلی گوناگون و حتی خودشان جنگیدند بدون آنکه برداشتی

واضح و روشن از این شعار داشته باشند.

خوارج در شکل قدیم و قالب جدید خویش فروع دین را اصول دین قرار دادند و اصول دین را فروع آن. اگر دعوت در شریعت محمد و کتاب او «بالحکمة والموعظة الحسنة» یعنی حکمت و وعظی نیکو است، دعوت و امر به معروف و نهی از منکر در شریعت خوارج قدیم و جدید با شمشیر و تفنگ و شلاق و کیبل صورت می‌گیرد. دعوت در شریعت محمد بن عبدالله «بالتی هی أحسن» و یا با نیکوترین طریقه است، و در شریعت خوارج و طالبان «بالتی هی أحسن» یعنی به خشن‌ترین شیوه. هدف خدا از آفرینش اقوام و گروه‌ها در شریعت قرآن شناخت و «لتعارفوا» است و در شریعت طالبان معرکه‌آرایی و «لتعارکوا» می‌باشد. دعوت پیامبر رحمت بود و تحمل آزار مردم و دعوت طالبان سیطره است و سوار شدن مردم. هم خوارج و هم طالبان بر ظاهر اسلام و فروع آن چسبیدند و مغز آن را لگدمال نمودند. کار آنها همیشه کلی‌گویی و فرار از تفصیل بوده و هیچ وقت قادر نبوده‌اند تا مهم را از مهم‌تر و اصل را از فرع و قاعده را از استثناء و اولویات را از امور ثانوی جدا سازند.

خوارج قدیم و خوارج جدید هم از ناحیه نظریه و هم از لحاظ تطبیق دچار تعارض‌های مضحکی شده‌اند. ابن جریر طبری در کتاب «تاریخ الرسل والملوک» خویش حکایتی را نقل نموده است که انگیزه مهم جنگ نهروان^۱ و رویارویی علی با خوارج گردید. او می‌نویسد: خوارج در کنار نهر مردی را دیدند که مرکبی را می‌راند و زنی بر آن مرکب سوار است. آنها راه او را گرفته و تهدیدش نمودند و سپس از او پرسیدند که تو کیستی؟ گفت:

۱. فرهنگ دهخدا نهروان را شهرکی قدیمی در چهار فرسخی بغداد می‌داند.

عبدالله فرزند خباب صحابی پیامبر خدا(ص)، او را که ترس فراگرفته بود و لباسش از مرکب به زیرافتیده بود، خوارج گفتند: آیا از ما ترسیده‌ای؟ گفت: بلی، گفتند: مترس. سپس از او خواستند تا حدیثی برای شان روایت کند که پدرش از پیامبر خدا شنیده است، شاید به دردشان بخورد. گفت: پدرم از پیامبر اسلام روایت می نمود که گفت: فتنه‌ای به وقوع خواهد پیوست که دل مردم بسان بدن شان خواهد مرد، آنها شب مسلمان می باشند و روز کافر می شوند، و روز مسلمان می باشند و شب کافر می شوند، گفتند: ما تو را درباره همین حدیث می پرسیدیم. سپس از او پرسیدند که درباره ابو بکر و عمر چه می گویی؟ عبدالله بن خباب نیکی های آنها را برشمرد، از او پرسیدند که درباره دوره اول و آخر خلافت عثمان چه می گویی؟ او گفت که عثمان هم در آغاز و هم در انجام برحق بود، بعد از آن پرسیدند که درباره علی پیش از تحکیم و بعد از تحکیم چه می گویی؟ گفت: علی نسبت به شما هم احکام خدا را بیشتر می داند و هم دلسوزتر و داناتر به دین خدا می باشد. آنها در پاسخش گفتند تو هوا و هوس خودت را پیروی می کنی و از شخصیت ها بر مبنای نامهایشان طرفداری می نمایی نه بر اساس عملکردهایشان. سپس گفتند: قسم به خدا تو را طوری خواهیم کشت که هیچکسی را آن طور نکشته ایم. پس از آن او را محکم گرفته و شان هایش را بستند و زمانی که او را همراه با همسرش - که مراحل اخیر بارداری خویش را سپری نمود- می بردند، خرمایی از نخلی افتاد، یکی از آن خوارج آن خرما را بردهن گذاشت، دیگرش گفت: خرما را بدون آنکه حلال باشد و بهای آن را پرداخته باشی بردهن می گذاری؟! آن مرد خرما را از دهن بیرون کرد سپس شمشیر خویش را برداشت و روان شد که دید یکی از خوکان اهل ذمه از آنجا

می‌گذرد، آن مرد خارجی خوک را با شمشیر کوبید، برایش گفتند: این فساد در زمین است، سپس مالک خوک را خواسته و بهای آن را برایش پرداختند. عبدالله ابن خباب چون این صحنه‌ها را دید گفت: اگر شما در آنچه پیش چشم من انجام دادید، صادق باشید من ترسی نخواهم داشت؛ چون من مسلمان هستم؛ و در دین بدعتی را ایجاد نکرده‌ام؛ و از سوی دیگر شما برایم امان داده‌اید. خوارج او را آوردند و خوابانند و سپس ذبحش نمودند و خونس در آب نهر جاری شد. بعد از آن نزد همسرش رفتند، آن زن برایشان گفت: من يك زن هستم آیا از خدا نمی‌ترسید؟! آنها شکم آن زن را دریدند و سه زن دیگر از گروه طئی نیز به شمول ام سنان صیداوی را که خود از جمله صحابیات پیامبر اسلام^۱ به حساب می‌آمد کشتند. زمانی که این خبر به علی (رض) رسید برای درك حقیقت مسئله حارث فرزند مره عبدی را فرستاد تا اخبار آنجا را برایش بفرستد. زمانی که حارث به نهر نزدیک شد تا حقیقت را جويا شود، او را نیز کشتند. سپس علی (رض) از آنها خواست تا قاتلان را برایش تسلیم کنند، آنها در پاسخ علی گفتند: ما همه قاتلان آنها بوده، هم خون آنها و هم خون شما را مباح می‌دانیم.^۲

با خواندن این حکایت، سخن دوستی به نام «دوست محمد» به یادم آمد که در کابل زندگی می‌نمود و در دوران طالبان مجبور شده بود تا بخاطر سد رمق به شمالی برود و در بدل مزد روزانه هفتاد هزار افغانی در آن زمان درخت سیب، شفتالو و تاک اژه نماید. او می‌گوید، روزی در کوه‌ها من در حالی که

۱. نویسنده الامامة والسياسة أم سنان صیداوی را در جمع صحابیات ذکر نموده است.

۲. ابن جریر طبری، تاریخ الرسل والملوک، تحقیق محمد أبو الفضل ابراهیم، دارالمعارف، مصر، قاهرة، چاپ دوم، جلد- ۵، صفحه ۱۸۱-۱۸۲ و ابن اثیر و دیگران

مصروف اژه کردن درخت های سیب بودم برایم احساس گرسنگی دست داد و با خود گفتم چه می شود تا سیبی را از شاخه یکی از درخت های قطع شده برکنم و علاج گرسنگی نمایم. همینکه سیب را کنده برده‌ام گذاشتم دیدم که کیبل طالبی مسلح که ما را استخدام نموده بود، بر سرم فرود آمد و سپس برایم گوشزد نمود تا هرگز به میوه حرام دست دراز ننمایم.

در رابطه به مشرب فقهی و اعتقادی طالبان گروه بزرگی از محققان را باور بر این بوده که طالبان به خط فکری دیوبند ارتباط داشته‌اند. در اینجا باید گفت که ما با سه نوع دیوبند مواجه هستیم. دیوبند هند که موقفش همیشه معتدل و با موازین اعتقادی احناف همخوانی داشته و رهبران آن پیوسته کوشیده‌اند تا از همان خطی که پیشکسوتان دیوبند رسم نموده‌اند، انحراف نکنند. علمای این مؤسسه چنان معتدلند که حتی در آستانه جدایی پاکستان مخالف شدید تجزیه هند به دو کشور بودند. رهبران دیوبند هند اگر از یکسو مخالف سیاست های غرب در جهان اسلام بوده‌اند ولی از سوی دیگر تروریزم را عملکردی غیراسلامی می‌دانند. دارالعلوم دیوبند در هند نشریه‌ای دارد به نام «الداعی» که در یکی از سرمقاله‌های خویش چنان پیش رفته که سکولاریزم را نیاز مبرم هندوستان و ضامن وحدت ملی و استقرار سیاسی آن کشور دانسته است.^۲

اما دیوبند در پاکستان حکایت متفاوتی دارد. دیوبندی‌های پاکستان چندین شاخه دارند که معروفترین شان را ملا فضل الرحمن رهبری می‌نماید، رهبری که می‌شود او را بازرگانی ملا و ملایی بازرگان دانست. این گروه به

۱. تایمز آف اندیا، ۲۵ فیروری ۲۰۰۸

۲. مجلة الداعی، نشریه دارالعلوم دیوبند، هند، اپریل ۲۰۰۹.

مانند هر حزب سیاسی دیگر هدفی جز رسیدن به قدرت ندارد و عنصر اصلی دموکراسی پاکستانی به حساب می‌آید؛ کاری که در بازار سیاست روز قابل قبول است ولی در موازین دین هیچگاهی قابل پذیرش نخواهد بود.

اما شاخه افغانی دیوبند اگر در شیوه تعلیم و نحوه معیشت با دیوبند هند و پاکستان شباهت دارد ولی در عمل کاملاً متفاوت می‌باشد. حزب سیاسی جمعیت العلمای پاکستان که حکم دلال سیاسی را در رابطه به طالبان بازی می‌نماید، در همان روزگاری که رهبری زنی سوسیالیست «بی نظیر بوتو» را در کشور خودشان پذیرفته بود، رهبران آن حزب دینی، حکومت مجاهدین را کافر خطاب می‌نمودند. دوستی حکایت می‌نماید که در سال‌های سیطره طالبان روزی با یکی از ملاهای جمعیت العلمای پاکستان که در جلال آباد زندگی می‌نمود و به گفته خودشان برای «جهاد» با «کفار سمت شمال» آمده بود، گفتگویی داشتم. او می‌گوید: روزی در حالی که گرد و خاک سرک‌های جلال آباد از یکسو، و گرمی آن شهر از سوی دیگر ما را فشار می‌داد، به دوستم گفتم: ای کاش ما هم چون شما صاحب برق و خیابان‌های آسفالت شده می‌بودیم. ملای پاکستانی با شنیدن این سخن سخت خشمگین شد و بر سرم نهیب زد که «توبه وکه، خدای دی خوار کی، خدای تعالی تاسوته شررت (شریعت) ورکری ده».

اما طالبان افغانستان که خود را به دیوبند منسوب می‌دانند خون ده‌ها هزار انسان مسلمان را ریخته و زمینه را برای تهاجم سنگین غرب مهیا نمودند. این گروه شاید در فروع فقه چون نماز و وضو و استنجاء و تیمم با دیوبندی‌ها هم نظر باشند ولی در مسایل بزرگ اعتقادی چون جنگ با حکومت‌های جهان اسلام و ریختن خون انسان و حرام قرار دادن مباح و مباح قراردادن

حرام به هیچ یکی از مذاهب اسلامی رایج در جهان امروز شباهت ندارند.^۱ اندیشه و عملکرد سیاسی طالبان بیشتر از آنکه برخاسته از دیوبند هند باشد و یا شباهتی با دیوبندی های پاکستان داشته باشد، به خوارج قرون اولیه مسلمانان شبیه تر است.

هم خوارج و هم طالبان در دو خصوصیت دیگر هم شباهت دارند که یکی کمی سن و دیگرش عدم برخورداری از دانش کافی می باشد. در حدیثی که امام بخاری روایت نموده پیامبر اسلام از خوارج به «احداث الاسنان» یا کسانی که دارای عمر کمی اند، و «سفهاء الاحلام»^۲ یا گروهی کودن و بی عقل تعبیر نموده است، خصوصیتی که نسبت به خوارج نخستین در مورد طالبان بیشتر صدق می نماید. مورخان می نویسند که در لشکر خوارج هیچ فقیه و دانشمندی از جمع یاران پیامبر اسلام وجود نداشت، همین گونه در میان طالبان نیز هیچ دانشمندی را نمی یابیم که سرش به تنه اش بیرزد. گذاشتن ریشی دراز، بستن دستاری بزرگ، داشتن پاچه هایی بلند، چشمانی سرمه شده، گذشتاندن چند شب و روزی در مدرسه و خواندن چند کتاب محدود نمی تواند دلیلی بر عالم بودن شخصی و یا گروهی باشد.

۱. طالبان در فقه ۷، ماده ۴، فصل ۲ مقررہ تنظیم اجراءات وزارت امر بالمعروف والنهی عن المنکر خویش بازی با کاغذپران را تحریم نمودند. د افغانستان اسلامی امارت. رسمی جریده. شماره ۷۹۹، صفحه ۵، دوشنبه، ۱۵ جمادی الثانی، سال ۱۴۲۲ هجری قمری. ولی آنها در مقابل آن کشت خشخاش را در یک دوره مباح اعلام داشتند و دلیل شان این بود که خشخاش گیاه است و آنها دلیلی در جهت تحریم کشت گیاه در فقه نمی یابند.

۲. حدیث شماره ۶۹۳۰، صحیح البخاری و ۱۷۷۱ صحیح مسلم.

/ مذهبی نظامی گرا /

خوارج بزرگترین و طولانی‌ترین جنبش عصیان نظامی در تاریخ مسلمانان بوده که از جمع ۳۵ بغاوت مسلحانه عصر اموی ۲۳ حالت آن مربوط به خوارج می‌شود و آنها برای سه قرن تمام نقش خار بغل را برای تمدن اسلامی ایفا نموده‌اند. خوارج در جمع تمامی آیت‌های قرآن که بیشتر از ۶۲۰۰ می‌باشد تنها به کمتر از یک فیصد آن که آیت‌های جنگند توجه دارند و آن هم در غیر محل آن، درك و تطبیق ۹۹٪ دیگر آن کار ایشان نیست. خوارج در امتداد تاریخ خونین‌شان زیر نام جهاد خون ریختند، شهرها را تخریب نمودند، و عنصر اصلی فتنه‌های هستی-سوزی شدند. خوارج تا آخر نمانستند و هنوز هم نمی‌خواهند بدانند که امر جهاد برای نخست در مکه نازل شده بود که از جهاد با قرآن و عقل و منطق سخن می‌گفت.^۱

خوارج چه در گذشته و چه امروز به مذهبی لشکری و لشکری مذهبی اطلاق می‌گردد که توجه اصلی‌شان به سیاست و قدرت معطوف بوده است. تاریخ شهادت می‌دهد که دین خوارج سیاست بوده و سیاست خوارج دین.

۱. قرآن کریم در آیه ۵۲ سوره فرقان که در مکه نازل شده است می‌فرماید: « وَ جَاهِدْهُمْ بِهِ جِهَادًا كَبِيرًا »، یعنی: «و با قرآن با آنان به جهادی بزرگ بپرداز».

و یا به عبارت دیگر: دین از نظر آنها جنبه نظری سیاست است و سیاست جنبه عملی دین. رهبران نظامی این گروه همیشه مفتی و مفتیان شان رهبران نظامی شان بوده‌اند. آنها در بین دین و رسیدن به قدرت فرقی قایل نیستند. خوارج فهم خودشان از دین را دین تصور می‌نمایند. آنها خود را شایسته‌ترین مردم برای حکومت می‌دانند و این حق را بر قناعت خودشان بنا نموده‌اند. آنها حکومت خودشان و عدالت به شیوه خودشان را می‌خواهند ولو که تمامی انسانهای جامعه در پای آن قربانی شوند.

کشور ما دارای تاریخی خونین بوده و جامعه ما جنگهای گوناگونی را در سطوح مختلف تجربه نموده است ولی در تمامی این جنگها و کشمکش‌ها هیچ جناحی دست به ذبح انسان نیازیده است، تا آنکه طالبان آمدند و حلال کردن انسانها را به يك عنعنه جنگی تبدیل نمودند. طالبان در این چند سالی که گذشت مخالفان شان را یا به جرم کار در مؤسسات خارجی و یا کار در نهادهای دولتی چون گوسفند ذبح نمودند،^۱ سنت زشتی که از خوارج پیشین به میراث مانده همانطوری که در حکایت صحابی پیامبر اسلام عبدالله بن خطاب بن الأرت دیدیم. اگر همکاری با مؤسسات خارجی جرم باشد پس چرا طالبان خود در مناسبت‌های مختلفی مرتکب این جرم شده‌اند.^۲

۱. طالبان در سالهای اخیر بر سیاست سربریدن خویش افزوده، خبرنگاران، مأموران پولیس و کارمندان پایین رتبه دولتی را ذبح می‌کنند. اجمل نقشبندی ژورنالیست افغانستان یکی از این نمونه‌هاست که در اپریل ۲۰۰۷ خبر بریدن گلوی از سوی طالبان نشر گردید. در رابطه به ذبح انسانها توسط طالبان در آخرین خبر شنیدیم که آنها ۱۷ تن را در منطقه کجکی هلمند سربریدند. روزنامه اندپندنت، سه شنبه، ۲۸ اگست، ۲۰۱۲، انگلستان.

۲. برای درک بهترین نوع همکاری‌ها به کتاب «افغانستان در آتش نفت» مراجعه شود.

مسجد و نماز در اسلام از حرمت فراوانی برخوردار بوده تا حدی که قرآن کریم مسجد را خانه خدا نامیده است، ولی طالبان در راه انتقام‌گیری از دشمنانشان اعتنایی به این حرمت نداشته‌اند.^۱ بی‌حرمتی به مسجد و نماز جنازه و جمعه و جماعت^۲ در هیچ قانون و سنت و عرفی جایز نیست و نخستین کسانی که این حرمت را در تاریخ مسلمانان نقض نموده‌اند خوارج می‌باشند. خوارج در برنامه‌ای که برای ترور حضرت علی بن ابی طالب و معاویة بن ابی سفیان و عمرو بن عاص ریخته بودند، مسجد را کشتارگاه انتخاب نموده بودند و زمان قتل را وقت نماز صبح. جنگها دارای قوانین و سنتهای جهانی‌اند که پیامبر اسلام قبل از دیگران بر آن تأکید نموده است و یکی از این سنت‌های پذیرفته شده جهانی، مصونیت عبادتگاه‌ها است.

اگر رهبران مذاهب دیگر اسلامی عمر خویش را در چهار دیواری‌های کتابخانه‌ها، مدارس، و با دوات و قلم و دود چراغ و بحث و نظر سپری نموده‌اند، رهبران خوارج نیازی به این کار ندیده و نظریات بسیار ساده و ابتدایی خویش را برای حل هر اشکالی کافی می‌دانستند. در نظام فکری خوارج هر که با آنها نیست، دشمن آنها بوده و در قاموس سیاسی‌شان چیزی به نام مذاکره و ائتلاف و مصالحه و توافق وجود ندارد.

اگر مذاهب فقهی، عقیدتی و کلامی مسلمانان دایرة المعارفهای قطوری را برای ما به یادگار گذاشتند، در مقابل خوارج از تولید هر گونه فکری عاجز

۱. در سنت‌های قبیله‌ای افغانستان اگر فرد مجرمی به خانه کسی پناه برد، حرمت آن شخص و آن خانه مراعات شده و مجرم مصونیت کسب می‌نماید، ولی مصونیت مسجد که منشأ الهی دارد، از سوی طالبان نقض گردیده است.

۲. قتل‌والی‌کنند در داخل مسجد و انفجار بمب در مراسم فاتحه برادر آقای کرزی در قندهار را می‌توان به عنوان نمونه یاد نمود.

بوده‌اند. طالبان که در عرصه‌های علم کاملاً عاجزند ولی در میان تمامی دستاوردهای تمدن غرب تنها به سلاح و شیوه‌های جنگی آن عشق می‌ورزند. خوارج معتقدند که مردم همه گمراهند و کافر و تنها گروهی که شایستگی زندگی را دارد خودشانند و بس. این احساس، دیوار ضخیمی در روانشان ایجاد نموده، آنها را از جامعه جدا نموده زمینه را برای اعتقادی مبنی بر حلال دانستن خون انسان و خصوصاً انسان مسلمان آماده می‌سازد. آنها در این راه تا جایی پیش رفتند که خون کودکان و زنان مخالفانشان را حلال اعلام نموده و سوختن دارایی‌هایشان را جایز پنداشتند. سوختن شهریکاولنگ و اژه کردن باغ‌های کوهدامن و تبعید و کوچاندن زنان شمالی به جلال آباد و کشتار گروهی در جلال آباد با هیچ فقهی در اسلام بجز فقه خوارج سازگاری و هماهنگی ندارد.

خوارج با آنکه در جمع مذاهب عقیدتی مطالعه می‌شوند ولی تاریخ این دسته شهادت می‌دهد که جنبش آنها چیزی جز معجون مرکبی از کینه، خون، عصبانیت، انتقام و جنگ نبوده است که برای توجیه آن به چند آیت قرآنی استناد نموده‌اند. خوارج هم در گذشته و هم امروز پیش از آنکه مذهب باشد، روحیه و فرهنگ و ذهنیت و سلوک است. انسان خارجی، مذهبی تدوین شده و منسجم ندارد؛ عقده و انتقام و تعصب و خشونت و جهل مذهب اوست. خوارج و رهبرانشان در جنگ از همه گوی سبقت ربوده، در تهور و ماجراجویی زبانزد تاریخ گردیده ولی در عرصه فکر مضحکه روزگار بوده‌اند. خوارج پیش از آنکه مذهب باشد باور و اخلاقی است بیمار، خشک و خشن. خوارج قدیم و جدید در جنگ خوب درخشیده و مرگ را با سینه باز استقبال نموده و به آن فخر فروخته‌اند، بی‌خبر از اینکه علاقه به مرگ و

قبول هرگونه خطر در راه تحقق برنامه‌هایی آشفته، بیشتر از آنکه به دین رابطه داشته و سلوکی سالم و طبیعی باشد، برخاسته از اضطراب عقلی و عصبی و مظهر بحرانی روانی است. شاید افرادی در میان آنها به عقیده خویش بسیار منخلص باشند، ولی اخلاصی آغشته با جهل و جنون.

یگانه چیزی که از خوارج برای ما باقی مانده مجموعه بزرگی از اشعار حماسی و ترانه‌های جنگی است که دکتر احسان عباس آن اشعار را در ۳۳۶ صفحه جمع‌آوری نموده است.^۱ همینطور طالبان نیز نقش قدم بزرگان فکری خویش را تعقیب نموده خلف خوبی برای سلف خویش بوده‌اند. آنچه طالبان در این بیست سال تولید نموده‌اند شعر است که با خون و خشونت آغشته بوده است. در سالهایی که حکومت می‌نمودند، حتی در سنگرهای جنگ شعر می‌سرودند و دهل می‌کوبیدند. در مذهب طالبان هنر حرام است، جز هنری که رسالتش دعوت به کشتن و مردن باشد. در همین چند ماهی که گذشت دیوان شعری به نام «شعر طالبان» از سوی دار النشر «هیرست» که از ۲۳۵ پارچه شعر تشکیل یافته در اروپا منتشر شد.^۲ اگر نام‌ها را از آن برداری، تصور خواهی نمود که آن دیوان چیزی جز ترجمه اشعار خوارج نیست که یکبار به پشت‌ترجمه شده و بار دیگر به انگلیسی. دهل زنی و ترانه-خوانی آنها در جبهات جنگ چیزی جز یادآور خاطره جنگ‌جویان خوارج پیشین نیست.

خوارج با آنکه دارای اصول آشفته سیاسی و نظریات پریشان اعتقادی

۱. احسان عباس، شعر خوارج، چاپ دوم، لبنان، بیروت، ۱۹۷۴.

2. Alex Linschoten, Poetry of the Taliban, Hurst C & Co publishers LTD, 01 - May - 2012, UK

بودند، ولی خط نظامی شان به مراتب جلوتر از خط فکری شان قرار گرفته بود، همانطوری که امروز شاهد این تفاوت در حرکت خوارج نوین هستیم. تأکید فراوان بر خون و خشونت و نبود طرح مشخص سیاسی و برنامه عملی برای حل بحرانهای مختلف تاریخی سبب گردید تا این گروه خود جزء تاریخ شوند.

/ مذهبی انتقام جو /

خوارج به عنوان گروهی بدوی، مشحون از فرهنگ قبیله‌ای و سرشار از روحیه انتقام بوده‌اند. ابن کثیر در البدایه والنهایه خویش حکایت ترور خلیفه چهارم را این طور روایت نموده است: روزی سه تن از خوارج هریک عبدالرحمن بن عمرو کندی (عبدالرحمن بن ملجم)، برک بن عبدالله تمیمی و عمرو بن برک تمیمی با هم نشستند و کشتگان جنگ نهروان را به یاد آورده و غصه می‌خوردند. آنها می‌گفتند که پس از مرگ خوارج نهروان زندگی دیگر معنایی ندارد و باید انتقام‌شان را گرفت. در نتیجه عبدالرحمن بن ملجم به کوفه پایتخت علی (رض) رفت و در آن شهر به گروهی از خوارج سرخورد که نشستند بودند و یاد کشتگان جنگ نهروان را می‌نمودند. در همین اثنا زنی زیبا به نام قطام بنت شحنه وارد مسجد شد که پدر و برادرش در جنگ نهروان از سوی سربازان علی (رض) کشته شده بودند. زمانی که عبدالرحمن بن ملجم آن زن را دید عقل از دست داد و هدفی را که به خاطرش وارد کوفه شده بود، از یاد برد. ابن ملجم از قطام طلبگاری نمود و قطام بر او شرط گذاشت تا مهرش را سه هزار درهم پرداخته، خادم و کنیزی در اختیارش قرار داده و شرط دیگر اینکه علی بن ابیطالب را به قتل رساند. ابن ملجم در پاسخ گفت

که او اساساً برای کشتن علی به کوفه آمده است. قطام و ابن ملجم ازدواج نمودند و آتش شهوت با سوز انتقام درهم آمیخت و برنامه مشترکشان جامه عمل پوشید. ابن ملجم گفت می-روم در مسجد پنهان می شوم و زمانی که خلیفه چهارم وارد مسجد شد بر او حمله می کنم، اگر او را کشتم و موفق به فرار شدم انتقام خود را گرفته ام و اگر کشته شدم آنچه نزد خداست بهتر از این جهان خواهد بود^۱. بدینوسیله می بینیم که انگیزه اصلی ترور علی بن ابیطالب از انتقام ریشه می گرفت، انتقامی که از دو منبع آب می-خورد؛ یکی عبدالرحمن بن ملجم و دیگرش قطام بنت شحنه.

روحیه انتقام گیری از همان روزهای نخست تأسیس خوارج هویدا بود و عبدالله بن وهب الراسبی نخستین امیرالمؤمنین خوارج در شعری که خود سروده بود مبدأ جاهلی انتقام را چنین نهادینه ساخت:

أنا بن وهب الراسبی الشاری
أضرب فی القوم لأخذ الثأر^۲

به این معنی که، من عبدالله فرزند راسبی هستم که روحم را به خداوند فروخته ام و با دشمنم به خاطر گرفتن انتقام می جنگم.

ابن کثیر که قاتلان عثمان بن عفان را خوارج می داند، می نویسد که یک تن از خوارج آن زمان به نام عمرو بن حمق زمانی که وارد خانه عثمان بن عفان شد، بر سینه خلیفه سوم نشست و سپس بر او نه ضربه وارد نمود و گفت: سه ضربه آن را به خاطر خدا وارد آورده ام و شش ضربه دیگر را به خاطر انتقامی که

۱. ابن اثیر. الکامل فی التاریخ. لبنان، بیروت؛ دار الکتب العلمیه، ۱۹۸۷م، جلد ۳، صفحات ۲۵۵-۲۶۰.

۲. احسان عباس، شعر خوارج، دارالثقافه، لبنان، بیروت، بدون تاریخ، صفحه ۳۲.

برضد او در سینه داشتم.^۱

اخبار و اظهارات نمایندگان، رهبران و سخنگویان طالبان بیانگر اهمیت انتقام جویی در استراتژی این گروه به شمار رفته و گزینه انتقام از انگیزه‌های مهم فعالیت‌های جنگی خوارج معاصر در افغانستان و کشورهای خاورمیانه به حساب می‌آید.^۲ اخبار عملیات انتقامی آنها که شب و روز به سمع ما رسانیده می‌شود، مؤید سخن ماست.

هرگاه به زندگی و هدایات پیامبر اسلام نگاهی بیفکنیم جایی برای انتقام نخواهیم یافت. در حالی که حمزه عمّ پیامبر قربانی انگیزه انتقام گردید و جگرش را مکیدند، ولی او نه حرف از انتقام زد و نه دست به انتقام یازید. اسلام که میان انگیزه‌های روانی دوستی و دشمنی خطی فاصل کشیده است، مخالف آمیختن اهداف دین با انگیزه‌های شخصی می‌باشد.

۱. ابن جریر طبری، جلد ۴، صفحه ۳۹۴.

۲. در آخرین واکنش به عملیات لغمان، در پایگاه اینترنتی طالبان الامارة (<http://org.alemara>) اعلامیه‌ای نشر شده که در آن آمده است: «اسلامی امارت دغه دردونکی قصدی عمل په سختو تکو غند- اوله عاملینونه یی د سخت انتقام اخیستو ژمنه کوی». ۱۷ سپتمبر، ۲۰۱۲.

/ بینوایانی عقده مند /

زمانی که اسلام ظهور نمود پیروان آن یا از فرزندان قریش تشکیل شده بود که مردمی تجارت پیشه و جهان دیده بودند و یا آنکه مربوط به اوس و خزرج بودند که در زمینه زراعت و باغداری شهرت داشتند، و یا هم اینکه بردگانی بودند جهان دیده و متمدن که از ایران، مناطق افغانستان امروزی، حبشه، مصر، جوامع افریقایی و سایر نقاط به جزیره عربستان آورده شده و سپس در سایه اسلام خود به رهبری جوامع و ثروت و مقام دست یافتند. تجارت برای قریشیان مصدر مهم ثروت و منبع اساسی معیشت بود تا جایی که قرآن کریم خود در سوره یکصد و ششم خویش از سفر تجارت زمستانی «رحله الشتاء» و سفر تجارت تابستانی «والصیف» قریش به نیکی یاد می نماید. در آن سوی مرز طبقات اجتماعی یاد شده، قبایل بیابانگردی قرار داشت که فهمی اندک از جهان داشته و تمامی هست و بودشان در خیمه و شتر خلاصه می گردید. این گروه متأسفانه یا ایمان نیاوردند و یا آنکه خیلی دیر مسلمان شدند. این قبایل همین که می دیدند اوضاع فرهنگی، علمی، اجتماعی، اقتصادی و نظامی قریشی های مسلمان، اوس، خزرج و سایر مسلمانان پیشین در اثر انقلاب پیامبر به مراتب بهتر گردیده است، بخل، حسد، عقده و کینه وجودشان را فرامی گرفت، متراکم می شد و چون بمبی هر لحظه آماده انفجار

می‌گردید. گرسنگی و تنگ‌دستی از یک سو، خشکی و خشونت صحرا از سوی دیگر، دوری از فرصت‌ها و منابع آموزش از دیگر سو و بهتر شدن اوضاع زندگی مسلمانان پیشین در برابر چشم ایشان که اساساً مربوط به قبایل دیگر بودند، فضا را برای انفجاری تمام عیار آماده می‌ساخت. بالاخره این فعل و انفعال اجتماعی در کوره سوزان صحراهای نجد و جنوب جزیره العرب سرعت گرفت و منجر به انفجاری شد که صدای مهیب آن از پشت دیوار تاریخ تا کنون به گوش می‌رسد. آری! آن لحظه صفر فرا رسید و عناصری خشک دماغ، متکبر، جنگجو، لجوج، نادان، متهور، متعصب، ماجراجو، بینوا و زاهد چون قارچ سربرافراشتند و طرحی را ریختند که به نام خوارج شهرت حاصل نمود و تا امروز روح اسلام و قلب تمدن انسانی را می‌آزارد. به روایت تاریخ خوارج نخستین از میان بینوایان و گرسنگان جامعه سر بلند نمودند، گرسنگانی که فقرشان اساس کینه و عقده‌شان قرار گرفت.^۱

گروهی از زمامداران آن زمان با درک درست از انگیزه‌های شورش و یورش این گروه گاهی پرداختن رشوت سیاسی را آسان‌ترین راه برای خنثی نمودن شبکه خوارج زمان خویش می‌دانستند. ابن اثیر در کتاب «الکامل» خویش فصلی دارد به نام «اخبار الخوارج» و در آن می‌نویسد که زیاد بن ابیه یکی از اعضای گروه خوارج را که ابوالخیر نام داشت نزد، خویش خواست و برایش چهار هزار درهم معاش تعیین نمود و هر سال صد هزار درهم دیگر هم برایش می‌بخشید. ابوالخیر خارجی پس از آن می‌گفت، چیزی بهتر از اطاعتِ امیر و زیستن با جماعت نمی‌توان یافت.^۲

۱. ابوزهره، ص ۵۹.

۲. همان.

همانطوری که در بالا دیدیم نخستین نطفه خوارج در زمان پیامبر اسلام (ص) در پیوند به پول شکل گرفت، زیرا اعتراضی را که پدر نخستین این جریان «حرقوص ذی الخویصره» بر پیامبر (ص) نموده بود بر سر مال غنیمت بود. پول همواره نقش مهمی در بسیج خوارج داشته است. ابن کثیر می نویسد: زمانی که خوارج بر خلیفه سوم یورش بردند و او را کشتند،^۱ ندا سر دادند: «به سوی بیت المال بشتابید که کسی بر شما سبقت نگیرد!»، سپس از همدیگر می پرسیدند که اگر خون حضرت عثمان برای ما حلال باشد، چرا مالش حلال نباشد؟ در نتیجه آنها خانه او را چنان چپاول نمودند که حتی پیاله ای در آنجا نگذاشتند.^۲ بعد از آن وارد بیت المال شده، بیت المال را رُفتند و ثروت بزرگ آن را غارت نمودند. نگهبانان بیت المال که نعره می زدند: های بیایید و ما را نجات دهید، نتوانستند در برابر یورش آن چپاولگران مقاومت نمایند. محافظان بیت المال با دیدن آن صحنه می گفتند: این مردم در ادعای حق بودن و امر به معروف و نهی از منکر و ادعاهای دیگرشان صادق نیستند و دروغ می گویند.^۳

زمانی که عبدالله بن عباس برای مناظره با خوارج نزد ایشان رفت و چون لباسی زیبا به تن داشت، نخستین پرسشی که از او شد این بود که چرا چنین لباسی پوشیده است، و سپس او را مخاطب قرار داده اعتراض نمودند که چرا زمانی که علی (رض) بر سپاه عایشه (رض) غلبه حاصل نمود، در آن

۱. ابن کثیر قاتلان عثمان بن عفان را نیز از جمع خوارج خواند. رجوع شود به ابن کثیر، البداية والنهاية، تحقیق عبدالله بن محسن التركي، هجر للطباعة والنشر و الاعلان، قاهره، مصر، چاپ ۱، ۱۹۹۸، جلد دهم، صفحه ۳۲۰، ۳۲۵، ۳۲۷.

۲. ابن کثیر، جلد دهم، صفحه ۳۰۷.

۳. ابن کثیر، جلد دهم، صفحه ۳۱۶.

وقت اموال سپاهیان ام المؤمنین را به غنیمت و شکست خوردگان ارتش او را به بردگی نگرفت؟^۱ ابن عباس در پاسخ به اعتراض نخست گفت که من پیامبر را دیده‌ام که زیباترین لباس را برتن داشته است و قرآن هم می‌فرماید: «قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ»^۲ یعنی: «بگو زیبایی‌هایی را که خدا برای بندگانش پدید آورده و [نیز] روزی‌های پاکیزه را چه کسی حرام گردانیده است؟» و در پاسخ اعتراض دوم فرمود که آیا می‌خواهید عایشه (رض) مادر مؤمنان را به کنیزی گیرید؟ اگر می‌گویید بلی، در آن صورت کافر شده‌اید چون که او مادرتان است، و اگر می‌گویید که او مادر ما نیست، در آن صورت از دین برگشته‌اید چون قرآن می‌فرماید: «التَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ»^۳ یعنی: «پیامبر به مؤمنان از خودشان سزاوارتر است و همسرانش مادران ایشانند».

سربازان خوارج که در جنگ‌های داخلی علی (رض) و معاویه سهم داشتند، چون دیدند که این جنگها طول کشید، نه غنیمتی از آن به دست آمد و نه مصدوری شد برای برده‌گیری، خسته شدند، و چون اصولاً هدف‌شان غارتگری و چپاول بود، آنها در جستجوی فتوایی برای حلال قرار دادن مال مسلمانان و برده‌گرفتن اسیران آنها شدند و در نتیجه نظریه تکفیر مسلمانان را طرح ریختند.

۱. النسائی، السنن الکبری، کتاب الخصائص، باب ذکر مناظرة عبدالله بن عباس الحرورية، و احتجاجه فیما أنکره علی أمير المؤمنین علی بن ابی طالب. این مناظره را عبدالرزاق در مصنف و طبرانی و حاکم و بیهقی و احمد نیز روایت نموده‌اند. این مناظره در کتاب «أنساب الأشراف» بلاذری در صفحات ۱۳۴-۱۳۵ جلد سوم نیز آمده است. أنساب الأشراف، امام أحمد بلاذری، جزء سوم، دار الفکر، بیروت، لبنان، ۱۹۹۶.

۲. قرآن کریم، سوره اعراف، آیه ۳۲.

۳. قرآن کریم، سوره احزاب، آیه ۶.

ما در افغانستان نیز تجربه مشابهی با آنچه در بالا بدان اشاره شد، داشته‌ایم. سال‌های جهاد افغانستان ساختارهای قدرت و ثروت را در سطح جامعه دگرگون نمود. سرازیر شدن کمک‌های جهانی به مجاهدین از یکسو و نبود حساب و کتاب لازم از سوی دیگر، زمینه را برای ظهور قشری متمول و ثروتمند ایجاد نمود که پیوندی با مراکز سنتی قدرت نداشتند. ظهور یکباره چنین قشری در سطوح جامعه کافی بود تا حسادت‌هایی را برانگیزد که طلبه دین به عنوان محروم‌ترین قشر جامعه که شرایط جنگ محرومیت‌شان را دو چندان ساخته بود، از دیدن آن صحنه رنج می‌بردند. دیدن چهره‌هایی در رأس حکومت مجاهدین که از لحاظ فرهنگی با طالبان مدارس جنوب کشور تفاوت داشتند، بر آتش حسد و احساس بیگانگی آنها می‌افزود. انسان‌ها گاهی راهی را در پیش گرفته و تصور می‌نمایند که ارزش‌ها و مبادی برین دین آنها را بدان سو کشانده است، بی‌خبر از اینکه این انگیزه‌های زمینی، در هوا و هوس نفسانی، حسد، طمع و کینه ریشه داشته و انسان را بدان سو سوق داده است. حسد در فرهنگ دینی ما نخستین گناهی بوده که در بامداد آفرینش در میان آدم و ابلیس صورت گرفته است. انسان به گفته امام ابو‌زهره از هر آنچه بوی بیگانگی آید، دوری می‌جوید و با هر آنچه بدان عادت کرده انس می‌گیرد و اگر فردی و یا گروهی سطح آگاهی و درک پایین‌تری داشتند، در آن صورت نیروهای ماورای طبیعی و غیبی و مبادی و ارزش‌های دینی را در خدمت باورها، عادت‌ها و سنت‌هایی استخدام می‌نمایند که در برابر آن احساس آرامش می‌نمایند. طالبان همان کسانی بودند که به خاطر سدد رمق و لقمه‌ای نان به مدارس پاکستان پناه برده بودند و همین‌که راه دیگری برای علاج فقر و تنگدستی فرا راه‌شان گشوده شد، سوار بر ماشین‌های پیکپ مدل جدید وارد خاک افغانستان شدند تا دمار

از روزگار و دود از دماغ کسانی برآزند که عمری به دست و دسترخوان شان چشم دوخته بودند. رهبر طالبان خود یتیمی بوده بینوا از خانواده‌ای بی‌زمین که در سه سالگی پدرش را از دست داده و اطرافیان او نیز تفاوت چندانی با رهبران شان ندارند. یتیمی و بینوایی گاهی فرصتی می‌شود که صاحب آن درد طبقات پایین جامعه را احساس نماید، ولی اگر انسان با مبادی برین و آسمانی دین بیگانه بماند، فقر و تنگدستی او انفجار عقده و حسد و کینه را در پی خواهد داشت که مارکس و مارکسیزم دلیل روشن این ادعاست. آری! فقر در اسلام نه تنها عیبی نیست که پیامبر اسلام و یاران نخستین او تقریباً همه فقیر و بینوا بودند، ولی فقر و گرسنگی وقتی مبدل به گناه می‌شود که عقده و کینه و خون و خشونت ایجاد نماید.

این درست است که خوارج قدیم و جدید زاهد بوده‌اند، ولی فراموش نباید نمود که این زهد اجباری اساساً در فقر و تنگدستی آنها ریشه داشته است نه در تقوا و خداترسی ایشان. آنها زمانی که دست شان کوتاه است تمامی شهوت‌ها و هوس‌ها را به آخرت موکول می‌نمایند، ولی اگر فرصتی برایشان مهیا گردید، گوی سبقت را از همه خواهند ربود.

قرآن کریم در سوره یکصد و ششم خویش میان خانه کعبه از یکسو و امنیت سیاسی و امنیت غذایی از سوی دیگر رابطه برقرار نموده، می‌فرماید: «پس باید خداوند این خانه را بپرستند. همان خدایی که آنها را از گرسنگی نجات داد و از ناامنی‌های رهایی بخشید.»^۱ خوارج هم در گذشته و هم امروز، هم در زمینه آوردن امنیت سیاسی و هم در عرصه تأمین امنیت غذایی برای جوامع اسلامی ناکام مانده‌اند.

۱. قرآن کریم، سوره قریش، آیه-های ۳-۴: «فَلْيَعْبُدُوا رَبَّ هَذَا الْبَيْتِ. الَّذِي أَطْعَمَهُمْ مِّنْ جُوعٍ وَآمَنَهُمْ مِّنْ خَوْفٍ».

/ گهواره مشترک خوارج قدیم و جدید /

اگر سیستان از یکسو دانشمندان و نوابغ شهیری چون امام ابوداود سجستانی، امام خطابی، ابن حبان بستی و امثال ایشان را در گهواره خویش پروریده است، از سوی دیگر این منطقه را در تاریخ اسلامی قبله خوارج مشرق نامیده‌اند. سیستان اهمیت خاصی در تاریخ خوارج داشته، از چشمه‌های جوشان این جنبش در سه قرن اول هجری بوده و زادگاه سه شاخه گروه خوارج که حمزیه، خلفیه و غالبیه‌اند به حساب می‌آید.^۱ در حدیثی آمده است که گروهی با خصوصیت‌های خوارج از سمت مشرق سر بر می‌آورند.^۲ آیا این حدیث ظهور خوارج در سیستان را نیز شامل می‌شود؟ پاسخی قطعی به این پرسش نداریم، ولی به هر حال آنچه قطعی است موقعیت سیستان می‌باشد که در سمت شرق جزیره عربستان واقع گردیده است.

خوارج آن روزگار، سیستان را از چند جهت گزیده بودند؛ نخست اینکه

۱. شهرستانی. حبیبی، صفحه ۸۸۲-۸۸۳.

۲. محمد بن اسماعیل بخاری، صحیح البخاری. باب الفتن من قبل المشرق. صفحه ۵۳-۵۴، جلد ۴، جزء ۹: «یخرج أناس من قبل المشرق یقرؤون القرآن لا یجاوز تراقیهم»، یعنی گروهی از سمت مشرق بر می‌خیزند، آنها قرآن می‌خوانند ولی قرآن از گلوی-شان فرو نمی‌رود.

از لحاظ جغرافیایی به صحراهای نجد و عراق شبیه بود، دوم اینکه به بحر و آبهای گرم نزدیکتر بود و علت سوم در دوری سیستان از مرکز خلافت نهفته بود. نویسنده کتاب حدود العالم «گردیز» را در اواسط قرن چهارم هجری این طور توصیف می نماید: «بر حد میان غزنه و هندوستان بر سرتلی نهاده و دارای حصار استواری بود، که سه باره داشت و مردمان او خوارج بودند»^۱. استاد عبدالحی حبیبی در تاریخ افغانستان بعد از اسلام خویش اشاره می نماید که در اراضی جنوب افغانستان که با سیستان متصل اند، آثار بسط و نفوذ خوارج دیده می شود.^۲ او همچنان می نویسد که در حدود سالهای ۱۷۳ هجری سیستان و شواطی هلمند مخرج و قرارگاه خارجیان گردیده بود.^۳

سیستان همچنان پایگاه شخصیت های تاریخی این گروه بوده است. قطری بن فجاءه یکی از رهبران مشهور و از قهرمانان جنگی تاریخ خوارج است که پس از جنگ صفین و ظهور علنی خوارج و حوادث بعدی آن افراد خود را به سیستان فرستاد و سپس خود بدانها پیوست.^۴ او در سیستان خودش را امیرالمؤمنین خواند و از قدرت زیادی برخوردار بود تا حدی که در سال ۷۵ هجری قمری در زرنگ سگه بنام خویش زد.^۵

در نیمه اول قرن نخست هجری گروهی از رهبران خوارج از عمان و عراق و

۱. حدود العالم، صفحه ۵۸.

۲. حبیبی، صفحه ۸۸۵.

۳. عبدالحی حبیبی، ص ۳۴۲.

۴. تاریخ سیستان، ص ۱۰۹-۱۱۰.

۵. ادموند کلیفورد باسورث، تاریخ سیستان، ترجمه حسن انوشه، امیرکبیر، تهران، ۱۳۷۰، صفحه ۸۶.

جزیره عربستان به سیستان و جنوب افغانستان امروزی آمدند تا جایی که در سه قرن اول هجری نام سیستان با نام خوارج گره خورده بود. خوارج آمدند و در زابل و فراه و نیمروز و زرنج و هلمند و بست و قندهار و ارزگان تا خوست و پکتیا و مناطق چمن در پاکستان امروزی نفوذ نمودند که کتابهای تاریخ سرگذشت شان را به تفصیل ذکر نموده تا اندازه‌ای که نویسنده «حدود العالم» بیشتر اهالی گردیز آن زمان را از اتباع خوارج می‌داند.

خوارج سیستان تاریخی خونین از خود به یادگار گذاشته‌اند. آنها افراد زیادی چون معن بن زائده حاکم سیستان و حنین بن محمد، مسئول خراج آن سامان را ترور نمودند. در عصر سامانی محمد بن هرمز از رهبران آنها برضد سامانیان شورید تا آنکه در فرجام مغلوب امیر احمد سامانی شد و زرنج به دست سامانیان فتح گردید.

خطرناکترین شاخه خوارج، فرع ازارقه آن است که نفوذی گسترده در مناطق جنوب کشور ما داشت. آنها مناطق خودشان را دار هجرت و ساحات دیگر را دار الکفر دانسته و کشتن زنان و کودکان را جایز می‌پنداشتند. ازارقه اگر مخالفان خویش را در مسجد هم می‌یافتند، می‌کشتند.

خوارج با آنکه شعارهایی اسلامی سر می‌دادند و از «لا حکم الا لله» حرف می‌زدند ولی نتوانستند خود را از شبکه عنکبوتی قبیله و مناسبات آن رها سازند. بافت سازمانی خوارج در سیستان مبنایی قبیله‌ای داشت تا حدی که در میان سالهای ۱۲۶ و ۱۲۸ هجری فرزندان قبیله بنی تمیم با قبیله بنی بکر درآویختند و در این واقعه تنها هفتاد مرد پیر کشته شد که آن را «واقعه الشیوخ» نامیده‌اند. خوارج نقش مهمی در این جنگ قبیله‌ای داشتند.

تاریخ شهادت می‌دهد که سیستان پیوسته مرکز آشوب برای دستگاه

خلافت بود^۱. یکی از نمادهای آشوب در سیستان شخصی به نام حمزه بن عبدالله و یا حمزه آذرك است که سالها با عباسیان و خوارج خودش جنگید. حمزه که خود را امیرالمؤمنین خوانده بود و حکومت سیاری را رهبری می نمود، بر پهنای صحراهای جنوب افغانستان امروزی از قندهار گرفته تا ارزگان و نیمروز و هلمند و فراه و پکتیا حکم می راند. شهرهای جنوب افغانستان چون قندهار و بست و گردیز و امثال آن اگر از یکسو تاریخی طولانی در تمدن منطقه داشته و شخصیت های علمی براننده ای چون گردیزی و بستی و امثال ایشان را پروریده اند، از سوی دیگر قربانی عناصری متهور و ماجراجو شده اند که از خارج منطقه آمده و تاریخی تمدن ستیز و خونین از خود به یادگار گذاشته اند. حمزه چنان شهرت حاصل نمود که هارون الرشید خلیفه عباسی برایش نامه نوشت و باب گفتگورا فرا رویش

۱. کتب تواریخ و از آن جمله تاریخ سیستان جنگها و آشوبهای خوارج سیستان را به تفصیل نقل نموده- اند که مهم-ترین آن کشمکش-ها قرار ذیل بوده است: خوارج سیستان به رهبری حریش بن بسطام در حدود سال ۷۸هـ/ ۶۹۷م با لشکری که عبیدالله فرزند اُبی بکره آن را رهبری می-نمود، درآویختند و آن لشکر را نابود نمودند که در تاریخ به نام «جیش الفنا» شهرت یافته است. در سال ۸۲۹هـ/ ۷۰۱م همام عدی خارجی یکی از رهبران خوارج سیستان عبدالرحمن بن اشعث را شکست داد. در سال ۱۰۷ هجری / ۷۲۵م خوارج سیستان بشرحواری فرمانده نظامی سیستان را کشته و برآن منطقه سیطره یافتند. در سال ۱۲۶هـ/ ۷۴۳م خوارج قبیله تمیم با خوارج قبیله بنی بکر درآویختند و تا دو سال دیگر همدیگر خویش را می-کشتند تا جایی ۷۰ تن پیرمرد در آن جنگ کشته شد. در سال ۱۳۰هـ/ ۷۴۷م با عبدالله بن معاویه حاکم سیستان جنگ نمود و شیبان در آن جنگ کشته شد و پیروان او حاکم مذکور را به فراه راندند. در سال ۱۴۱هـ/ ۷۵۸م حضین بن رقاد خارجی ظهور نمود، با سلیمان بن عبدالله حاکم سیستان جنگید ولی خود در سال ۱۷۲ هجری / ۷۸۸م میان بست و سیستان به قتل رسید. خوارج در سال ۱۵۲هـ/ ۷۶۹م معن زائده حاکم سیستان را در بست کشتند. در سال ۱۵۶ هجری / ۷۷۲م حضین محمد حاکم سیستان را کشتند. در سال ۱۸۱ هجری / ۷۹۷م حمزه بن عبدالله ظهور می-نماید.

گشود، ولی حمزه در نامه‌ای تند بر هارون الرشید یورش برد و خود را علم بردار حق و امیرالمؤمنین خواند.

از نظر حمزه هر کسی که در کنار او با دشمنانش نمی‌جنگید، کافر بود و اهل دوزخ، و او هرگاه بر مخالفان خویش غلبه می‌یافت دارایی‌هایشان را آتش می‌زد و حیوانات‌شان را می‌کشت و اسیران جنگی‌شان را به قتل می‌رسانید. او بر خوارج خودش نیز رحم نمی‌کرد طوری که با گروه دیگر خوارج که بی‌هسیه نام داشتند، درآویخت و شمار فراوانی از آنان را کشت، و با دسته دیگر خوارج که خازمیه نام داشتند جنگید و تعداد بی‌شمار آنان را نابود نمود. سپس حمزه بر ثعالبه که گروه دیگری از فرقه‌های خوارج است، در بست حمله برد و آنها را نیز از تیغ گذرانید.^۱ حمزه به کرخ هرات حمله و درختان آنجا را قطع نمود و هنگامی که به زرنگ برگشت، مردم شهردروازه‌ها را به رویش بستند و او با قطع نمودن درختان و کشتن حیوانات و به قتل رسانیدن مردمانی که در خارج شهر گیر مانده بودند، از آنها انتقام گرفت. حمزه مانند گروه‌های دیگر خوارج مرتکبان گناهان کبیره را کافر می‌خواند.^۲

در جمادی الاول ۲۰۳ موافق سپتامبر ۸۲۸ میلادی، حمزه و سربازان شهر بیهق و روستاهای آن را غارت نمودند. باسورث حکایت آن غارت را چنین بیان می‌نماید: «نیروهای خارجی از ترشیز و مسیر قهستان به راه افتادند؛ نخست سراسر روستای ششتمد، زادگاه ابن فندق را غارت کردند و قنات آن را که به نام قنات سفلی شناخته بود انباشتند، این قنات پس از آن هرگز بازسازی نگردید؛ بیهق خود به مدت یک هفته دستخوش نهب و غارت

۱. عبدالقاهر البغدادی، الفرق بین الفرق، تحقیق محمد محیی الدین عبدالحمید، المكتبة العصرية، بیروت، لبنان، ۱۹۹۵، صفحات: ۹۸، ۹۹-۱۰۰.

۲. شهرستانی، صفحه ۱۲۵.

شد. خوارج مردان و پسران را به دم تیغ سپردند و مدرسه‌ای را که کودکان در آنجا درس می‌خواندند، برسرایشان و آموزگارشان فرود آوردند.^۱ آنچه طالبان در حق کاریزهای منطقه شمالی انجام دادند و چاه‌های آن را یا پر کردند و یا انفجار دادند، شباهت فراوانی به تراژدی اوایل قرن سوم هجری در حق بیهقی دارد. گذاشتن مواد منفجره در مساجد و یا کشتن کودکان هم می‌تواند عمل هرفرد و جناحی باشد، ولی هرگاه این کار از سوی گروهی «دینی» صورت گیرد، پس منطقی جز منطق خوارج برایش نمی‌توان یافت.

حمزه جنگجوی جنایتکار و خونریزی بود که هدفی جز قدرت و انتقام و تحمیل نظریات خودش بر مردم نداشت تا جایی که در راه تحقق این هدف نه به خوارج خودش رحم می‌نمود، نه به نمایندگان خلافت، نه به مردم عامه، نه هم به زنان و کودکان. حمزه چیزی را به نام ملت نمی‌شناخت و داعیه خاک و وطن در سر نداشت.

دوری سیستان از مراکز اصلی قدرت و آب و هوای خشک و صحراهای سوزان این منطقه برای خوارج آواره آن زمان، مطبوع و با سرشت‌شان کاملاً سازگار بود. آنها توانستند برای سه قرن در این ساحه جولان داشته و دردسری برای مردم و حکومتها ایجاد نمایند، تا جایی که زرین‌کوب واژه خوارج را لقبی مؤدب‌تر برای دزدان و رهنمایان آن دوران می‌داند.^۲ آری! این بیابان‌زدگان سبک‌سر و ماجراجو، آب و هوای خشک جغرافیای جنوب کشور را که از مرزهای هرات تا پکتیا امتداد یافته بود، برای خود خیلی مناسب یافتند و شالوده حکومت خویش را بر روی ریگزارهای متحرک آن ریختند. فراموش

۱. باسورث، صفحه ۲۰۰.

۲. عبدالحسین زرین‌کوب، تاریخ مردم ایران، جلد دوم، مؤسسه انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۷۷، صفحه ۱۰۵.

نباید نمود که مراکز اصلی خوارج در قرن‌های نخستین هجری مناطق بیابانی و خشکی همچون شمال افریقا و صحرای بزرگ آن، عمان و جنوب افغانستان بود.

آمدن جنگجویانی از کشورهای عربی و آمیختن آنها با گروه طالبان که در بستر همین جغرافیا زاده شده و هر دو گروه محصول اوضاع جغرافیایی و ساختارهای اجتماعی مشابهی بوده‌اند چیزی جز تکرار همان تاریخ نیست. به هر حال سیستان و سیستانی‌ان سالها در آتش فتنه خوارج سوختند و در این میان نه دستگاه خلافت و نه هم حکام خراسان توانستند در مقابل تجاوزگری‌های خوارج نظم و امنیت را در سیستان تأمین نمایند تا آنکه دسته‌های داوطلبان به نام مطوعه که خود از جمع عیاران جوان برخاسته از میان مردم زرنج و بست و اطراف و نواحی آن بودند در برابر آشوب خوارج قیام کرده و ثبات و امنیت را تأمین نمودند. واکنش عصیان‌آمیز عیاران محلی که به اراده و هزینه خودشان به هدف نیل ثواب و نهی از منکر شکل گرفته بود، چالشی اساسی در برابر زورگویی‌های خوارجی بود که پیوسته مزاحم جریان عادی زندگی عمومی و موجب آشوب و کشتار در سیستان شده بودند.^۱

۱. عبدالحسین زرین کوب، تاریخ مردم ایران، جلد دوم، صفحه ۱۰۵-۱۰۶.

/ امر به معروف و نهی از منکر /

در این شکی وجود ندارد که «امر به معروف و نهی از منکر» از مبادی مهم دین است طوری که قرآن کریم خود بر آن تأکید نموده است، ولی امر به معروف و نهی از منکر که قرآن از آن حرف می‌زند با امر به معروف و نهی از منکر طالبان تفاوت‌های فراوانی دارد. قرآن این امر را مربوط به افراد جامعه اسلامی می‌داند نه به گروهی با ویژگی‌های سیاسی و قومی و فرهنگی خاصی. روزی پیامبر اسلام (ص) یارانش را از نشستن در کنار راه‌ها منع فرمود، آنها گفتند اگر چاره‌ای جز نشستن در کنار راه نباشد چه کنیم؟ پیامبر فرمود: حق آن را ادا نمایید و امر به معروف و نهی از منکر را به جا آرید. البته هدف پیامبر خدا از این گفته این نبود که آنها بروند و به شکل قطاع‌الطریقان راه مردم را گرفته و با دیدن هر امر نامطلوبی بر سر و صورت مردم تازیانه حواله نمایند!

هدف طالبان از تأکید بیش از لزوم بر مبدأ امر بالمعروف و النهی عن المنکر، قرار گرفتن بر جایگاه بلندی است که وظیفه‌شان حرف زدن باشد و وظیفه مردم شنویدن، وظیفه آنها رهبری باشد و وظیفه مردم پیروی، سخن آنان درست پنداشته شود که شکی در آن راه نداشته باشد، و سخن دیگران اشتباه که شکی در غلط آن بودن آن نباشد.

تأکید بر سراسل امر به معروف و نهی از منکر از همان لحظات نخستین ظهور خوارج هویدا بود طوری که عبدالله بن وهب راسبی نخستین رهبر خوارج در جریان سخنرانی خویش پیروان خود را مخاطب قرار داده و گفت: «شایسته نیست کسانی را که به رحمان ایمان داشته و خود را به حکم قرآن منسوب می‌دانند، این دنیا را بر امر به معروف و نهی از منکر و سخن حق ترجیح دهند».^۱ حصین طائی از شخصیت‌های مشهور دیگر خوارج هم در خانه خویش جنگ خوارج را با اصل امر بالمعروف پیوند داد.^۲ با مطالعه تاریخ و ادبیات سیاسی خوارج خیلی مشکل است به خطبه، سخنرانی، پیام و نامه یکی از سران خوارج برخوردیم و در آن به اصل امر به معروف و نهی از منکر اشاره‌ای نشده باشد، بی‌خبر از اینکه امر به معروف و نهی از منکر در اسلام نه ترور است و نه تکفیر جامعه. امام نووی شارح صحیح مسلم می‌گوید هرگاه کار امر به معروف و نهی از منکر به سلاح کشد، باید از آن صرف نظر نمود. سیوطی در الاشباه والنظائر و ابن تیمیه در فتاوی خویش و غزالی در احیای علوم دین خود معتقدند که امر به معروف و نهی از منکر نباید مسایل اختلافی مسلمانان را شامل شود. شرط دیگر نهی از منکر این است که تطبیق آن نباید به منکر دیگری انجامد. هیچ گروهی حق ندارد نظریات خود را در اصول و فروع جزء مسلمات دین پنداشته و مسلمانان را مجبور به پیروی از آن نماید.

سخن دیگر این‌که واژه معروف که اسم مفعول است از عرف گرفته شده و عرف به گفته زجاج اعمال پسندیده را گویند و در مقایسه اللغه عرف

۱. ابن کثیر، جلد ۱۱، صفحه ۵۷۸-۵۷۹.

۲. ابن کثیر، جلد ۱۱، صفحه ۵۷۹.

آن چیزی را گویند که نفس آدمی در برابرش احساس راحت نماید. در زبان عربی ده‌ها معنی برای عرف ارائه شده که هیچکدام آن رابطه به کابل و شلاق و قیچی و تفنگ ندارد. مفهوم امر به معروف و نهی از منکر که زیربنای پروژه‌های تمدن ستیز و انسانیت‌گریز قرار گرفته، نیازمند کاری است مفصل و علیحده که امید است علمای اصیل جامعه به آن پردازند.

اگر خوارج اساس پروژه‌شان را بر شالوده امر به معروف و نهی از منکر بنا نهادند، طالبان مهم‌ترین نهاد اداره‌شان را اداره امر به معروف خواندند و بر اساس ماده سوم، فصل اول قانون امر به معروف و نهی عن المنکری که از سوی ملا عمر در ۴۲ ماده صادر گردیده، تشکیل مذکور «اداره مرکزی» آن امارت خوانده شده است. اداره امر به معروف و نهی از منکر طالبان بزرگترین و مؤثرترین دستگاه استخباراتی طالبان بود که خاطرات ریاست خاد رژیم کمونستی کابل را در اذهان زنده می‌ساخت. رئیس اداره امر به معروف طالبان خود اعتراف می‌نمود که اداره او هزاران جاسوس در اردو، حکومت، شفاخانه‌ها و مؤسسات بین‌المللی دارد.^۱

تلاقی خوارج قدیم و جدید از مبدأ امر به معروف و نهی از منکر از انسان مسلمان گاو شاخ‌زنی می‌سازد که در کنار هر راه و کوچه و پس‌کوچه ایستاده و هر که را دلش خواست شاخ زند. جنبش خوارج هم دیروز و هم امروز برداشتی بدوی و خشن از این اصل انسانی دین داشته‌اند و طوری که شهرستانی می‌نویسد آنها حتی به خاطر تطبیق يك سنت به خود واجب می‌دانستند تا به رخ امیر دولت شمشیرکشند.

خوارج قدیم و جدید خود را وصی و قَیِّم جامعه می‌پندارند و آسان‌ترین راه در جهت تحقق وصایت بر جامعه چسبیدن بر اصل امر بالمعروف و النهی

عن المنکرو تأویل آن در راه تحقق این وصایت است. هم طالبان و هم خوارج چیزی را به نام امت، ملت و مردم نشناخته و به جای آنکه مشروعیت خویش را از مردم گیرند، می‌خواهند تا مردم مشروعیت خویش را از آنها کسب نمایند.

/ از آن «قاریان» تا این «طالبان» /

کتب تاریخ و حدیث شهادت می دهند که نخستین هسته خوارج از قاریان و حافظانی تشکیل شده بود که در عبادت خویش شهره روزگار بودند. خوارج نخستین پس از آنکه صف خویش را در صیفین جدا نمودند به نام «قراء» و یا «قاریان» قرآن شناخته می شدند. در مصنف ابن ابی شیبه آمده است: «زمانی که معاویه در صیفین شکست خورد و همراه با لشکر خویش به کوهی پناه برد، عمرو بن عاص برایش پیشنهاد نمود تا قرآنی را نزد علی بفرستد و اگر چنین کند قسم به خداست که علی آن را رد نخواهد نمود. سپس مردی قرآن را برداشت و گفت بیایید قرآن را داور قرار دهیم. علی پاسخ داد که من نسبت به شما به قرآن نزدیکترم. پس از آن، گروه خوارج که ما آنها را در آن زمان «قاریان» می نامیدیم، در حالی که شمشیر به شانه داشتند از راه رسیدند.»^۱

بخاری و مسلم و دیگران روایت نموده اند، زمانی که حرقوص ذوالخویصره در برابر پیامبر گستاخی نمود، پیامبر گفت: «إن له أصحابا، يحقر أحدكم

۱. ابن ابی شیبه، عبدالله بن محمد بن ابراهیم، المصنف لابن ابی شیبه. تحقیق أسامة ابن ابراهیم بن محمد. القاهرة، الفاروق الحدیثة للطباعة والنشر، الطبعة الأولى، ۲۰۰۸. جلد ۱۳، کتاب الجمل، صفحه ۴۵۳.

صلاته مع صلاتهم، و صيامه مع صيامهم، یمرقون من الدین کمروق السهم من الرمیة»^۱. یعنی: «او دارای پیروانی است اگر فردی از شما نماز خواندن خود را با نماز خواندن آنها و روزه گرفتن خود را با روزه گرفتن آنها مقایسه نماید، نماز و روزه خود را ناچیز خواهد یافت. آنها از دین چنان بیرون می-شوند تو گویی تیراز شکار می گذرد». در حدیثی که مسلم روایت نموده است می خوانیم که پیامبر ظهور آنها را پیش بینی نموده و گفته بود که این گروه قرآن می خوانند ولی قرآن از گلوگاهشان پایین نمی رود، به این مفهوم که قرآن روح و مغز و شعورشان را سیراب نکرده و ایشان با پیام آن بیگانه خواهند ماند. بخاری در تاریخ کبیر خویش از انس (رض) روایت می نماید که خوارج هنگام تلاوت قرآن به خود می لرزیدند. می گویند که عبدالرحمن بن ملجم قاتل - علی (رض) - هم از قاریان معروف قرآن کریم به شمار می رفت و بنا به روایت ابن جوزی در تلبیس ابلیس او حتی در لحظات قصاص قرآن می خواند.

جندب ازدی اوضاع لشکر خوارج را این طور تصویر می نماید: زمانی که ما همراه با علی بن ابیطالب به اردوگاه خوارج رسیدیم، دیدیم که صدای قرآن خوانی آنها چون آواز زنبور عسل از هر سو بلند است و کلاه های «برنس» که نشانه زاهدان آن زمان بود، به سر دارند. عبدالله بن وهب راسبی که نخستین امیرالمؤمنین آنها بود به نام «ذو الثفتنات»^۲ شهرت داشت که در اثر سجده بر خاک دستانش چون زانوی شتران سیاه شده و پینه برداشته بود. علامه شهرستانی پارادوکس (تقوا و تبهکاری) خوارج را در یک جمله خلاصه

۱. صحیح البخاری، کتاب الأدب، باب ما جاء فی قول الرجل ویلک. صفحه ۳۸، جزء ۸، مجلد ۴؛ صحیح مسلم بشرح النووی، کتاب الزکاة، صفحه ۱۲۹-۱۳۵.

۲. ثفته، پینه زانوی شتر و یا آنچه را گویند که بر زمین رسد از تن شتر وقت نشستن، چون زانو و سینه و دست.

ساخته است که می‌گوید: خوارج گروهی‌اند که زهد و عبادت را با اندیشه و اعتقادی پلید آمیخته‌اند.

اگر دیروز افرادی زیر نام «قاریان» آمدند تا پرچم اسلام را بر پیشانی کوبیده و دعوای تقوا نموده، هم خون خود و هم خون هزاران یار پیامبر و داماد او و خلیفه چهارم مسلمانان را بریزند، امروز کاراکترهایی مشابه ولی تحت عنوان «طالبان» پرچم اسلام افراشته و در سایه آن کسانی را ترور می‌نمایند که خود روزگاری پرچم جهاد را در کشور برافراشتند. طالبان هم بسان خوارج انسانها و هم‌کیشان خودشان را مطابق با آداب و احکام قربانی، ذبح شرعی می‌نمایند.

/ نتیجه /

شباهت‌های طالبان با خوارج قرون اولیه اسلامی بیشتر از آن است که از آن در بالا یاد نمودیم. یکی از شباهت‌های این دو گروه فضای نابسامانی بوده که در آن نطفه بندی شده‌اند؛ طوری که هم خوارج و هم طالبان محصول بحران، و زاده جنگ‌های داخلی دولت اسلامی بوده‌اند. قرآن کریم در آیه نهم سوره حجرات می‌فرماید: «هرگاه دو گروه از مؤمنان با هم به نزاع و جنگ پردازند، در میان آنها صلح برقرار سازید و اگر یکی از آنها بردیگری تجاوز کند با طایفه ظالم پیکار کنید تا به فرمان خدا بازگردد، هرگاه بازگشت (و زمینه صلح فراهم شد) در میان آن دو گروه بر طبق عدالت صلح برقرار سازید، و عدالت پیشه کنید که خداوند عدالت‌پیشگان را دوست دارد.»^۱ سخن جالب اینکه سوره حجرات همانطوری که مفسران می‌نویسند^۲ درباره هیئت

۱. آیه نهم سوره حجرات: *وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا فَإِنْ بَغَتْ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَى فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّى تَفِيءَ إِلَى أَمْرِ اللَّهِ فَإِنْ فَاءَتْ فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا بِالْعَدْلِ وَأَقْسِطُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ.*

۲. احمد مصطفی المراغی و دیگران در تفسیر خویش از قتاده نقل می‌نمایند که آیات نخست این سوره درباره هیئت هفتاد نفری قبیله تمیم که به هدف مفاخره و مشاعره با پیغمبر اسلام به مدینه آمده بودند، نازل شده است.

قبیله تمیم که نزد حضرت پیامبر به مدینه آمده بودند نازل گردیده است، قبیله‌ای که در حوادث بعدی ستون فقرات جنبش خوارج را تشکیل دادند. اگر خوارج نخستین بجای تطبیق این آیه و مصالحه میان حضرت علی و معاویه، به روی آتش آن جنگ خونین هیزم افزوده، جبهه سومی را گشودند و مصیبت دیگری آفریدند، طالبان نیز در جنگهای داخلی افغانستان از همان شروع کارشان، هیچ قدمی برنداشته و هیچ علاقه‌ای به صلح و مصالحه نشان نداده‌اند. هم خوارج و هم طالبان در حالی که مولود فتنه و محصول جنگ داخلی بوده‌اند نه تنها نقشی در صلح نداشته‌اند که خود عنصر اصلی و کانون گرم فتنه بوده‌اند.

امروز یگانه گروهی که از خوارج در دنیا مانده است، اباضی‌های سلطنت عمان می‌باشند. اگر طالبان و اباضیه عمان را با خوارج نخستین مقایسه نماییم خواهیم دید که طالبان افغانی بیشتر از اباضیه عمانی به خوارج نزدیک‌ترند.

شاید خواننده‌ای با خود بگوید که طالبان عباداتشان چون نماز و روزه و حج را بر مبنای فقه حنفی انجام می‌دهند و در این زمینه حتی جزئیات فقه حنفی را تطبیق می‌نمایند. در پاسخ به این اعتراض باید گفت که ما دو نوع مذهب داریم؛ یکی در عرصه فقه و دیگرش در میدان عقاید که آن را «فقه اکبر» خوانند. این درست است که طالبان احکام ذبح گوسفند و شتر و گاو قربانی را از فقه حنفی می‌گیرند ولی آنها در زمینه احکام ذبح انسان به خوارج نزدیک‌ترند. طالبان در زمینه احکام و مناسک حج، حنفی‌اند و در عرصه اداره و حکومت داری حجاج بن یوسف ثقفی. برهنگی سررا علامت تکبر می‌دانند و بریدن سرها را نشانه تواضع و بندگی. در پوشاندن سر از فقه

حنفی پیروی می نمایند^۱ و در بریدن آن از شریعت خوارج نهروانی. تکفیر مرتکبان گناهان کبیره اصل دیگر اعتقادات خوارج بود. طالبان افغانستان گرچه ادبیات روشنی در این زمینه ندارند ولی آنها در اواخر دهه نود میلادی دشمنان شان را کفار^۲ خطاب نموده و منطقه تحت کنترل آنها را دارالاسلام نه بلکه دارالحرب می نامیدند. اگر شریعت اسلامی قطع نمودن درختان و پر کردن چاه های آب و آزار دادن زنان و کودکان را در جنگ با کفار جایز نمی داند، طالبان در جنگ شان با مخالفان مسلمانان تمام این قوانین را زیر پا گذاشتند. لویج جنگی طالبان نشان می دهد که نحوه تعامل آن گروه با دشمنان افغانی شان سخت تراز برخوردشان با مخالفان غربی شان می باشد، امری که هیچ تفسیری شرعی برای آن نمی توان یافت.

در پهلوی شباهت هایی که از آن یاد نمودیم، جنبش طالبان دو عنصر دیگر بر اصول فعالیت سیاسی خوارج افزوده اند که یکی انتحار و خودکشی است و دیگری معامله با استخبارات منطقه و جهان.^۳ عملیات انتحاری که از سوغات های جنگ های ژاپنی ها و امریکایی ها و طرفهای درگیر در جنگ دوم جهانی می باشد، با عقیده، فقه و اخلاق اسلامی بیگانه بوده و تاریخ

۱. در شرح نور الایضاح آمده است: نماز خواندن با سر برهنه کراهیت دارد، به استثنای سر برهنگی از روی تواضع و تضرع. مراقی الفلاح شرح نور الایضاح، حسن بن عمار الشرنبلالی الحنفی، مصر، المكتبة العصرية، الطبعة الأولى، ۲۰۰۵، صفحه ۱۳۱.

۲. در آن شب و روزی که خطوط جنگ میان طالبان و جبهه احمد شاه مسعود گرم بود، طالبان اعضای آن جبهه را «کفار شمال» می نامیدند.

۳. در نشریه انگلیسی زبان فرانتر پست که در پاکستان چاپ می شود آمده است: نصیرالله بابر وزیر داخله اسبق پاکستان هنگامی که از پروژه تأسیس طالبان پرسیده شد، گفت: سازمان سیا خود تروریزم را وارد این منطقه نمود و اکنون برای فرار از مسئولیت، اشک تمساح می ریزد. (۲۰۰۰، May ۵، Frontier Post، Peshawar، Pakistan).

و فرهنگ ما آن را به رسمیت نمی‌شناسد. یگانه دلیلی که مفتیان نظریه خودکشی و تئوری پردازان پروژه‌های ویرانی و مرگ به آن استناد می‌جویند، حکایت براء بن مالک در جنگ یمامه و معرکه حدیقه است که براء تقاضا نموده بود تا او را از بالای دیواری به داخل باغی که طرفداران مسیلمه در آن سنگر گرفته بودند بیفکنند. در اینجا ناگفته نباید گذاشت که سرگذشت براء بن مالک رابطه‌ای به عملیات انتحاری ندارد چون که او در آن جنگ شهید نشد بلکه شش سال بعد در جنگ شهر بندری شوشتر ایران به شهادت رسید.^۱

شاید خواننده‌ای با خود بگوید که طالبان چیزی جز محصول استخبارات نظامی پاکستان نیستند و مقایسه آنان با خوارج در حقیقت بها دادن به آنان و توهین به خوارج است. در پاسخ باید گفت که استخبارات نظامی پاکستان و یا هر استخبارات دیگری یک پهلوی تراژدی خونین کشور ماست، اما سخن دقیق اینست که طالبان محصول شرایطی شبیه به شرایط ظهور خوارج بوده‌اند که در حالت فعلی کشور ما عنصر استخبارات نیز بر آن افزوده شده است. در کنار درک از پشتیبانی یک و یا چند جناح استخباراتی از یک گروه نباید عوامل ایدئولوژیک و اعتقادی ذی‌دخل در مسائل را فراموش نمود. آنکه خودش را در کنار جاده و یا در میان نمازگزاران انفجار می‌دهد، آیا خواننده گرامی تصور می‌نماید که این کار را به این دلیل انجام داده که گروهی استخباراتی برایش فرمان داده است. آنکه خون دانشمندان بی‌گناه دین را در اثر کینه‌های سیاسی می‌ریزد آیا فکر می‌نمایید که کارش انگیزه ایدئولوژیک نداشته است!؟

۱. امام شمس‌الدین الذهبی، سیر اعلام النبلاء، مؤسسة الرسالة، چاپ یازدهم، لبنان، بیروت، ۱۹۹۶، جلد ۱، صفحه ۱۹۸.

سؤال دیگری که جواب می‌طلبد اینست که چرا طالبان در حالی که ایمان همه را زیر سؤال می‌برند و شخصیت-های کشور ما را ترور می‌نمایند ولی روابط بسیار نیکویی با محافل سیاسی و استخباراتی پاکستان دارند، در حالی که مهره‌های آن محافل را نمی‌توان از نظر دینی و اخلاقی با شخصیت‌هایی که توسط طالبان ترور شده‌اند مقایسه نمود؟ پاسخ این سؤال را تاریخ در اختیار ما می‌گذارد، به این مفهوم که خوارج در مسیر تاریخ‌شان با آنکه خود را مسلمانانی دو آتشه معرفی می‌نمودند ولی بسیار واقع می‌شد که عقده، کینه و انتقام بر مبادی دینی‌شان چربی می‌نمود. مورخان می‌گویند که در جنگ‌هایی که میان زنبیل شاه و عرب‌های مسلمان صدر اسلام واقع شد، فردی از خوارج سیستان به نام عبید بن سبع بن اُبی سبع در دربار زنبیل می‌زیست و او را در جهت کوبیدن لشکر مسلمانان مشاوره می‌داد.^۱ از سوی دیگر خوارج با آنکه دشمنان سرسخت دولت اموی بودند ولی آنها به دلیل دشمنی با عباسی‌های بغداد با دولت اموی اندلس روابط بسیار خوبی داشتند تا حدی که عبدالرحمن فرزند معاویه، فرزند هشام، فرزند عبدالملک اموی مدتی در شهر «تاهرت» (الجزایر امروزی) در سایه دولت خوارج زندگی می‌نمود^۲ و این روابط چنان مستحکم بود که عبدالوهاب بن عبدالرحمن بن رستم، پادشاه آن دولت خوارج سه فرزند خویش را به عنوان نمایندگان رسمی دولت خوارج به اندلس اموی فرستاده بود.^۳ جنبش خوارج اگر در شام و عراق و سیستان

۱. ادموند کلیفورد باسورث، تاریخ سیستان، ترجمه حسن انوشه، چاپخانه سپهر، ۱۳۷۰، تهران، ص ۱۲۵.

۲. عبدالقادر بوبایه، علاقة الرستمیین بالإمارة الأمویة فی الأندلس، مجلة التراث العربی - مجلة فصلیة تصدر عن اتحاد الكتاب العرب - دمشق العددان ۹۹ و ۱۰۰، السنة الخامسة والعشرون، تشرين الأول ۲۰۰۵ رمضان.

۳. الخوارج فی الأندلس: محمد مکی، مجلة الأبحاث المغربية الأندلسیة، العدد الأول،

علیه اموی‌ها جنگیدند، همان خوارج در شمال آفریقا روابط بسیار گرمی با اموی‌های اندلس داشتند.

شاید خواننده دیگری بگوید که خوارج مربوط به دوره‌های صدر اسلام بوده‌اند، در پاسخ باید گفت که خارجی بودن يك مسئله تاریخی و مربوط به قرن‌های اول، دوم و سوم هجری نه، بلکه پدیده‌ای است اعتقادی آکنده با تعصب و ناآگاهی و خشکی و خشونت که در تاریخ اسلام پیوسته تکرار می‌شود. در حدیثی که امام احمد روایت نموده این پدیده بیشتر از بیست مرتبه در تاریخ مسلمانان ظهور خواهد نمود.^۱

اگر کسی پرسد که چه آینده‌ای را برای جنبش طالبان می‌توان تصور نمود، پاسخ آن را در سرگذشت خوارج پیشین می‌توان جستجو نمود. خوارج با آنکه نیروی نظامی هراس‌انگیزی به حساب آمده و برای مدتی طولانی استقرار جوامع اسلامی را تهدید نموده، از سیستان تا اندلس جولان داشته‌اند ولی امت اسلامی پیوسته خود را با این مذهب بیگانه احساس نموده است. آنها در اثر اتکا به زور، عدم انعطاف، اعتقادی مبالغه‌آمیز و افراطی به اصل امر به معروف و نهی از منکر، قبیله‌گرایی و علاقه جنون‌آمیز به خون و خشونت نتوانستند ریشه در تاریخ و جغرافیای اسلام دوانند. از سوی دیگر، هشدارهای مکرر و شدید پیامبر اسلام که در احادیث مستند و صحیح شیعیه و سنی درباره خوارج آمده مشروعیت دینی این گروه را پیوسته زیر سؤال برده است. این یورش چنان سنگین و سهمگین بوده که در حدیثی

تطوان، ۱۹۵۶، ص ۱۷۲.

۱. ابن کثیر، اسماعیل. تفسیر القرآن الکریم. جزء ۳، صفحه ۳۹۶، بیروت، دارالجیل، بدون تاریخ.

خوارج «سگان جهنم» خوانده شده‌اند.^۱

خوارج هم در گذشته و هم امروز حرکتی ارتجاعی است که هیچ نقشی در تمدن اسلامی نداشته است. تمدنهای هرات، بلخ، غزنه، بست، استانبول، بخارا، دهلی، بغداد، دمشق، اندلس، قاهره و قیروان چیزی را به نام خوارج نمی‌شناسند. دایره‌المعارفهای حقوقی، عقیدتی، فقهی، لغوی و هنری مسلمانان هم با این گروه آشنا نیست. هر جایی که ساختارهای اجتماعی عقب مانده و منحط تا هنوز باقی مانده خوارج معاصر نیز بقای خود را در گروه همان ساختارها و سنت‌ها می‌بینند. جوامع شمال و زیرستان و صحراهای الجزایر و موریتانی و بیابان‌های یمن و سومالی و مالی، لانه دلخواه خوارج معاصربه حساب می‌آیند.

همانطوری که امروز اسم طالبان به گروه‌های مختلف و متفاوتی از وزیرستان گرفته تا خیبر و بلوچستان و ارزگان و کنرو پکتیا و میرامشاه اطلاق گردیده، برخی را طالبان پاکستانی نامند، گروهی را طالبان هندی، دسته‌ای را طالبان امریکایی، جمعی را طالبان انگلیسی و فرقه‌ای را طالبان ایرانی؛ به همین شکل خوارج پیشین هم به گروه‌های مختلفی تقسیم می‌شدند که می‌توان از ازارقه، نجدات، صفریه، عجارده، اباضیه، میمونیه، شیبانیه، حمزیه و امثال آن نام برد که هر شاخه پروژه خاص خودشان را داشتند.

هستند کسانی که انگیزه‌های سیاسی و فلسفه وجودی طالبان را با حضور نیروهای بیگانه در افغانستان پیوند می‌دهند، غافل از اینکه طالبان نه با آمدن نیروهای خارجی به وجود آمده‌اند و نه با رفتن آنها از میان خواهند رفت. کسانی که تسلسل حوادث یازده سال اخیر را تعقیب نموده‌اند، می‌دانند که

۱. مسند امام احمد بن حنبل ۲۵۳/۵، صحیح ابن ماجه، ابن الجوزی، تلبیس ابلیس، دار ابن خلدون، اسکندریه، مصر، صفحه ۹۲.

طالبان خود علت اصلی سرازیر شدن این همه نیرو به افغانستان بوده‌اند. وجود نیروهای خارجی در افغانستان برای این گروه به مثابه آب حیات بوده که فعالیت نظامی شان را در نظر برخی مشروعیت دینی بخشیده و بر عمرشان خواهد افزود. مخالفت با برنامه‌های منفعت طلبانه سیاستمداران فرصت طلب امریکا و انگلیس در منطقه و قربانی نمودن ملت‌های این حوزه قابل نکوهش است ولی این مخالفت با سیاست‌های مسلط غربی نباید ما را از يك پرتگاه به پرتگاه دیگری سوق دهد.

سخن اخیراینکه فرجام پروژه‌های خون و خشونت و جنگ و ترور چیزی جز ناکامی نیست زیرا ما شاهد به قدرت رسیدن و ریشه گرفتن هیچ گروه تروریستی در جهان نبوده‌ایم. دسته‌های آدم‌کش در هر جای زمین که بوده‌اند و به هر مذهب و اندیشه‌ای که رابطه داشته‌اند نهایت شان از جنس اندیشه شان بوده است. قلعه‌آلموت خوارج افغانستان نیز چاره‌ای جز ویرانی ندارد، چه این ویرانی به دست هلاکوی امریکایی باشد، یا مسلمانان خود کشور و یا هم قوانین جامعه و سنت خدا در نظام آفرینش.

خوارج نوین بسان خوارج قدیم چاره‌ای جز نابودی ندارند، زیرا آنها نابودی خودشان را در بطن ایدئولوژی شان می‌پرورند. تفکر خوارجی و طالبانی با فطرت سلیم انسان و بدیهیات دین در تعارض است زیرا این ایدئولوژی هر آنچه را که در این دنیا وجود دارد، حرام می‌پندارد جز يك چیز و آن ریختن خون انسان و آن هم انسان مسلمان.

خوارج جدید هم بسان خوارج قدیم خواهند رفت ولی تا زمانی که رخت بر بندند خدا می‌داند که چقدر خون دیگری بر روی این خاک مصیبت زده جاری خواهند نمود، که چنین مباد!

کالبد شکافی یک هیولا

(گفت و گویی با

استاد خواجه بشیر احمد انصاری

پیرامون دین و خشونت)

خبرگزاری کشور، ۱۹ ژانویه ۲۰۱۹ م

/ مقدمه /

با وقوع تحولات جدید در جهان اسلام به ویژه جنگ‌های خونین عراق، سوریه، لیبی، یمن، افغانستان و برخی مناطق دیگر، افکار و حرکت‌های تندروانه در جوامع اسلامی بیشتر از پیش تقویت شده است. جنگ نیابتی کشورهای متخاصم، حضور گسترده نظامیان بیگانه در سرزمین‌های اسلامی و تضادهای مذهبی - فرقه‌ای، از جمله عوامل اصلی خشونت در جهان اسلام به ویژه خاورمیانه محسوب می‌شود. با این حال، رفتار تندروانه در جوامع اسلامی تاریخ طولانی دارد.

افغانستان در میان کشورهای اسلامی بیشترین آسیب و صدمه را از افراطیت دینی و تشدد و ستیزه‌گری مذهبی متقبل شده و با گذشت هر روز به شمار جریان‌های افراطی و خشونت‌ورز در این کشور افزوده می‌شود. در خصوص گسترش افراطیت در افغانستان دو دیدگاه وجود دارد: گروهی مدعی هستند که گروه‌های رادیکال و افراطی از جانب کشورهای خارجی و استخبارات منطقه به منظور شعله‌ورسازی جنگ در افغانستان پشتیبانی مالی و فکری می‌شوند. آن‌ها استدلال می‌کنند که افراطیت با جامعه افغانستان بیگانه است و کشورهای مداخله‌گر برای تحقق اهداف‌شان از رادیکالیسم به عنوان یک حربه استفاده می‌برند. اما گروهی دیگر، باور دارند

که افراطیت ریشه در متون مذهبی دارد و دانش آموزان دینی با استفاده از این کتاب‌ها و متون، با تندروی و خشونت پیوند می‌خورند.

به هر رو، حقیقت این است که با گذشت هر روز افکار و برداشت‌های خشن، رادیکال و افراطی از دین افزایش می‌یابد و هیچ راه‌کار همه‌شمولی برای ارایهٔ یک قرائت راستین و میانه از افکار و اندیشه‌های اسلامی به میان نمی‌آید. در این سه دههٔ اخیر هیچ پدیده‌ای برابر با خشونت و ترور، جهانیان را به خود مشغول نکرده است. ایجاد پیوند میان ترور و ادیان و به ویژه اسلام جزء مسلمات و بدیهیاتی بوده که در اذهان عامهٔ مردم جهان نقش بسته است. سهم جامعهٔ ما در این میان، خیلی بزرگ بوده است؛ چون دو جنگ بزرگ چهل سال اخیر در قلمرو سیاسی کشور ما به وقوع پیوست که یکی جنگ با اتحاد شوروی بود و دیگری آنچه بنام جنگ با تروریسم شهرت یافت. با در نظر داشت اینکه ما بیشتر از همه در آتش ترور می‌سوزیم، نیازمندیم تا در جهت شناخت و ریشه‌یابی این پدیدهٔ پیچیده و چند بعدی بیشتر بیندیشیم.

در رابطه به افراطی‌گری و خشونت و ترور و پیوند آنها با اصول و آموزه‌های دینی و نقش علما در این میان، خبرگزاری کشور مصاحبهٔ مفصلی را با استاد خواجه بشیر احمد انصاری، پژوهشگر نام‌آشنای حوزهٔ علوم انسانی راه انداخته است. استاد انصاری در عرصه‌های دین و علوم سیاسی و اجتماعی تخصص داشته و در گسترهٔ دین و فرهنگ و سیاست قلم زده که مقاله‌های‌شان در مطبوعات درون مرزی و برون مرزی به نشر رسیده است.

/ دین و خشونت /

پرسش: اگر میان دین و تروریسم پیوندی وجود ندارد، پس این همه خون و خشونت‌هایی که در جغرافیای جهان اسلام و به ویژه کشور ما، و آن هم زیر نام دین، صورت می‌گیرد، چه توجیهی می‌تواند داشته باشد؟

انصاری: به تاریخ ۳۱ حمل ۱۳۷۹ کنفرانسی داشتیم در مرکز مطالعات حقوقی و سیاسی افغانستان که مفهوم افراطی‌گری در آن به بحث گرفته شد و به پرسش شما رابطه دارد. در آنجا گفته بودم، افراطی‌گری، افراطی‌گری خشونت‌بار، و تروریسم پدیده‌هایی نیستند که به یکبارگی از زمین سر زده باشند، بلکه این پدیده‌ها معلول عوامل ژرف و نهادینه شده دیگری اند که بدون پرداختن بدانها شناخت ما از این پدیده‌ها ناقص خواهد ماند. به عبارت دیگر؛ این پدیده‌ها در اثر فعل و انفعال عوامل گوناگون سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی ظهور نموده‌اند که باید ریشه‌یابی کردند.

نصاب تعلیمی و برنامه‌های درسی ورشته‌هایی که رهبران ترور و خشونت در آن تحصیل نموده‌اند، از جمله مسائلی اند که می‌تواند ما را در شناخت این پدیده پیچیده و به آفتاب افگندن ریشه‌های عمیق آن کمک نماید.

اگر نگاهی گذرا بر سوابق تئوری پردازان فکری گروه‌های تروریستی در جهان اسلام بیفکنیم دو نکته خیلی مهم جلب توجه خواهد نمود. نکته نخست اینکه اکثریت مطلق تئوریسین‌های فکری گروه‌های تروریست خاورمیانه و شمال آفریقا فاقد تحصیلات دینی بوده‌اند، این در حالی است که رهبران گروه‌های تروریستی حوزه ما خود را منسوب به نهادهای سنتی تعلیم دینی

می‌دانند. نکتهٔ دوم اینکه نصاب معیوب و ناقص تعلیم دینی حوزهٔ ما مسئولیت بخش بزرگی از اوضاع کنونی را به دوش داشته و نیازمند بازسازی جدی می‌باشد. من همهٔ مشکلات را به دوش این نصاب نمی‌اندازم چون فارغ التحصیلان این مدارس، در یک محیط اجتماعی و شرایط سیاسی یک نوع بار آمده‌اند و در محیط اجتماعی و شرایط سیاسی دیگر به شکل دیگری. طالبان و جماعت تبلیغ به دوقلوهایی می‌مانند که از رحم دیوبند بیرون شده‌اند، در حالی که گروه نخست به خون و خشونت عشق می‌ورزند و گروه دومی صلح جوتراز کشیشان مسیحی می‌باشند.

من مدعی هستم که اگر فضای اجتماعی و شرایط نظامی و سیاسی مهیا شود این نصاب قابلیت بیشتری دارد تا فارغ التحصیلانش را به خشونت سوق دهد. ناگفته نماند که نصاب مدارس دینی حوزهٔ ما از دهلی گرفته تا کراچی و کویته و کابل همان چیزی است که به نام «نصاب نظامی» شهرت یافته و از سوی ملا نظام الدین سهلوی (۱۶۴-۱۷۴۸م) چند قرن پیش تدوین شده است. آنچه در این نصاب مهم بوده حفظ متون و حواشی و ترجمهٔ آنها و یا هم قواعد صرف و نحو و اعراب بوده است و بس. مضامینی چون اخلاق و عرفان و سیرت پیامبر که می‌توان از خلال آن به جوهر دین دست یافت، یا کاملاً خالی بوده و یا آنکه به عنوان مضامینی حاشیه‌ای در یکی از سطوح پایین این مدارس تدریس می‌شود، امری که تشویش و نگرانی برخی علمای این مدرسه چون تقی الدین عثمانی و دیگران را سال‌ها پیش برانگیخت. خالی‌گاه بزرگ و جبران‌ناپذیر این برنامهٔ آموزشی «نصاب تعلیمی» در بی‌توجهی به نهادهای سنتی عرفان خراسانی خلاصه می‌شود که قرن‌ها بروجدان مردم سیطره داشت و زندگی‌شان را رنگ و بوی داده و

در زمینه تصفیة باطن و ترکیه اخلاق نقش مهمی بازی می نمود. این تلقی انسانی از دین به زندگی مسالمت آمیز و همزیستی صلجویانه فرا می خواند که ادبیات عرفانی ما لبریز از مفاهیم محبت و عشق و عاطفه و بخشش و عدالت و مهربانی است که در امتداد تاریخ ما در قالب زبان های منطقه تولید و بازتولید شده و در نهایت به یک گفتمان عمومی تبدیل گردیده و در نهاد انسان این سرزمین نهادینه شده بود.

در جهت بازگشت به این قرائت شکوهمند از دین به این باور هستم که برنامه های درسی مدارس دینی ما نیازمند تغییرات کلیدی بوده تا آنکه با روح اصلی دین و جوهر پر درخشش آن هم نوا گردد. عرفان اسلامی در ضمیر این تمدن چنان نهادینه شده است که هم فیلسوف عقل گرایی مانند ابوعلی سینا به آن دلبستگی داشت و هم مفسر و محدث حنبلی الشیخ الهروی عبدالله الأنصاری که حتی قرآن را تفسیری عرفانی نمود. به عنوان نمونه، خواجه عبدالله انصاری در کتاب منازل السائرین در باب اخلاق می نویسد: «فتستفید بهذه المعرفة ثلاثه أشياء أمن الخلق منك حتی الكلب و محبة الخلق إياك و نجاه الخلق بك». به این مفهوم که شناخت اخلاق دینی تو را کمک خواهد نمود تا در قدم نخست تمامی مخلوقات خدا حتی سگان از ناحیه تو در امان باشند، و در قدم دوم مردمان به تو محبت ورزند، و سوم اینکه سبب نجات خلق خدا شوی. همین تلقی انسانی در بیت سعدی باز تولید شده است که می فرماید:

میازار موری که دانه کش است

که جان دارد و جان شیرین خوش است

و یا اینکه ناصر خسرو می گوید:

خلق یکسره نهال خدایند
هیچ نه بشکن از این نهال و نه بفگن
خون به ناحق، نهال کندن اوست
دل ز نهال خدای کندن برکن

وقتی که فرآورده‌های بشری چنین نصاب ناقص و معیوبی خود ابزاری شوند در دستان پلید سیاست، دیگر جنازهٔ دین و نهادها و سمبول‌های دینی را باید خواند، زیرا یکی از عللی که مسیر دین را از رسالت اصلی آن منحرف نمود، همین سوء استفاده از دین بوده است که در برهه‌های بحران همه طرف‌ها از آن استفاده ابزاری نموده و برفرق مخالفان خویش با چماق مقدس دین می‌کوبند.

گفتیم در این سوی جهان اسلام، نهادهای آموزش سنتی دین فراورده‌های بشری معیوبی به جامعه تحویل می‌دهند، و در آن سوی آن مدعیان علوم دینی منطقه را به جهنم تبدیل کرده‌اند. آری! در این چند دهه اخیر تروریزم خیلی به اسلام پیوند داده می‌شود ولی همان طوری که به آن اشاره نمودیم، اگر نیک بنگریم اکثریت مطلق رهبران فکری تروریزم در خاورمیانه که قلب جهان اسلام است، با تحصیلات دینی بیگانه بوده‌اند. برای اثبات این ادعا می‌توان مروری گذرا بر سوابق تحصیلی این رهبران نمود. از جمع ۴۴ رهبر گروه‌های تروریستی در خاورمیانه و شمال آفریقا تنها ۶ تن آن‌ها تحصیلات دینی داشته‌اند. در این جمع ۱۳ تن آن‌ها مهندس بوده، ۷ تن آن‌ها منسوب به قوای مسلح بوده، چهار تن دیگر در رشته‌های دیگر تحصیل نموده و ۱۰ تن دیگر آن‌ها فاقد تحصیلات علمی بوده‌اند.

آنچه که هم خنده‌آور است و هم گریه‌آور کتاب «العهدۃ فی اعداد العده»

است که حیثیت قانون اساسی القاعده را داشته و آن را یکی از پزشکان جراحی زیبایی به نام سید امام نگاشته است. کتاب دیگری که هنگامه برپا نمود کتاب «الفریضه الغائبه» می باشد که نویسنده آن شخصی به نام محمد عبدالسلام فرج بوده که او نیز مهندس برق بوده است. شخص دیگری که فتوای «تترس» را به صورت معاصر آن بازخوانی نمود لاممدوح محمد سالم مهندس مخابرات بوده است. چقدر دردآور است که فتوای خون و زندگی ملت ها با دست افرادی که بیگانه با علوم دینی بوده اند، رقم خورد. در این میان اسامه بن لادن رهبر قاعده از رشته علوم اداری و اقتصاد فارغ شده بود، ایمن الظواهری معاون او پزشک بود، محمد عاطف مهندس کشاورزی بود، زرقاوی تنها فارغ التحصیل دبیرستان بود، شکری مصطفی مؤسس تکفیر و هجرت مهندس زراعت بود و عبود الزمراز رهبران جماعت اسلامی مصر از جمله مأموران استخبارات بود.

پیامبر اکرم پیشگویی جالبی در این زمینه دارد. او می فرماید: «وقتی فرا خواهد رسید که بر شمار قاریان افزوده و از شمار فقها کاسته خواهد شد، علم برداشته شده و همه جا را «هرج» فرا خواهد گرفت. گفتند هرج چیست؟ گفت: کشتن تان همدیگر را». وقتی که ادبیات فقهی گروه های تروریستی را بررسی می کنیم به این حقیقت تعجب آور روبرو می شویم که بیشترین تئوری پردازان کشتن و سوختن در جهان اسلام کسانی بوده اند که یک روز هم در مدارس دینی درس نخوانده اند.

در جهانی که حتی آرایشگرها نمی توانند بدون گواهی نامه ای موی مردم را اصلاح نمایند، چطور می توان اختیار دین و خون و امنیت افراد و جوامع را به دست جاهلانی سپرد که صدور فتوای قتل و انتحار و انفجار نزدشان

آسان تر از نوشیدن پیاله ای از آب است؛ این در حالی است که دانشمندان بزرگ دین و مجتهدان نام آور تاریخ با وجود دانش عمیق و گسترده ای که در عرصه دین داشتند، در دادن فتوا خیلی سختگیر بودند، به ویژه فتواهایی که به خون افراد و امنیت جوامع پیوند می داشت. ابن ابی لیلی می گفت؛ یکصد و بیست تن از یاران پیامبر را دیده ام که هر کدام شان آرزو می نمودند تا یکی از دوستان شان به جای آنها فتوا دهد.

در چنین فضا و احوالی ما باید از دو نقطه شروع کنیم، یکی بازسازی مرجعیت های دینی و بازنویسی نصاب مدارس، و دیگری گرفتن فتوا از کسانی که صلاحیت آن را داشته اند، نه «مفتی» های خون آشامی که باید به تیمارستان ها انتقال داده شوند.

/ خشونت و مذاهب اسلامی /

پرسش: برخی جوانان ما، مدارا و خشونت را مرزی میان حنفیت و سلفیت و یا هم مذهب حنبلی می دانند، تا چه حدی این برداشت درست است؟
انصاری: این فضای باز معلوماتی در پهلوی خوبی هایش، خواننده را در برابر سونامی مفاهیم و برداشت های نادرستی نیز قرار داده است که گاهی در جامعه مسلمات و بدیهیات عرضه گردیده و این مفاهیم کلیشه ای، ریشه های اصلی خشونت را پنهان داشته است.

جالب اینکه هر کدام ما نان خاص خودمان را در تنور حنفیت می پزیم و اگر نیک نگریسته شود، بیشتر این دوستان اطلاع اندکی از مذهب داشته و برخی ها شاید باورمند به مذهب چه که حتی دین را از ریشه مردود دانسته و

آن را جزء خرافه‌های انباشته شده دفتر تاریخ دانند.

به هر حال، آنچه به خشونت و تکفیر ارتباط دارد بیشتر به عقیده و مکاتب کلامی ارتباط دارد نه به فقه، و حنفیت مذهب فقهی است نه مکتب کلامی. در میان احناف ما هم ماتریدی داریم و هم معتزلی چنانچه برخی از پیروان این مذهب به سلفی‌ها نزدیک‌ترند که نمونه‌اش را در ملای مشهور پاکستانی مولوی طاهر پنجپیر و پیروان ایشان می‌توان دید.

در لابلای حواشی فقه حنفی هم گاهی به مسائلی برمی‌خوریم که با اصول اعتدال و ارزش‌های کلان مذهب هم‌نواپی ندارد؛ از همین لحاظ از فقیه بلندآوازه حنفی کمال ابن همام نقل است که می‌گفت: «يقع فی کلام أهل المذهب تکفیر کثیر و لکنه لیس من کلام الفقهاء الذین هم المجتهدون»، یعنی در سخنان پیروان مذهب ما خیلی از تکفیر سخن رفته است، ولی آن سخن مربوط به مجتهدان مذهب نمی‌شود. یکی از نمونه‌های تکفیر و خشونت همین طالبانند؛ آنها در عین حالی که سمبول رسواترین خشونت در تاریخ مسلمانان به شمار می‌روند خودشان را خیلی ملتزم به نصوص و فتاوی‌ای مذهب می‌دانند.

هنگام مطالعه کتب فقهی به اصطلاحی برمی‌خوریم که باری خیلی منفی دارد و آن «خصم» است. فقهای ما هنگام بحث نقطه نظرهای مخالفان آن‌ها را «خصم» خطاب می‌کنند، که تمام مذاهب اسلامی در این زمینه مساوی‌اند. جالب اینکه برخی از مسلمانان در حالی که یاران پیامبر را با دست باز تکفیر می‌نمایند، در عین حال از تکفیر برخی مذاهب شکایت دارند.

خلاصه سخن اینکه جرثومه تکفیر و خشونت همه جا پراکنده است که باید آن را در غربال نصوص قطعی دین و در پرتو روح مدارا پسند آن سنجید.

اساسی‌ترین روشی که یک سخن علمی بر بنیاد آن استوار بوده، قضاوت بی‌طرفانه در طرح افکار است. امروز خیلی‌ها، خشونت‌های سیاسی را به حنبلی‌ها نسبت می‌دهند بی‌خبر از اینکه در گذشته‌های دور مذهب حنبلی گهوارهٔ بزرگترین عارفان و صوفیان تاریخ اسلامی به شمار می‌رفت. اگر هیچ شخصیت دیگری هم مربوط به آن‌ها نباشد تنها همین شیخ عبدالقادر جیلانی، مؤسس طریقهٔ قادریه، و خواجه عبدالله انصاری پیرهرات، و معروف کرخی از عارفان نامور مسلمانان، می‌توانند برای شان کافی باشند.

اما در رابطه به خشونت اجتماعی همین قدر می‌توان گفت که احمد بن حنبل با آن که معتقد به تکفیر کسانی بود که قرآن را مخلوق می‌پنداشتند، ولی باز هم او بغاوت در برابر مأمون الرشید خلیفهٔ معتقد به این باور را جایز نمی‌دانست. مأمون نه تنها باور به خلق قرآن داشت بلکه در راه تطبیق آن سخت می‌کوشید و مخالفانش را شکنجه هم می‌نمود. ابن حنبل دو باور محکم داشت: یکی تکفیر کسانی که معتقد به خلق قرآن بودند، و او در این راه تا آخر عمر خویش چنان پیش رفت که حتی شکنجه و زندان هم نتوانست او را منصرف سازد، و دوم اینکه بغاوت در برابر خلیفه‌ای را که به باور ابن حنبل کافر هم بود، جایز نمی‌دانست.

مایکل کوک کتابی درباره امر بالمعروف و نهی عن المنکر دارد و معتقد است که حنبلی‌ها میان عقیده شخصی انسان و امر حکومت تفاوت قایل‌اند. اینکه چرا امام ابن حنبل در رابطه به امر حکومت چنان با احتیاط برخورد می‌نمود و چرا برخی از پیروان همین امام در مراحل بعدی تاریخ بیشتر سیاسی شدند، پاسخش را در پیچیده بودن امر سیاست و رابطه‌اش با عوامل گوناگون دیگر می‌توان یافت. ابن حنبل از یک سو بغاوت در برابر حکومت را نامشروع

می دانست و از سوی دیگر خودش در دوره‌های مختلف خلافت چون عصر مأمون و معتصم و واثق و متوکل هیچ‌گونه رابطه‌ای با دولت نداشت.

احمد بن حنبل برای سرکشی در برابر زمامدار دو شرط قایل بود: یکی اینکه کفری آشکار از او سرزده باشد، و دوم اینکه مردم قدرت تغییر او را داشته باشند و مسئله تغییر نظام، به فتنه‌ای بدترین‌جامد.

نویسندهٔ اردنی، فهمی جدعان کتابی دارد با عنوان «المحنة: جدلیهٔ الدینی والسیاسی فی الإسلام» که در صفحهٔ ۱۵۸ و ۱۵۹ کتاب خویش روایتی را نقل نموده است که می‌گوید: در عصر واثق فقهای بغداد نزد ابن حنبل آمده و اظهار داشتند که آنها امر و خلافت واثق را نمی‌پذیرند و در این زمینه خواهان نظر او شدند. ابن حنبل گفت اگر این خلافت سرنگون شود هرج و مرج رخ خواهد داد و خون مسلمانان خواهد ریخت و وحدت مسلمانان خواهد شکست و از آنها خواست تا خوب بیندیشند و عجله نکنند. برخی گفتند ما بر فرزندان خویش می‌هراسیم که روزی معتقد به این اندیشه شوند، ابن حنبل گفت این دین پروردگاری دارد که آن را پشتیبان است و درخت این دین را هیچ بادی متزلزل نخواهد ساخت.

/ امواج چهارگانهٔ تروریسم /

پرسش: در روزهای اخیر بحث صلح با طالبان گرم است. در همین راستا، چند ماه پیش در مصاحبه‌ای گفته بودید که موج خون و خشونت به زودی فروکش خواهد نمود. این پیش‌بینی مبنی بر کدام اصل بود؟

پاسخ: این پیش‌بینی بر مبنای تئوری «موج‌های تروریسم» استوار بوده

است که از طرف یک تن از استادان دانشگاه لس آنجلس امریکا، آقای دیوید ریپورت که مدیر مسئول مجله «تروریزم و خشونت سیاسی» هم می باشد، چهارده سال پیش طرح شده است.

نویسنده از چهار موج تروریسم یاد می کند که هر موجی حدود ۴۰ سال را در بر می گیرد. چهار موج یاد شده عبارتند از موج آنارشیست ها (۱۸۷۸-۱۹۱۹)، موج جنبش ضد استعماری (۱۹۲۰-۱۹۵۰)، موج چپ نوین (اواسط دهه ۱۹۶۰ و ۱۹۹۰) و موج تروریزم مذهبی که در سال های (۱۹۷۹) آغاز گردیده بود و امسال (۲۰۱۹) چهل ساله می شود.

موج تروریستی انارشیست ها در ۲۴ جنوری سال ۱۸۷۸ آغاز گردید؛ زمانی که ویرا زاسولیچ، شخصیتی انارشیست، یک فرمانده پلیس را در سن پترزبورگ روسیه به گلوله بست. او در اثنای محاکمه گفت: «من یک تروریست هستم، نه یک قاتل».

موج آنارشیست به سرعت در سراسر جهان گسترش یافت و اروپای غربی، ایالات متحده و حتی ژاپن و چین را فراگرفت. شخصیت های بزرگی چون ویلیام مکینلی، رییس جمهور امریکا، سادی کارنوت، رییس جمهور فرانسه به دست همین انارشیست ها ترور گردیدند. آن ها همچنان مسئول بمب گذاری پارلمان فرانسه و وال استریت در امریکا و کشتار اوپرا در برشلونه و عملیات تروریستی نقاط دیگری در جهان نیز شناخته شدند.

موج دوم تروریسم مربوط به جنبش های ضد استعماری می شود که ارتش جمهوری خواه ایرلند (IRA) یکی از نخستین جنبش های تروریستی آزادی خواه ملی بود. مناحیم بیگین رهبر گروه تروریستی ارگون در اسرائیل نیز از رهبران عمده این موج تروریستی به شمار می رفت.

موج سوم تروریسم مربوط به جنبش چپ بود که در واکنش به جنگ ویتنام در اواسط دهه ۱۹۶۰ میلادی آغاز گردید. فرود همزمان هفت هواپیما ربهوده شده در اردن و عملیات مشابه دیگر از عملیات مشهور این دوره بوده است. اما موج چهارم در سال ۱۹۷۹ میلادی آغاز گردید که بیشتر سرشتی دینی داشت و مسلمانان بازیگران اصلی و عمده آن بوده اند. رهبران گروه های تروریستی این دوره، سیاستمدارانی بوده اند که مذهب را برای رسیدن به اهداف شان به عنوان ابزاری دست کاری نموده اند.

از نظر دیوید رپوپورت، جهیمان العتیبی - همان مردی که در عربستان سعودی وارد مسجد الحرام شد و خلافت خویش را اعلام نمود- بن لادن، طالبان، بوکوحرام و فعالیت های تروریستی سیکهای هندوستان و تروریست های اسرائیلی از سمبول ها و یادگارهای همین موج اخیر به شمار می روند.

یکی از ویژگی های موج چهارم، ظهور فن آوری ارتباطات مدرن و اینترنت است که این موج را در سطح گسترده ای قرار داده است. نظریه امواج چهارگانه تروریسم در این یک و نیم قرن اخیر مفسر عروج و نزول این پدیده بوده، اما یک نکته را نباید فراموش نمود که هیچ تئوری علمی قادر به تفسیر کامل مسایل علوم اجتماعی نمی باشد.

در پیوند به موج چهارم تروریسم که در آتش آن می سوزیم بارها گفته ام که وقت پایان یافتن آن فرا رسیده است. امروز هم کشورهای همسایه، هم ما و هم بازیگران بزرگ عرصه روابط بین الدول شاید این بازی را خیلی دلچسب نیابند چون تمامی دنیا در برابر این هیولای بدسرشت ایستاده است. امروز تمامی مراکز و مراجع دینی جهان اسلام در برابر تروریسم بسیج شده و فاتحه آن را خوانده اند.

از سوی دیگر اگر به تاریخ اسلامی بنگریم گروه‌های مختلفی در تاریخ مسلمانان پا به عرصهٔ ظهور نهادند که از روش ترور استفاده کردند ولی آهسته آهسته در بستر نرم جامعه آرمیدند که خوارج در گذشته‌های دور و جنبش حشاشین به رهبری حسن صباح در ایران و شام از نمونه‌های آن به شمار می‌روند.

همین قدر می‌دانم که خشونت و جنگ پایان خواهد یافت؛ ولی اینکه چه کسانی و کدام گروه‌ها و شخصیت‌ها صلاحیت رهبری جامعه را در مرحلهٔ بعد از تروریزم به دوش خواهند داشت، این امر بستگی به مسائل مختلف دیگری دارد که اینجا فرصت بحث پیرامون آن نیست.

/ از خشونت دینی تا خشونت سکولار /

پرسش: شما از خشونت دینی حرف زدید، ولی ما شاهدیم که خشونت سیاسی همیشه دینی نه بلکه سکولار هم می‌باشد؟

انصاری: امروز رابطهٔ خشونت و دین از مسلمات باور غربیان به شمار می‌رود که این اندیشه در میان برخی روشنفکران ما نیز سرایت نموده است. در این رابطه کتابی در این اواخر به دستم رسید که عنوانش «اسطورهٔ خشونت دینی: ایدئولوژی سکولار و ریشه‌های کشمکش معاصر» می‌باشد و به قلم «ویلیام کاوانو»^۱ نگاشته شده است.

او می‌نویسد، خشونت می‌تواند سکولار هم باشد؛ خشونتی خون‌بارتر

1. The Myth of Religious Violence: Secular Ideology and the Roots of Modern Conflict. By: William T Cavanaugh

از خشونت‌های دینی. او معتقد است که تمامی ایدئولوژی‌ها می‌توانند از داعیان خشونت به شمار روند. این درست است که دین و خشونت گاهی با هم پیوندی داشته‌اند که این رابطه را می‌توان در کشتن انسان‌ها در پای بتان و جنگ‌های صلیبی و کشمکش‌های دینی در اینجا و آن جا و کوبیدن اقلیت‌های دینی ریشه‌یابی نمود، ولی این بدان معنی نیست که ادیان را در تمامی حالت‌ها و در گستره‌ی تاریخ دعوت‌گران خون‌ریزی و خشونت بدانیم. این درست است که ادیان گاهی دست به خشونت زده‌اند ولی این هم درست است که ادیان بزرگ عناصر بازدارنده‌ی فراوان خشونت را در دل آموزه‌ها و در روان پیروان‌شان می‌پرورانند؛ همان‌طوری‌که عناصر انفجار خشونت را نیز در کف دارند. این اندیشمند می‌نویسد، خشونت را نمی‌توان به صورت مطلق آن به دین ربط داد زیرا به باور او خشونت در سرپای منظومه‌های ایدئولوژیک دیده می‌شوند. خشونت دارای سرچشمه‌هایی است مانند اینکه گروهی خود را حاملان حقیقت مطلق بدانند و یا اطاعتی کورکورانه از رهبر نمایند و یا در جستجوی مدینه فاضله خویش باشند و یا هدف را در پای وسیله گردن زنند. این سرچشمه‌های جوشان خشونت می‌توانند در سرزمین ادیان فواره کنند همان‌طوری که می‌توانند در میدان ایدئولوژی‌هایی چون ملی‌گرایی و دولت ملی و یا هم مکتب‌های فلسفی مختلف جاری شوند. خشونت از این نشأت نمی‌گیرد که بگوییم برخی‌ها متدین‌اند و برخی دیگر نه بلکه خشونت وقتی جلوه‌نمایی می‌کند که «تدین» جای «دین» را بگیرد. در مملکت ادیان، ما با دو گروه از بشر سروکار داریم که یکی آن را «مؤمن» خوانند و دیگری را «کافر»؛ و یا به اصطلاح روز، اولی‌ها «خودی‌اندیش» اند و دومی‌ها «دگراندیش»؛ این تقسیم در حوزه سکولاریزم هم وجود دارد؛ به این

معنی که گروهی مؤمن به سکولاریزم اند و دسته‌ای کافر به آن. شاید گروهی بیایند و اعلام کنند که خشونت دینی چون مردن در راه قدرتی ماورای طبیعی را فضیلت می‌داند، از این لحاظ می‌تواند انسان را تا اوج تباهی تحریک کند، غافل از اینکه این سخن می‌تواند در قسمت گروه‌هایی که دین مدار هم نیستند صدق کند. این همه مدال و نشان و تشریفات و القاب و گورهای مجللی که به سپاهیان گمنام و نامدار و قهرمانان ملی در جهان تخصیص داده می‌شود، آیا بیشتر از کسانی نیست که در راه دین کشته شده‌اند؟ کسانی که کمتر درایتی به بازی‌های سیاسی کشور دارند می‌توانند این حقیقت را درک کنند که خشونت دینی در اساس و ریشه خویشتن خشونتی است سیاسی که جامعه دین برتن کرده است.

در جوامع مصرفی عصر ما عادت بر این رفته است تا اعلانات تجارتي را با تصاویر جذاب کودکان و زنان و مردان و حتی حیوانات زیبا تزئین نموده و از راه عناصر شبرو «قدرت نرم» در دل و دماغ بیننده ره بگشایند. از همین لحاظ خیلی دیده می‌شود که کارشناسان بازاریورس خون، کشمکش‌های سیاسی را «مسلمان» می‌سازند تا از این راه استمرار و کارایی جنگ را بیمه نمایند.

شاید کسی بیاید و بگوید، خشونت دینی و مرگ در راه دین از لحاظ غیر عقلانی بودن و غیر منطقی بودن آن محکوم است، پاسخ این است که چه کسی گفته است جنگی سکولار و یا مرگی سکولار می‌تواند عقلانی باشد. اگر جنگ‌های ملی و یا جنگ‌هایی که بر مبنای مکتب‌های فلسفی و ایدئولوژی‌های سیاسی به راه می‌افتند، برای داشتن زندگی بهتری صورت گیرند، پس مرگ چگونه خواهد توانست تا این منطقی «زندگی» را تثبیت نماید؟ آیا مرگ خود نقطه مخالف زندگی نیست، چه رسد به زندگی بهتر؟

چرا زمانی که خشونت در قالب دین عرض وجود می‌کند نه مشروع است و نه عقلانی ولی زمانی که در کسوت سکولار جلوه‌نمایی می‌کند هم مشروع است و هم عقلانی؟ چرا مرگ در راه مکاتب فلسفی و ایدئولوژی‌های سیاسی شهادت است ولی مرگ در راه دین امری است ناروا که باید آن را محکوم نمود؟ پرسش‌هایی است که باید مطرح نمود.

من اینجا در کوشش این نیستم تا خشونت را در هر دو شکل آن توجیه کنم؛ بلکه می‌خواهم بگویم، پیوند دادن خشونت تنها به پدیده دین، هر دینی که باشد غیر علمی و غیر عقلانی است و از همین جهت می‌توان گفت که خشونت می‌تواند سکولار هم باشد. برای شناخت خشونت دینی و انتحار دینی نیازمند پژوهش‌های بیشتری بوده و نیازمند آنیم تا بدانیم که یک دین و یا یک ایدئولوژی تحت چه شرایطی به خشونت رو می‌آورد؟ این کار را می‌توان در لابراتوار جنگ چهل ساله افغانستان انجام داد که هم از لحاظ خشونت دینی غنی بوده و هم از لحاظ خشونت سکولار.

/ بمب‌های انتحاری: از تئوری تا عمل /

پرسش: امروز کشور ما صحنه خونین‌ترین عملیات انتحاری شده است، عملیاتی که بیشتر به دین نسبت داده می‌شود. چطور می‌توان دین را در این زمینه پاک دانست؟

انصاری: در عرصه تئوری و فتوا تا هنوز هیچ دلیل قاطعی در این زمینه ارائه نشده که خودکشی‌های جنگی را جایز بداند، بلکه اصول دینی و متون متعددی انتحار و بمب‌های انتحاری را حرام می‌داند.

متون اسلامی از مفاهیمی موج می‌زند که اندیشه انتحار و عملیات انتحاری را از ریشه رد می‌کند که اینجا فرصت نقد و بررسی آن‌ها نیست. اما حکایتی که گروه‌های تروریست خیلی به آن استناد می‌ورزند، حادثه جنگ با مسیلمه و قصه براء بن مالک برادر انس بن مالک می‌باشد، تا اندازه‌ای که القاعده در عراق، چند سال پیش، گروه انتحاری خویش را بنام «گروه براء بن مالک» نام‌گذاری نموده بود.

پیش از اینکه سراسل مطلب بیاییم بگذارید ببینیم که حکایت براء بن مالک از چه قرار بوده است. در سال یازدهم هجری جنگی میان مسلمانان و پیروان مسیلمه شدت می‌گیرد که به نام «معركة الحديقه» شهرت می‌یابد، و آن بدین خاطر که پیروان مسیلمه در پایان جنگ شکست می‌خورند و هنگام عقب نشینی به داخل باغی می‌شوند که آن را «حديقة الرحمن» می‌نامیدند، و سپس دروازه آن باغ را می‌بندند. در آن روز براء بن مالک از مسلمانان خواست تا او را روی دستان خویش به داخل آن دیوار بیندازند تا دروازه باغ را از درون باز کند. در برخی روایات آمده است که مسلمانان به خواست او پاسخ منفی دادند طوری که ابن اثیر در الکامل نگاشته است، که این خود دارای معنایی است، و سپس او خودش بر دیوار بالا می‌شود و خود را به داخل باغ می‌اندازد، و در برخی دیگر از روایات یارانش او را به روی نیزه‌های شان بالا نموده به داخل باغ می‌افکنند و او دروازه را باز نموده و در نتیجه مسلمانان وارد باغ شده و دشمن را شکست می‌دهند. این حکایت مشهور را طبری و ابن اثیر و دیگران نقل کرده‌اند. (تاریخ الأمم والملوک، محمد بن جریر الطبری، صفحه ۲۷۹، جزء دوم، دارالکتب العلمیه، بیروت، لبنان).

به هر حال، اینجا ذکر چند نکته را لازم می‌بینم:

۱. نخست اینکه کاری را که براء انجام داد با عملیات انتحاری امروز شباهت ندارد، چون او در آن حادثه کشته نشد بلکه ۹ سال دیگر زندگی کرد و در سال ۲۰ هجری در جنگ تستر که در نزدیکی اهواز ایران موقعیت دارد، به شهادت رسید.

۲. تاریخ شهادت می دهد که خلیفه مسلمانان شیوه جنگی براء بن مالک را نمی پذیرفت و «سیر اعلام النبلاء» و «أسد الغابه» می نویسند که عمر بن الخطاب دستور داده بود: «براء را به رهبری جنگ انتخاب نکنید زیرا او لشکر را به هلاکت سوق خواهد داد».

۳. از همه مهم تر اینکه براء بن مالک از نوعی بیماری رنج می برد و به این لحاظ نمی شود سلوک او را معیار قرار داد. ابن اثیر و طبری و دیگران از این بیماری یاد نموده اند و ابن اثیر در وصف حال براء بن مالک در معرکه حدیقه می نویسد: «براء بن مالک زمانی که وارد کارزار می گردید، به لرزه در می آمد تا آنکه تنی چند روی جسدش می نشستند، و بعد از آن چون گاو نر برانگیخته می شدند و به خشم می آمدند. در جنگ حدیقه همان حال برایش پیش آمد و به خیز و جست پرداخته و سپس فریاد زد: ای مردم! من براء بن مالک هستم! بسوی من بشتابید! سپس جنگی سخت نمود». طبری این بیماری را «عرواء» می نامد. آنچه در مورد این صحابی بزرگوار یاد شد نقل قولی بود که دو تن از بزرگترین تاریخ نویسان مسلمان طبری و ابن اثیر آن را ثبت نموده اند و حتی عبارت «گاو نر» که در عربی باری مثبت دارد، از آن تاریخ نویسان بوده است.»

انتحار در واقعیت امر پیوندی مستقیم به دین ندارد. در اینجا می خواهم نظر خواننده را به مقاله «بمب های انسانی: بازنگری پیوند دین و تروریسم» که

به قلم خانم نیکول ارگو، عضو مطالعات بین المللی دانشگاه ام. آی. تی بوده است، ارجاع دهم.

نیکول ارگو می نویسد: امروز بیشترین انتحاری ها مسلمانند ولی همیشه چنین نبوده است. این پژوهشگر معتقد است، با وجود آنکه انتحار زیر پوشش دین صورت می گیرد ولی انگیزه های اصلی این انتحارها سکولار بوده است نه دینی. او ریشه های این اعتراض خونین را در سرکوب، بیگانه ستیزی و ناتوانی سیاسی جهان اسلام جستجو می نماید که توده های مسلمان خریدار خوب آنند.

اما فراموش نباید نمود که بمب های انتحاری جزء تاکتیکهای مبارزاتی گروه های عصیانگرو سرکش دهه هفتاد به شمار می رفت. این انتحاری ها از بستر خانواده های تعلیم یافته و سکولار و طبقه متوسط اقتصادی سر بلند نمودند. به عبارت دیگر، عمل انتحاری، محصول فعل و انفعال عناصر ساختاری و اجتماعی و شخصی گوناگونی بوده است. تا ۲۰۰۱ میلادی بیشترین عملیات انتحاری سرشتی سکولار داشته و با دین بیگانه بود، اما امروز از جمع ۳۵ گروهی که عملیات تروریستی را اجرا می کنند، ۳۱ گروه آن مربوط به مسلمانان می شود که ببرهای تامل و سازمان چپی «پ. ک. ک» در ترکیه و سیکهای هندوستان و گروه های سکولار فلسطینی علیه اسرائیل از نمونه های آن به شمار می روند. خلاصه سخن اینکه این دانشمند پیوند مستقیمی میان تعلیمات دینی و عملیات انتحاری نمی بیند.

در اینجا یک مسئله را نباید فراموش نمود که در امتداد یک هزار و چهار صد سال، و در میان شش هزار و دو صد و سی و شش آیه قرآنی، و چهل هزار حدیث، و هشتاد هزار اثر از بزرگان دین، و تمامی مکاتب فقهی و کلامی هیچ

دلیلی برای عملیاتی نمی‌توان یافت که مساجد و مقابر و محافل فاتحه و مکتب و بازار را در کشور ما هرروز نشانه می‌گیرد.

/ جاذبه‌های جنون‌انگیز خشونت /

پرسش: داعیه گروه‌های خشونت‌گرا و عصیان‌گر دارای جاذبه‌هایی هستند که جوانان را به خود می‌کشاند. این جاذبه‌ها را در کدام عناصر می‌توان یافت؟
پاسخ: گروه‌های جنگجو، داعیه‌هایی را طرح می‌کنند و شعارهایی را سر می‌دهند که در حقانیت آن کمتر کسی می‌تواند شک کند. یکی از این شعارها وحدت جامعه اسلامی و تأسیس خلافت بوده است. در تاریخ مسلمانان کمتر برهه‌ای را می‌توان یافت که دستگاه خلافتی در یکی از گوشه‌های آن نبوده تا آنکه کاخ قدرت سلسله آل عثمان فروریخت و در جهان چیزی بنام خلافت باقی نماند. پس از سقوط آن دستگاه، داعیه خلافت خواهی از قلب شبه قاره هند تا کرانه‌های اتلانتیک در غرب آفریقا گسترش یافت و بیشترین کسانی که شعار این داعیه را بلند نمودند درک درستی از تحولات سیاسی دنیا نداشتند.

گروه‌هایی چون قاعده و داعش و طالبان از مسیر همین داعیه وارد جامعه شده و به بسیج جوانان پرداختند ولی آنها به جای آنکه قدمی در جهت وحدت مسلمانان بردارند، حکومت‌ها و ملت‌های مسلمان را بگذار که آنها حتی با برادران همفکر خودشان وارد جنگ شده و زخم دیگری بر جسد امت اسلامی گذاشتند.

ما هم برای تحقق آرمان‌های بزرگی در این چهل سال با همدیگر جنگیدیم.

این جنگ در برابر داود خان شروع شد که هیچ توجیه دینی، سیاسی و عقلی نداشت و باز این جنگ در برابر حکومت کسانی ادامه یافت که در برابر داود تمرّد ورزیده بودند بدون آنکه این جنگ کوچکترین توجیهی داشته باشد. در کشور محاط به خشکی و جامعه جنگ زده‌ای که از یکسودهان میلیون‌ها یتیم و بیوه آن از گرسنگی باز بوده و نان می‌طلبد و از سوی دیگر بیکاری و بی‌برنامگی بیداد می‌کند، در چنین وضعی، آسان‌ترین راه تأمین معیشت خود و خانواده، چیزی جز برداشتن سلاح نمی‌باشد؛ پیشه‌ای که نیاز به مهارت و سرمایه و پشتکار نداشته؛ یک سلاح و یک روح عقده‌مند و ماجراجو، عناصر اصلی آن را تشکیل می‌دهند.

ما امروز با صدها هزار جوان مسلح روبرو هستیم که از میله تفنگ نان می‌خورند و هیچ کاری جز جنگیدن بلد نیستند و برای این جنگ ده‌ها دلیل هم دارند. آنها با خود می‌گویند: سلطه سیاسی و نظامی کشورهای غربی بر سرزمین‌های مسلمان و اعمال این سلطه به شکل برهنه و رسوای آن را نمی‌توان بی‌پاسخ ماند. وقتی سربازی خارجی دارای چشمان آبی و موی سرخ و زبان خارجی وارد دهکده‌ای می‌شود و زنان و دختران آن را بازرسی و تلاشی می‌کند، جوانی که شاهد این وضع است نمی‌اندیشد که چه چیزی سبب گردیده است تا این مردم وارد این سرزمین شوند، و چطور می‌توان آن‌ها را بیرون نمود. اولین چیزی که در خاطرش تداعی می‌شود گرفتن سلاح و گشودن آتش بر چهره کسانی است که جسم خواهر و مادرش را دست زده‌اند. او دیگر نمی‌اندیشد که این سلاح را کی در اختیارش قرار داده و اختیار رهبر و فرمانده او در دست کیست و هزینه‌های او از کجا می‌آید و بالاخره خودش چوب سوخت کدام برنامه و پروژه‌ای است.

از ظهور و جنگ طالبان ۲۴ سال می‌گذرد. در این مدت طولانی خون‌های زیادی ریخته و رهبران متعدد و اعضای فراوان این گروه در جنگ‌ها کشته شده‌اند. گرفتن انتقام در جوامع سنتی و قبیله‌ای هدفی است خیلی مهم که باید انجام شود و در نتیجه دایره انتقام و انتقام مضاد در چرخش بوده و یکی از دیگری قربانی می‌گیرد.

نبود تعلیم و بی‌سوادی و ناآگاهی عامل دیگری است که دامنه این جنگ را طولانی‌تر ساخته است. از انگیزه‌های خیلی مهم دیگرش مپرس چون دفاع از اسلام و مسلمانان، استقلال و کرامت مردم و وارد شدن به بهشت. نوستالژی و به یاد آوردن اشخاص و اشیا و موقعیت‌های خاطره‌انگیز تاریخی و دلتنگی شدید برای برگشتن به آن‌ها از عوامل دیگر خشونت در جهان اسلام به شمار می‌رود. مغز ما طوری عیار شده که گاهی همه چیز گذشته را بهتر از امروز می‌دانیم بدون آنکه لحظه‌ای در رابطه به آن اندیشیده باشیم. عشق به اسب و شمشیر و پرچم سیاه و یا سفید و نام‌ها و یا شخصیت‌های تاریخی از نمونه‌های نوستالژی است که در تمامی گروه‌های خشونت‌گرایی که از دین انگیزه می‌گیرند، دیده می‌شود. همان طوری که شنیدن ترانه و آهنگی قدیمی که در ایام کودکی شنیده‌ایم گاهی ما را به گذشته‌ها برده و برای ساعت‌ها در اندوه و خوشحالی و اندیشه غرق می‌نماید، تأثیر خاطرات شکوهمند تاریخی ملت‌ها چند برابر آن می‌باشد و می‌تواند روحیات و زندگی میلیون‌ها جوان را منقلب سازد.

امروز پنجمصد ملیون جوان در کشورهای اسلامی زندگی می‌کنند که هریکی آنها نیازمند کار و داشتن همسر و تأسیس خانواده و زندگی شرافتمندانه‌ای است، امری که بیشترین جوامع اسلامی در امر تحقق آن شکست خورده‌اند.

نسل جوان با دیدن این وضع و سپس مقایسهٔ جامعهٔ خودش با جوامع دیگر دنیا منفجر می‌شود، انفجاری که جامعه را از تهداب ویران می‌کند. در آن سوی دیگر، جبهاتی فعالند که نیازهای جوان مسلمان را بر مبنای استراتژی و راهکاری اشباع می‌نمایند که عناصر اصلی آن را «غنیمت» و «کنیز» و «حور عین» تشکیل می‌دهند، همانطوری که در خلافت داعش و برادران داعش دیدیم.

برون رفت از این وضع کار ساده‌ای نیست. اگر بپرسید از کجا آغاز باید نمود، فکر می‌کنم نخستین کاری که باید نمود، این پدیده را با عناصر مختلف آن باید شکافت و به شناخت آن دست یافت.

/ زبان سرخ خشونت /

پرسش: خشونت در اصل خویش به عملکردی فیزیکی اطلاق می‌گردد، پرسشی که مطرح می‌شود، آیا میان زبان و خشونت هم پیوندی وجود دارد؟

انصاری: زبان مهم‌ترین ابزاری است که انسان را از بقیه حیوانات متمایز می‌سازد. از همین لحاظ بود که ارسطو نطق را معیار تمایز انسان و حیوان می‌پنداشت، و مارتین هایدگر، فیلسوف آلمانی، زبان را خطرناک‌ترین نعمت خداوندی برای بشر. کتاب‌های آسمانی نیز تأکید فراوانی بر عطیهٔ زبان نموده‌اند تا جایی که پیامبر اسلام معجزهٔ خویش را در قالب زبان ارائه نمود. در تورات و انجیل هم منزلت سخن چنان مهم تصویر گردیده که کلمه را نخستین آفریدهٔ خدا چه که حتی خود خدا خوانده شده است.

با درک همین اهمیت ژاک دریدا، فیلسوف قرن بیستم فرانسوی، منشأ

خشونت‌های اولیه را در زبان جستجو می‌نمود. تاریخ شهادت می‌دهد نخستین سلاحی که در میدان‌های جنگ به کار برده می‌شود چیزی جز زبان نبوده است. خشونت زبانی گاهی عامل جنگ بوده و گاهی هم معلول آن. در عربی ضرب المثلی است که می‌گوید: «الحرب أولها كلام» به این مفهوم که جنگ با سخن آغاز می‌گردد. دشنام، تحقیر، تهدید و جریحه‌دار ساختن مشاعر دیگران از مظاهر همین جنگند که همه با ابزار زبان صورت می‌گیرند. در زبان و ادبیات فارسی هم ما با انبوهی از ضرب‌المثل و شعر روبرو هستیم که بر اهمیت زبان تأکید نموده‌اند که ضرب‌المثل «زخم زبان از زخم سنان بدتر است»، بیانگر همین اهمیت می‌باشد. در شعر فارسی خیلی از خشونت زبانی یاد شده است مانند این بیت اسدی:

ز زخم سنان بیش زخم زبان
که این تن کند خسته و آن روان

جامعه ما امروز با مظاهر گوناگون خشونت روبرو است که خشونت زبانی یک از برجسته‌ترین آنها به شمار می‌رود. وقتی سخن‌ران و خطیب و شاعری می‌خواهد خشونت را به مخاطبانش انتقال دهد، عضلات سیستم تنفسی به هم نزدیک می‌شوند، حنجره تنگ ترمی‌گردد، زبان به عقب کشیده می‌شود؛ توگویی برای پرتاب گلوله‌ای پس و پیش می‌رود؛ گاهی به سقف دهان و زمانی به دندانها می‌کوبد و دهانی باز می‌شود که همزمان با نهیب و نهیق آن بوی باروت کینه و عقده می‌تراود و صدا و واژه دست در دست هم داده، انرژی منفی خصومت و بدبینی را به بیرون پمپ نموده و آن موج صوتی زهرآلود در فضا می‌پیچد و در نهایت امر محیط زیست اجتماعی را آلوده و زهرآگین می‌سازد. آخر چه چیزی غیر از زبان می‌تواند عواطف را به هیجان

آورده و برانگیزد و در نتیجه خشونت را استقامت داده و از قوه به فعل درآورد. زبان سکویی است که سلطه دینی، قانونی، اخلاقی و فرهنگی یک جامعه بر فراز آن تبارز یافته و بر افراد و جامعه حکومت می‌کند. زبان از چنان قدرتی برخوردار است که حتی گاهی متکلم هم نمی‌تواند خود را از سلطه آن وارهاند. زبان از یکسوره را برای خشونت فیزیکی هموار می‌سازد و از سوی دیگر خشونت را در داخل خویش می‌پرورد. انسان، نخست خشونت را در دستگاه زبان تولید می‌کند و باز به عرصه‌های دیگر منتقل می‌سازد. زبان هم میدان جنگ است و هم سلاح نبرد و ما همه اسیران سلطه آنیم. واژه‌ها ماین‌هایی‌اند که هر روز روابط اجتماعی ما را منفجر می‌سازند.

زبان ابزاری بی‌طرف نیست بلکه ظرفی است که محتوای آن را واژگانی برخاسته از کینه و خشونت و یا هم عشق و مهربانی لبریز نموده‌اند.

ایستادن در برابر خشونت کار ساده‌ای نیست و به ویژه خشونت ادبی چون زبان به صورت اجتماعی خلق شده و از پشتوانه عرف برخوردار می‌باشد. دیکتاتوران بزرگ و پیام‌آوران خون و خشونت سخنرانان خوبی بوده و از این ابزار در راه تحقق اهداف خودشان خیلی سود برده‌اند. وقتی هیتلر به سخنرانی می‌پرداخت، همه مسحور دست‌ها و آهنگ صدای او می‌شدند و او احساس خشونت بار نژادی و بدبینی در برابر نژادهای دیگر بشری را با همین ابزار در روان پیروانش می‌دمید.

گراف خشونت زبانی در جامعه ما خیلی هراس‌انگیز به نظر می‌رسد. این خشونت در همه عرصه‌های زندگی قابل دید است؛ چه در دفتر و چه در محیط کار و مکتب و مسجد و کوچه. خدا می‌داند که کودکان ما روزی چند بار عباراتی چون شکستن دندان، کشیدن روده، بریدن زبان، پاره کردن

شکم، شکستن سر، قطع کردن پا و کشیدن چشم را می‌شنوند. بریدن گردن که امروز از مجاز به حقیقت و از قوه به فعل درآمده، از همین زبان و ذهنیت منشأ می‌گیرد. این خشونت، شخصیت و ذهنیت کودکان ما را از نخستین مراحل که لب به سخن می‌گشایند شکل می‌دهد.

اگر خدا رفیق است و مهربانی را دوست دارد، و اگر پیامبرش تأکید می‌ورزید که آنچه از راه مهربانی به دست می‌آید از راه خشونت ممکن نیست، و اگر کتابش دستور می‌دهد که با مردم به بهترین شیوه گفتگو نمایید «و جادلهم بالّتی هی أحسن»، پس چرا ما شاهد این همه خشونت (اسلامی) بوده‌ایم.

آنچه زخم زبان کند با من
زخم شمشیر جان ستان نکند

/ خشونت تکفیر /

پرسش: آیا تکفیر را هم می‌شود جزء خشونت زبانی به شمار آورد؟

پاسخ: تکفیر را هم می‌توان جزء خشونت زبانی، هم جزء خشونت فکری و هم جزء خشونت فیزیکی به شمار آورد. تکفیر مراحل گوناگونی دارد، نخست در ذهن تکفیری نطفه بندی می‌گردد، باز برزبان جاری می‌شود و در مرحله سوم نتایجی بر آن مترتب می‌گردد، که محرومیت انسان تکفیر شده از میراث، جدا شدن از همسر، گردن زدن و سپس نخواندن نماز و عدم تدفین در قبرستان مسلمانان از آن نتایج به شمار می‌روند. انسان تکفیری خودش را سخنگو و سکرتر خدا در زمین می‌پندارد؛ سخنگویی که نماد زنده زمختی و خشونت به شمار می‌رود.

برخی‌ها تکفیر را زاده زندان‌های مصر در دهه هفتاد می‌دانند، غافل از اینکه تکفیر در تاریخ ما ریشه‌هایی بس عمیق تر داشته است. تکفیر از عصر خوارج تا امروز در این امت بیداد نموده و در بسا حالت‌ها خرمن اجتهاد و تفکر را به آتش کشیده است. اگر به کتاب‌های گذشته مروری کنیم هزاران نمونه تکفیر را خواهیم یافت. کتاب الملل والنحل نوشته عبدالقاهر بغدادی، دانشمند قرن پنجم هجری شافعی، یکی از نمونه‌هایی است که نشان می‌دهد مذاهب اسلامی همدیگر خویش را چگونه با تیر تکفیر نشانه گرفته و در این میدان هنرنمایی‌های شگفت‌انگیزی نموده‌اند.

خوارج، علی و ابن عباس و ابویوب انصاری و گروه بزرگی از یاران پیامبر را تکفیر نمودند. قدری‌ها در تکفیر کمتر از خوارج نبودند. گروهی دیگر آمده هم خوارج و هم قدری‌ها را تکفیر نموده و آن‌ها را زشت‌ترین آفریده‌های خدا در زمین دانستند. ابوالهزیل از رهبران معتزله، رهبر دیگران مذهب، ابراهیم نظام را تکفیر نمود، و سپس مرداد معتزلی در تکفیر هر دوی شان نوشت، و دیگران آمدند و مرداد را برای آنکه گفته بود ممکن است یک فعل از دو فاعل صادر گردد، تکفیر نمودند. و جبایی معتزلی فرزندش را بر سر مسائل خورد و ریزه اجتهادی تکفیر نمود. و خلاصه سخن اینکه گردونه تکفیر در امتداد تاریخ این جغرافیا پیوسته در گردش بوده و هر روز لباس نوی برتن نموده و این سلسله را نهایی نبوده است؛ تو گویی ما خود امتی از کفار بوده‌ایم که باید همدیگر خویش را بر سر مسایل فرعی اجتهادی گردن زنیم.

در کشاکش تکفیر و تکفیر مضاد، بهانه‌های فراوانی در دست داریم که یکی پس از دیگری استفاده گردیده و هر گروه خودش را «فرقه ناجیه» خوانده و بقیه را مستحق آتش جهنم.

فتنه خلق قرآن، ماجرای اجتهادی دیگری بود که هیچ لزومی نداشت ولی بهانه‌ای شد برای کشتن و تعدیب گروه بزرگی از موافقان و مخالفان. گیوتین این فتنه تا سال‌ها تشنه خون بود و جان موافقان و مخالفانی را که همدیگر خویش را تکفیر می‌نمودند چپ و راست می‌گرفت.

حضرت امام بخاری کتابی دارد بنام «خلق افعال العباد» که در ضمن نقل روایاتی مبنی بر تکفیر جهمیه - یکی از مذاهب اسلامی که گروهی از احناف هم به آن منتسب‌اند - حکایت تکفیر و کشتن «جعده بن درهم» نظریه پرداز نخستین مذهب جهمیه را نقل می‌نماید. او می‌نویسد: خالد فرزند عبدالله قسری نماز عید قربان را در واسط «عراق» ادا نموده و - در پایان خطبه عید - اعلام نمود: بروید قربانی کنید، خداوند قربانی‌های تان را قبول فرماید، اما من جعده بن درهم را امروز قربانی می‌کنم. سپس از منبر پایین شد و جعده بن درهم را - که بنا بر روایات تاریخی چون گوسفندی در کنار منبر بسته بودند - در داخل مسجد، و آن هم در روز عید قربان و در کنار منبر پیامبر ذبح نمود، چون او معتقد بود که قرآن خالق نه بل مخلوق است.

ابن القیم معطله را، که بیشترین مسلمانان را شامل می‌شود، تکفیر نموده و فرمودند که آن‌ها کافرترین مخلوقات خدایند. سپس همان معطله آمدند و ابن القیم را هم تکفیر و هم بر مرکبی سرچپه سوار کرده و در شهر دمشق گرداندند. ابن تیمیه، دانشمند دیگری است که صدها بار از تکفیر و گردن زدن مخالفان حرف زده است، مخلوق خواندن قرآن و مسائلی از این قبیل بار بار در فتاوای ایشان تکرار شده که به بریدن گردن قاتلان آن توصیه نموده است. مبنای این تکفیرها نزد ایشان گاهی خیلی خنده‌آور بوده است. در حالی که پیروان بیشتر مذاهب اسلامی نیت نماز را بر زبان جاری می‌سازند

و دلیل خودشان را هم دارند، ولی ابن تیمیه فتوا داد که اگر فردی بیاید و نیت نماز را با صدایی بلندتر طوری که برای نمازگزاران پهلویش تشویش خلق کند، ادا نماید، باید از این کار توبه کند و اگر توبه نکرد باید کشته شود. خواننده می‌تواند به صفحه ۹۸ الفتاوی الکبری، ابن تیمیه، المجلد الثاني، دارالکتب العلمیه، ۱۹۷۱، بیروت، لبنان، مراجعه فرماید.

دیگران را بگذارید همین مفسر بزرگوار کشور خود ما، فخرالدین رازی، می‌آید و در تفسیر مفاتیح الغیب خویش هنگام شرح آیت ۱۱ سوره شوری، کتاب «توحید» ابن خزیمه را به سادگی، کتاب شرک می‌خواند، این در حالیست که هم فخرالدین رازی و هم ابن خزیمه از مجتهدان بزرگ مذهب شافعی بوده‌اند.

در پایان می‌خواهم بگویم، بزرگان ما قابل احترام‌اند ولی نه تا حدی که آن‌ها را مصون از نقد و معصوم از خطا دانست، بویژه وقتی مسئله به تکفیر و کشتن رابطه می‌گیرد. این همه تکفیر و تکفیر مضادی که در سراسر جهان اسلام جریان دارد، و باز این گردن بریدن‌هایی که بر مبنای این تکفیرها صورت می‌گیرد، دانه‌هایش را می‌توان در میراث فکری و اجتهادی برخی بزرگان ما یافت که باید آن را دور ریخت و نگذاشت فرهنگ کینه و خشونت به گفتمانی مسلط تبدیل گردیده و تمدنی در آستانه انتحار قرار گیرد. راه برای ساختن جامعه‌ای بهتر از همینجا می‌گذرد.

سرچشمه شاید گرفتن به پیل

چوپرشد نشاید گذشتن به پیل

/ جامعه‌شناسی خشونت /

پرسش: پیوند آموزش و پرورش و خشونت را چگونه می‌بینید؟

انصاری: خشونت را که شاهد آن هستیم ریشه‌های بس عمیقی در روان ما داشته، بر لایه‌های عمیق لاشعور ما سایه افکنده و شخصیت ما را شکل داده است. یکی از این ریشه‌ها به نحوه تربیت ما بر می‌گردد. زمانی که نوزاد ما از رحم مادر بیرون شود، نخستین کاری که می‌کنیم، دهنش را با پستانک و دست و پایش را با رشته‌ای سخت می‌بندیم. وقتی بزرگ شد، در دل شب‌ها او را از جن و پری و بلا و دیگر بلاها می‌ترسانیم بی‌خبر از اینکه ما داریم دانه‌های ترس و هراس را در ژرفترین لایه‌های روان کودک معصوم خویش زرع می‌نماییم.

باز وقتی که وارد مدرسه می‌شویم، نخستین وسیله آموزشی‌ای که با آن آشنا می‌شویم، چوب است. اگر هر درسی را فراموش کرده باشم، آن درسی که در کتاب کلاس اول ما بود، هیچ‌گاهی ذهنم را رها نمی‌کند. آن درس تنها یک جمله بود که می‌گفت: «واخ، واخ، واخ! ماما خرکار را زد» و در آن صفحه تصویر مردی دیده می‌شد که برفق خرکاری با چوب می‌کوبید. این جمله که دارای بار سنگین طبقاتی بود تنها خدا می‌داند که چه آسیبی بر روان ما وارد نموده و زمینه را برای خشونت «پرولتار» در کشور مهیا نموده باشد.

همان طوری که حدود بیست سال پیش در جایی نوشته بودم، شاگردان و یا بهتر بگویم «طالبان» مدارس دینی ما نخستین درسشان را در مضمون صرف با «ضرب» آغاز می‌نمایند و «ضرب» میزانی است که همه صیغه‌ها

را در قالب آن می‌سنجند. صیغه‌های «ضَرَبَ، ضَرَبَا، ضَرَبُوا، ضَرَبَتْ...» تا اواخر دورهٔ تحصیل بر زبان‌ها جاری می‌گردد و در روان‌ها می‌نشیند و بر سلوک «طالبان» تأثیر می‌افکند.

مضمون دیگری که خواننده می‌شود «نحو» است که بخش مهم گرامر زبان را تشکیل می‌دهد. در مضمون نحونیز، دلپذیرترین واژه‌ای که از آن استفاده می‌گردد، فعل «ضرب» و مشتقات آن است. جالب اینکه در تمامی کتاب‌های نحو و در امتداد قرون و اعصار، و در میان تمامی مذاهب اسلامی، ما تنها یک مثال داریم که نه فاعل و نه مفعول و نه هم فعل آن تغییر می‌کند و آن «ضَرَبَ زَيْدٌ عَمْرًا» می‌باشد. عقلی که این قدر با «ضرب» شارژ شود و سپس نتواند مثال دیگر و فعل دیگر و نام دیگری را به کار برد چطور می‌تواند پاسخ پیچیده‌ترین پرسش‌های عصر را دهد که نخستین لازمهٔ آن برخورداری از تفکر انتقادی است. چنین عقلی می‌تواند آمادهٔ گرایش به هر گونه افراط و خشونت باشد.

در رابطه به منهج و یا نصاب تعلیمی و یا برنامه آموزشی نهادهای تعلیمی ما یک نکتهٔ دیگر را نیز می‌خواهم یادآور شوم و آن اینکه کسانی که بارشته‌های مهندسی و فیزیک و کیمیا و ریاضی سروکار دارند، به استبداد و جباریت و خودکامگی نزدیک‌ترند تا کسانی که با علوم اجتماعی سروکار داشته‌اند. در علوم ساینسی یک جمع یک مساوی به دو می‌شود، و چون این قاعده هم در زمانی که آدم آفریده می‌شد درست بوده، هم حالا، هم در آینده، هم در زمین و هم در مهتاب، عقل دانش آموز علوم ساینسی طوری پرورش می‌یابد که همهٔ دنیا را یا سیاه ببیند و یا سفید، و قواعد و فرمول‌هایی را که در ذهن دارد نقض پذیرنداند. او می‌آید و تصور می‌کند که قوانین جامعهٔ انسانی نیز

همان طور آهنین بوده‌اند.

بر مبنای همین اصل بود که بیشترین رهبران خشونت در خاورمیانه و شمال آفریقا یا مهندس بوده‌اند و یا هم داکتر. آری، در جمع رهبران مشهور خشونت و خونریزی در خاورمیانه و شمال آفریقا، سیزده تن آن‌ها مهندس بوده‌اند. در اواخر دههٔ شصت و اوایل دههٔ هفتاد میلادی سه جریان افراطی و خشونت شعار در جهان اسلام ظهور نمودند که هر سه آن به دست مهندسان تأسیس شده بودند که اولی آن‌ها یک مهندس بنام شکری مصطفی بود که حرکت «تکفیر و هجرت» را تأسیس نمود، و شخص دومی شان استاد فیزیک بود که صالح سریه نام داشت و «جنبش نظامی» را اساس گذاشت، و سومی شان عبدالسلام فرج، فارغ دانشکدهٔ مهندسی دانشگاه قاهره بود که کتاب «فریضه غائبه» را نوشت و یکی از تأثیرگذارترین رهبران «جماعت اسلامی» به شمار می‌رفت.

در جمع کسانی که صبح ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ میلادی، چند هواپیما را در فضای نیویورک و واشنگتن به برج‌های تجارت جهانی و ساختمان پنتاگون کوبیدند، هشت تن شان مهندس بودند.

در سال ۲۰۱۶ میلادی، دانشگاه پرنتون امریکا کتابی را به قلم «دییگو گامبیتا» و «ستیفین هیرتاگ» نشر نمود که عنوان آن «مهندسی جهاد» نام داشت. آن دو پژوهشگر زندگی ۴۹۷ تن از عناصری را مطالعه نموده‌اند که در ۳۵ کشور مختلف زاده شده و متهم به دامن‌زدن به خشونت بوده‌اند. در این جمع ۲۰۷ تن آن‌ها فارغ التحصیلان دانشگاه بوده که در آن شمار ۹۳ تن، یعنی نزدیک به نصف آن‌ها فارغ التحصیل رشتهٔ مهندسی بودند که اگر فارغان ساینس و طب و امثال آن را بر آن بیفزاییم نسبت آن‌ها بالاتر از نصف می‌شود.

مهندس عادت دارد تا زوایا و اضلاع و طول و عرض و اندازه را به دقت سنجیده و نتیجه‌ای دقیق از آن به دست آورد، اما رشته‌های علوم اجتماعی چون جامعه‌شناسی و علوم سیاسی و اصول فقه و فلسفه و امثال آن چنین نبوده و هر کدام این رشته‌ها ممکن است چندین پاسخ مختلف در اختیار ما قرار دهند.

وقتی چشمی، از میان بیشتر از ده میلیون رنگ، تنها سیاه و سفید آن را می‌بیند، و در برخورد با احکام دینی تنها «حلال» و «حرام» و «اسلام» و «کفر» آن را به رسمیت می‌شناسد، طبیعی است که در نزد او یگانه حق همان چیزی تصور گردد که او بدان باور داشته است. در چنین حالتی است که دکمه بمب انتحاری کشیده می‌شود و ماشین انتحار و کارد ذبح «شرعی» به حرکت درمی‌آید.

/ خشونت و جنسیت /

پرسش: یکی از عرصه‌های خشونت، همان طوری که اخبار و رسانه‌های گروهی شاهد بوده‌اند، خشونت در برابر زنان بوده است. آیا چنین خشونتی وجود دارد، و اگر دارد، این خشونت دارای چه مظاهری می‌باشد؟

انصاری: هرگاهی که پرسش خشونت علیه زنان مطرح می‌شود صحنه تکان‌دهنده شکنجه و اعدام صحرائی فرخنده در پرده ذهنم بازتاب می‌یابد. برای من کشتن بی‌رحمانه آن دوشیزه بی‌گناه آنقدر عجیب نیست که روحیه هراس‌انگیز مردمی که بازیگران آن صحنه بودند، تکان‌دهنده است. سنگسار زنی و گذشتاندن ماشین از روی جسد او و سپس آتش زدن

آن جسد بی‌گناه از یک سو، و ایستادن گروهی متشکل از پیر و جوان در اطراف قربانگاه و تصویربرداری ویدیویی از آن صحنه وحشت‌بار، و آن هم با اعصابی آرام، اوج خشونت‌طلبی و عطش خونخواری انسان این سرزمین را به نمایش گذاشت. و باز چقدر تأسف بار است که در هیاهوی هشتم مارچ و روز زن که گلوها پاره می‌شوند، کسی از آن حادثه یاد نکند و سال‌ها سپری شود و هیچ نهادی از جمع همین نهادهای مدنی مدافع حقوق زن قدمی در جهت مطالعه علمی و ریشه‌یابی روانی و اجتماعی آن حادثه و حوادث مشابه آن برندارد. رسیدن به حقوق زنان با آسیب‌شناسی، دلسوزانه، مخلصانه و موضوعی این قضیه می‌گذرد نه از کوچه شعارها و برافروختن آتش جنگ‌های جنسیتی و نابودی کانون گرم خانواده.

خشونت در برابر زنان مختص به جامعه ما نبوده بلکه این ملودی حزین در امتداد دهلیز طولانی تاریخ بشر به گوش می‌رسد. تراژدی فرخنده هم هر روز و به اشکال مختلفی در گوشه و کنار کشور در حال تکرار است. یکی از دردهایی که میلیون‌ها زن در جامعه ما از آن رنج می‌برد و میلیون‌ها زن دیگر آن رنج را با خود به زیر خاک برده‌اند، ازدواج‌های تحمیلی است که حریم خانواده را بجای آنکه کانون گرم صفا و مهر باشد، به زندانی نفرت‌آور تبدیل نموده و روان میلیون‌ها انسان بی‌گناه را تا آخر عمر می‌آزارد. چندی پیش ویدیوی دخترکی را می‌دیدم که حدود ده سال عمر داشت و پدرش او را به مرد کهنسالی داده بود، از یک سو مادر آن کودک، دخترش را در آغوش محکم گرفته و فریاد می‌کشید و نمی‌گذاشت او را بربایند و از سوی دیگر آن طفل بی‌گناه از اعماق وجودش می‌گریست و ناله می‌کرد که دیدن آن صحنه قلب سنگ را آب می‌نمود.

چند سال پیش کنفرانسی در دانشگاه اندیانا ای امریکا برگزار شده بود که حدود سی تن از افغانستان شناسان داخلی و خارجی برای چند روز در آنجا گرد هم آمده و پیرامون تأثیرات اجتماعی جنگ چهل ساله افغانستان گفتگو داشتند. در آن میان یکی از پژوهش‌گران امریکایی که سال‌ها در افغانستان زندگی و تحقیق کرده بود، از خرید و فروش زنان در برخی از نقاط کشور یاد نموده و شواهد خویش را عرضه نمود. اشتراک‌کنندگان کنفرانس اتفاق نظر داشتند که با وجود جهانی بودن خشونت در برابر زنان، خرید و فروش آنان اوج خشونت را در عصر حاضر به نمایش می‌گذارد که شاید در کمتر نقطه دنیا رایج باشد.

گروهی از زنان و مردان که در صدد بهره‌برداری ایدئولوژیک از سنت‌های ناپسند اجتماعی بوده‌اند، این همه نابسامانی را به دین پیوند می‌دهند، در حالی که اگر چنین می‌بود پس چرا زنان این جامعه از میراث و مهر که حقوق شرعی شان به شمار می‌رود، محروم نگه داشته شده‌اند. پدیده خشونت علیه زنان در تمامی جوامع دنیا از گذشته تا به امروز وجود داشته و این خشونت در قالب زبان و سنت‌های اجتماعی و روحیه برتری جویی از نسلی به نسلی دیگر انتقال می‌یابد. در پیوند به ازدواج‌های تحمیلی هر شش کتاب حدیث از پیامبر اکرم روایت نموده‌اند که فرموده است: زنان و دوشیزگان را بدون اراده و اجازه‌شان به نکاح کسی در نیاورید. از سوی دیگر روایت صحیحی در دست است که می‌گوید شخصی بنام خزام، دخترش خنساء را به نکاح مردی درآورد، آن زن نزد پیامبر شکایت برد و پیامبر نکاحش را در حال باطل اعلام نمود. احمد و نسائی و ابن ماجه حدیثی را روایت نموده‌اند که دختری نزد پیامبر آمد و شکایت نمود که پدرش او را به فرزند برادرش داده است تا

در نتیجه از حضيض ذلت و فرومایگی به مقام شأن و منزلت ارتقا نماید. پیامبر اکرم آن نکاح را ملغی اعلام نمود و آن زن به پیامبر گفت حالا من این تصمیم پدرم را می‌پذیرم ولی خواستم به زنان بفهمانم که پدران حق ندارند دخترانشان را به زور و جبر در قید نکاح کسی درآورند.

خشونت در برابر زنان تنها در نکاح‌های اجباری و محرومیت‌های اقتصادی و تفسیرهای نادرست دینی و زبان و دید تحقیرآمیز جامعه خلاصه نشده بلکه زوایای مختلف و فضاهای گسترده‌تری را در بر می‌گیرد.

خشونت جنسیتی از راه‌های گوناگون و با شیوه‌های متفاوتی اعمال می‌گردد که زبان و عنعنه و الگو و شیوه‌های تولیدی و روحیه مسلط اجتماعی، زیربنای این خشونت را تشکیل می‌دهند.

درمان این بیماری و علاج این زخم جانسوز اجتماعی تنها از راه تصویب قوانین و یا برافراشتن پرچم عصیان در برابر تمامی جامعه نه ممکن است و نه منطقی. این پدیده نیازمند راه حلی متکامل، هماهنگ، مسالمت‌آمیز و چند بعدی است که برای تحقق آن همه نیروها و همه امکانات جامعه بسیج گردند.

طالبان، این دید عقب مانده فرهنگی و دینی به زن را در قلب مانیفست خویش جا داده و از قوه به فعل درآوردند.

یکی از عرصه‌هایی که خوارج قدیم بر طالبان برتری داشته‌اند، نحوه تعامل آن‌ها با زنان بوده است که وجود زنانی چون فطام و کحیله و غزاله و فراشه و ام حکیم و شجاء و امثال آن‌ها در صفوف خوارج شاهد این مدعاست. خوارج در این زمینه چنان پیش رفتند که به گفته بغدادی در «الفرق بین الفرق»، فرقه شبیهه آنها باور به نشستن زنان بر کرسی خلافت داشتند تا جایی که

غزاله ام شیبیب یکی از رهبران آن‌ها در این مسند بود. طالبان حکم زمین لرزه هولناکی را دارند که تمامی آشغال تراکم کرده در لایه‌های عمیق حوض تاریخ و جامعه مسلمین را از عمق به سطح کشیده و در معرض دید بیننده قرار دادند. تغلب سیاسی، بدویت فرهنگی، تعصب مذهبی، استبداد دولتی، انحصار مدیریتی، انارشی فقهی و جفا در حق همه بیچارگان مظلوم و مقهور جامعه اعم از زنان و اقلیت‌های مذهبی و گروه‌های قومی، از عناصر اصلی این معجون مرکب بازار سیاست به شمار می‌رود.

/ منابع و مأخذ /

منابع عربى:

- القرآن الكريم.

- ابن ابى شيبة، عبدالله بن محمد بن ابراهيم، المصنف لابن أبى شيبة، تحقيق أسامة ابن ابراهيم بن محمد، القاهرة، الفاروق الحديثة للطباعة والنشر، الطبعة الأولى، ٢٠٠٨.

- ابن ابى يعقوب، احمد، تاريخ يعقوبى، هالند، ليدن، مطبعة بريلى، ١٨٨٣ ميلادى.

- ابن اثير، على بن محمد بن عبد الكريم بن عبد الواحد الشيبانى، الكامل فى التاريخ، لبنان، بيروت، دارالكتب العلمية، ١٩٨٧م.

- ابن الجوزى، محمد بن أبى بكر بن أيوب، تلبيس ابليس، اسكندرية، مصر، دار ابن خلدون، بدون تاريخ.

- ابن كثير، إسماعيل بن عمر، البداية والنهاية، تحقيق عبدالله بن محسن التركى، قاهره، مصر، هجر للطباعة والنشر والاعلان، چاپ ١، ١٩٩٨م.

- ابن كثير، اسماعيل، تفسير القرآن الكريم، بيروت؛ دارالجيل، بدون تاريخ.

- الشرنبلالى، حسن بن عمار الحنفى. مراقى الفلاح شرح نور الايضاح، مصر، المكتبة العصرية، الطبعة الأولى، ٢٠٠٥.

- ابن هشام، عبدالملك، السيرة النبوية، تحقيق مصطفى السقا، مصر،

مكتبة مصطفى البابي الحلبي، ١٩٥٥.

- ابو زهره، محمد، تاريخ المذاهب الاسلامية، قاهره، مصر، دار الفكر العربى، بدون تاريخ.

- الأشعري، أبو الحسن. مقالات الاسلاميين، تحقيق محمد محيى الدين عبد الحميد، بيروت، المكتبة العصرية، ١٩٩٠.

- البخارى، محمد بن إسماعيل، صحيح البخارى، مركز خدمة السنة والسيرة النبوية بالمدينة المنورة، دار طوق النجاة، بيروت، ١٤٢٢ هجرى قمرى.
- البزدوى، على بن محمد بن الحسين بن عبد الكريم، اصول الدين، تحقيق الدكتور هانس بيترلنس، القاهرة، المكتبة الازهرية للتراث، ٢٠٠٣.

- البغدادى، عبد القاهر، الفرق بين الفرق، تحقيق محمد محيى الدين عبد الحميد، المكتبة العصرية، بيروت، لبنان، ١٩٩٥.
- بلاذرى، أحمد بن يحيى بن جابر بن داود، أنساب الأشراف، جزء سوم، بيروت، لبنان، دار الفكر، بدون تاريخ.

- بوباية، عبد القادر، «علاقة الرستميين بالامارة الأموية فى الأندلس»، مجلة التراث العربى، دمشق، تشرين الأول، ٢٠٠٥.

- الجابرى، محمد عابد، العقل السياسى العربى، بيروت، لبنان، مركز دراسات الوحدة العربية، چاپ اول، ١٩٩٠.

- الذهبى، شمس الدين محمد بن أحمد بن عثمان، سير أعلام النبلاء، مؤسسة الرسالة، چاپ يازدهم، بيروت، ١٩٩٦.

- شهرستانى، محمد بن عبد الكريم، الممل والنحل، بيروت، لبنان، دارالكتب العلمية، ١٩٩٢.

- طبرى، ابن جرير، تاريخ الرسل والملوك، تحقيق محمد أبو الفضل

- ابراهيم، مصر، القاهرة، دارالمعارف، چاپ دوم.
- الطحاوي، أبو جعفر الحنفي، متن العقيدة الطحاوية، بيروت، لبنان، دار ابن حزم، ۱۹۹۵.
- الظاهري، ابن حزم، كتاب الفصل في الملل والأهواء والنحل، مطبعة التمدن، ۱۳۲۱.
- عباس، احسان، شعر خوارج، لبنان، بيروت، دارالثقافة، بدون تاريخ.
- مجلة الداعي: نشریه دارالعلوم دیوبند، هند، اپریل ۲۰۰۹.
- مکی، محمد، مجلة الأبحاث المغربية الأندلسية: الخوارج في الأندلس. العدد الأول، تطوان، المغرب، ۱۹۵۶.
- مؤلف مجهول، حدود العالم، مصر، القاهرة. الدار القاهرة للنشر، ۱۹۹۹.
- النووي، محیی الدین بن شرف، صحیح مسلم بشرح النووی، دمشق، دارالخیر، ۱۹۹۸ م.

منابع فارسی:

- انصاری، خواجه بشیر احمد، افغانستان در آتش نفت، کابل، افغانستان، بنگاه انتشارات میوند، چاپ چهارم، ۱۳۸۲.
- بابایی، محمدرضا، قوانین ملا عمر، تهران، ایران، نشر بنگاه امروز، ۱۳۸۱.
- باسورث، ادموند کلیفورد، تاریخ سیستان، ترجمه حسن انوشه، تهران، ایران، چاپخانه سپهر، ۱۳۷۰.
- حبیبی، عبدالحی، تاریخ افغانستان بعد از اسلام، ایران، تهران، انتشارات افسون، ۱۳۸۰ شمسی.
- رسمی جریده، د افغانستان اسلامی امارت، کابل، افغانستان، شماره

- ۷۹۹، دوشنبه، ۱۵ جمادی الثانی، سال ۱۴۲۲ هجری قمری.
- رشید، احمد، طالبان، ترجمه عبدالودود ظفری، کالیفرنیا، امریکا، 2001، Folger Graphics.
- زرین کوب، عبدالحسین، تاریخ مردم ایران، جلد دوم، تهران، ایران، مؤسسه انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۷.
- مؤلف مجهول، تاریخ سیستان، تهران، ایران، کتابخانه زوار، بدون تاریخ.

منابع انگلیسی:

- Alex Linschoten, Poetry of the Taliban, Hurst C & Co Publishers LTD, UK, 01-May-2012.
- Frontier Post, Peshawar, Pakistan, 5 May, 2000.
- Independent, Tuesday, UK, August 28, 2012.
- Times of India. India, February 25, 2008.